شاخه طوبی

میرزا حسین بن محمّدتقی نوری طبرستانی
معروف به محدث نوری

تصحیح و تحقیق
عبدالمهدی

(قصیده سیدشریف کاظمی(ره))

قصیده غراء فی‌مثالب الاعدآء لخاتم الشعرآء المؤید المدد السیدشریف الکاظمی:[۲]

الحَق حقٌ و إن أخفاهُ مُخفِیه   و البُطْلُ بُطلٌ و إن أَبداهُ مُبدیهِ

(حق را هرچقدر بخواهند مخفی کنند حق است، باطل هم هر چقدر اظهار شود باز باطل است).

و الناسُ صِنفانِ ناجٍ یومَ محشرهِ   و هالكٌ خُیِّبتْ منهُ مساعیهِ

(مردم دو دسته‌اند: یک دسته روز محشر اهل نجات هستند و دسته دیگر اعمال آن‌ها ضایع شده و (درجهنم) هلاک می‌شوند).

یا حائِداً عن طریقِ الرُّشدِ مُختَبِطاً   طُرْقَ الضَّلالِ الی ما لیسَ یُنجیهِ

(ای کسی که راه هدایت را ترک نموده و در راه های گمراهی و هلاک دست و پا میزنی)!

تابع بَنِي المُصطفى الهادي وعُدّ عَن   الباقین مِن کُلِ ذي شَكٍّ و تَمویهِ

(از خاندان پیغمبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) تبعیت کن و از دیگران که اهل شک و ظاهرسازی هستند برگرد).

---

۲. سیدابراهیم بن حید حسنی بغدادی کاظمی(۱۳۱۸-۱۲۵۰هـ ق) عالم دینی و شاعر توانا از سادات سرشناس و مشهور به آل حیدر در شهر کاظمیه، دارای آثاری از جمله آنها: اعمال الاشهر الثلاث، هدایة العباد لیوم المعاد، هدایة المسترشدین الی معرفة الامام المبین (أعیان الشیعة، ج۲، ص۱۳۷).

هُمُ السفینةُ فازَ الراکبونَ بها		و مَن تخلَّفَ عنها سارَ فِي تِیهِ

(آن‌ها کشتی هستند، هرکه سوار شد نجات پیدا کرد وهرکس از آن‌ها عقب ماند گمراه می‌شود).

ما أَفتَوا الناسَ یوماً بالقیاسِ و لا		رآهم ابلیس مِمّن راحَ یُغوِیه

(آن‌ها هرگز براساس قیاس فتوا ندادند و ابلیس از گمراه کردن آن‌ها ناامید بود)!

ولَم یَقولوا بِانّ الطُهرَ احمدَ لَم		یَنصَب وَصیاً یُودِی مایُودِّیه

(و نگفتند پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) به جای خود وصیّ‌ای منصوب نکرد)!

ولانبیُکم قَد صارَ یَهجُرُ حیثُ		الروح جِبریل بِالکرّار یُوصِیه

(ونگفتند پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) هذیان می‌گوید، بلکه جبرائیل سفارش حضرت امیر(علیه‌السلام) را به آن حضرت نمود)!

وبالوصِیّة کَم وَصّی رَعیّته		فَکیْفَ ضُیِّع ما وصّاهُم فِیه

(چه بسیار که امت خود را سفارش به پیروی از امیرالمومنین(علیه‌السلام) کرد، پس چگونه وصیت آن حضرت ضایع شد؟

واللهُ فِی محکمِ القران اَکَّدَها		یَدری بِذلک قارِیه و واعِیه

(خداوند هم در قرآن بر امر امامت تاکید فرموده کسی که آن را خوانده و فهمیده، می‌داند).

ولاتَوَلَّوا اُمورَ المُسلِمین بِلا		اَمرِ مِن اللهِ یَأتِی مَن یُوَلِّیه

(و آن‌ها ولایت بر امور مسلمین بدون امر خداوند نکردند)!

ما اَحرَقُوا بابَه ظُلماً و لاخَرَقُوا		کِتابَه بَعده و الکُلُّ یُؤذِیه

(در خانه او را آتش نزدند و وصیتش را پاره نکردند؛ این کارها باعث اذیت آن حضرت می‌شود)!

ولازَوَوا بِنتَه عَن اِرثِها وَحَوَوا		مااصبَحَتْ مِن حَبآءِ اللهِ تَحویه

(و دختر پیامبر(علیهماالسلام) را از ارثش محروم نکرده و آنچه را که خدا به او داده بود غصب نکردند)!

ما کَذَّبُوها و لا رَدُّوا شَهادَةَ -		اهلِ‌البِیت بیتٌ حُیِّي بِالوَحيِ نادِیهِ

(حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) را تکذیب وشهادت اهل بیت راکه وحی برآن‌ها نازل می‌شد رد نکردند)!

و آیةُ الرِّجسِ والتطهیرِ شاهدةٌ		بِصِدقِهِمْ ما تَلَا القُرآنَ تالِیهِ

(آیه تطهیر شاهد بر راستی گفتار اهل بیت(علیهم‌السلام) است که در قرآن ذکر شده).

کَم بینَ مَن خَصَّهُ فِیها الإلهُ و مَن		بکانتا عالِمُ الأسرار یعنیهِ

(چه‌بسا تفاوت است بین کسی که خدا آن را مخصوص کرده به خلافت ...؟).

ولا تَواطَواعَلَی دَفعِ الدِّبابِ وَ لا　　　دَفنِ الکِتابِ الّذي بانَتْ خَوافیهِ

(و توطئه بر ریختن سنگ‌ریزه در مسیر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) نکردند و قصد از بین بردن قرآن را که آشکار شد، نداشتند)!

ولاتَواصَوْاعلَی قتلِ‌الحُسین فَلَمّـ　　　ـا أمکَنَ الأَمرُ أَبدَی الغدرَ مُخفِیهِ

(و بر به شهادت رساندن امام حسین(علیه‌السلام) پیمان نبستند و وقتی به قدرت رسیدند آن پیمان مخفی را ظاهر و عمل نکردند)!

هذا ولانَسَبُوا الهادِي الَی　　　اِستماعِ صَوتِ الغِنا مِمّن یُغنّیه

(و هم‌چنین به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) نسبت گوش دادن و یا شنیدن صدای آوازه‌خوان‌ها را ندادند)!

ماأَحرَقُوا مُصحفاً أحصَی المَثالب　　　مِن أعدائه و أحلُّوا قَتلَ مُحصیهِ

(کتابی را که محتوی زشتی‌هایِ دشمنان اهل بیت(علیهم‌السلام) بود نسوزاندند و کشتن نویسنده آن کتاب را حلال ندانستند)!

تاللهِ ما جَهِلُوا مَعنی‌الکَلالةَ و　　　الابَّ الّذي ما دَرَی مَعناهُ قاریهِ

(بخدا، اهل بیت(علیهم‌السلام) حکم ارث کلاله[1] وابّ را می‌دانستند درحالی‌که خواننده آن، ندانست).

لمْ یَقتُلوا أبداً مَوءودةً سُئِلت　　　بأيِّ ذنبٍ بلاجرمٍ تُوافیهِ

(هرگز دختران را زنده به گور نکردند، مگر آن‌ها چه جرمی داشتند که جزای آن‌ها این باشد)؟

لمْ یَدرؤا الحدَّ عن زانٍ ولا أمَروا　　　برجمِ حُبلی ولا احتاجوا لتنبیهِ

(حدّ زناکار را تعطیل نکرده و دستور سنگسارکردن زن حامله را ندادندکه نیازمند تذکر بشوند)!

لَم یَعبُدوا صَنماً مِن تَمرِهمْ صَنعُوا　　　ولا سَقاهُمْ بکأسِ الخَمرِ ساقِیهِ

(بتی که از خرما ساخته شده باشد نپرستیدند و هرگز ساقی، جام شراب به آن‌ها نداده بود).

لَم یَجعَلُوا مَدحَ صِنْوِالمُصطَفی　　　بِصرِیح الذِّکر مِن رَبِّه مَدحاً لِشَانِه

(صفات نیکوی امیرالمومنین(علیه‌السلام) را که در قرآن آمده برای دشمنان آن حضرت قرار ندادند)!

وَ لَمْ یَعُدُّوا عَدِیّاً فِي الفَخارِ وَلا　　　تِیماً و هَل ثَمَّ مِن فَخرٍ یُؤَدِّیهِ

(و برای عمر و ابوبکر(لعنة‌الله‌علیهما) هیچ افتخاری قائل نبودند و..).

---

۱. کلاله به کسی گویند که پدر و مادر و فرزندی ندارد (مقدس اردبیلی، زبدة البیان، فرائض الارث، ص۶۵۳).

لمْ يأخُذوا العِلمَ عن آراءِ أربعةٍ   ضَلُّوا سَبيلَ الهُدی مِن بعدِ هاديهِ

(علم و دانش را از آرای ائمه اربعه که از راه هدایت بعد از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) گمراه شدند، نگرفتند)!

حديثُهم عَن سِجاحٍ عَن مُسَيلَمَةٍ   عَن ابن رَبْيانَ والدُّوسِيِّ يُمليهِ

(ائمه اربعه احادیث خود را از سجاح و مسیلمه کذاب و ابن ربیان و دوسی روایت می‌کنند).

وَ كُلُّهُم يَنتَهي إسنادُ باطلِهِ   الی عَزازيلَ مُحصِيهِ ومُنهِيهِ

(و همه آن‌ها سندهای روایاتشان باطل است چون اول و آخر آنها به عزازیل می‌رسد).

ولايَرون وَليّ اللهِ مَن خُضِبَتْ   بِالخُرءِ ساقاً و اخْتَلَّتْ اَعاليه

(و قائل به این‌که پاهای ولی خدا در نجاست غوطه‌ور است نیستند (شاید اشاره به نماز خواندن ابوحنیفه در نجاست باشد))!

لَم يَغسِلوا قَطّ مَمسُوحاً وَ لامَسَحُوا   خُفاً وَ ذِكرُ صَريحِ الذِّكرِ يُنهِيه

(در وضو به جای مسح، پاها را نمی‌شویند و روی کفش مسح نمی‌کنند و قرآن صریحا نهی‌کرده)!

ما قالَ قبل اَقيلُوني خَلِيفتُهُم   وَالحقُ لَم يَستقِلّ مِنهُ مُؤَدّيهِ

(او (امیرالمومنین)(علیه‌السلام) اقیلونی نگفته! چون کسی که برحق است از حق استعفا نمی‌دهد).

و ما لَهُ ماردٌ بِالكُفرِ يَأمُرهُ   ومِن طَريقِ الهُدی والرُشدِ يَلْويهِ

(و شیطانی ندارد که او را امر به کفر بکند و او را از راه راست منحرف کند)!

ما قالَ لَولا و لا عِشتُ مُعترِفاً   بالعَجزِ عَن مُشكِلٍ أعياهُ خافِيه

(هرگز نگفته (لولا عليٌ لَهَلَکَ عمر) و اقرار و اعتراف به عجز در حل مشکلات ننموده‌اند)!

ماعِيبَ بالعَزلِ فِي فرضِ الصّلاةِ   ولا بَراءةَ فانبَرَی والذُّلُّ عالِيهِ

(از امامت جماعت مسلمین کنار زده نشده و سوره برائت با ذلت از آن‌ها پس گرفته نشد)!

ما فرَّ في خيبرٍ كَلّا ولا أُحُدِ   ولا حُنَينٍ ولا باقِي مَغازِيهِ

(در جنگ خیبر و احد و نه در جنگ حنین و نه در هیچ جنگی فرار نکرد)!

أنّی يَفِرُّ و حاشاهُ أبا حسنٍ   و الرُّوحُ بالنّصرِ لمْ يَبرَحْ يُباريهِ

(هرگز و حاشا از امیرالمومنین(علیه‌السلام) که فرار کند و حال این‌که جبرائیل همواره او را یاری می‌کرده).

ولا تَأَخَّرَ عَن جِيشٍ يُجَهِّزُهُ   طه النّبيّ اِلَی أَعْدَی أَعادِيهِ

(و از لشکر اسامه که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) برای جنگ با دشمنانش مجهز نمود عقب نیفتاد)!

لمْ يُدعَ بِابنِ صَهاكٍ حينَ تَنسِبهُ   ولا الی لُکَّعِ الخَطّابِ يُعْزيهِ

(به صهاک بد کارهٔ هرزه و پدرش خطاب نسبت داده نشده که پست‌ترین نسب‌هاست)!

ما فيهِ يا لَيتَني لَمْ أتَّخِذْ نَزلَتْ   ولا بيومِ يَعضُّ الذِكرُ يَعنيهِ

(آیه «یا لیتنی» و هم‌چنین آیه «یوم یعض» در مورد ایشان نازل نشده است)!

ما رُدَّ عن خِطبةِ الزهراء فاطمةَ   أو سُدَّ بابٌ له الجبَّارُ بانيهِ

(خواستگاری او از حضرت زهرا توسط پیامبراکرم(علیهم‌السلام) رد نشد و درب امیرالمومنین(علیه‌السلام) را نبست، همان دری که خدا بانی آن بود).

يا طالِبَ العِلمِ قُم فادخلْ مدينتَهُ   مِن بابِهِ و التَمِسْهُ مِن أهاليهِ

(ای طالب علم برخیز و از درب داخل شهر علم بشو، یعنی امیرالمومنین(علیه‌السلام) و علم را از اهل آن بخواه).

هُمُ الأئمةُ ما التَنْجيمُ دينُهمُ   و لا التَّلَوُّثُ في جَبرٍ و تشبيهِ

(آن‌ها امامانی هستند که دینشان رصد ستاره هانیست و آلوده به افکار جبر و تشبیه نمی‌باشند).

كم بَين دين به جاء الامينُ الی   الهادی الامينِ و دينِ لايُدانيه

(چقدر فاصله است بین دینی که جبرائیل برای پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) آورد و دین بدعت‌گزاران).

وبين مَن عِلمُه بالرَّای مُکتَسَبٌ   و بَين مَن عَن رسولِ الله يَرويه

(و بین کسی که علمش از رای است وکسی که علمش را از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) گرفته است).

لمْ يَسنِدوهُ الی کَعبِ اليهودِ ولا   ابوهريرةِ الکذّابِ يُنشِيه

(آن‌ها روایات خود را به کعب الاحبار یهودی و ابوهریره دروغگو نسبت نمی‌دهند).

ولا اِلی ابنِ ابی ليلی يَؤول ولا   عليهِمُ قد غَدی مَکحول يُمليهِ

(و هم‌چنین روایات آن‌ها، به ابن ابی لیلا منتهی نمی‌شود و نه از مکحول روایت می‌کنند)!

ولا أبو يوسفٍ فی ما يُلَفِّقُهُ   روَاهمُ علمُهُم مَعْ مَن يُرَوِّيهِ

(و هم‌چنین از جعلیات ابو یوسف که بین مردم پخش کرده روایت نمی‌کنند)!

کَلّا ولا صارَ في الأَمْصارِ حارِثُهمْ   عن السَّروجي يَرويهِ و يَحکيهِ

(و هم‌چنین حارثِ آن‌ها روایات سروجی را در شهرها پخش نمی‌کند).

ولا اعتقادُهمُ أنَّ الإلهَ يُری   بَلْ نَزَّهوه تعالی اَیّ تَنْزيه

(و آن‌ها اعتقاد به رؤیت خدا ندارند، بلکه خدا را از دیده شدن منزه می‌دانند).

ولایَقـولـون اَنّ الاَنبـیـا عَصَـوا اَمرَ الآله و خَاضُوا فی مَناهِیه

(و هم‌چنین منکر عصمت پیامبران نیستند و نمی‌گویند پیامبران در گناه غوطه‌ور شدند).

ولا یَشُکُّونَ في کُفرِ الذینَ بَغَوا عَلی عليٍّ و عَاثُوا في ذَراریهِ

(و در کفر کسانی که به امیرالمومنین و ذریه آن حضرت(علیهم‌السلام) ظلم کردند، شکی ندارند).

مثلِ ابن حَربٍ و ذاتِ الجَیشِ عائشةٍ و مَن عَلی حَربهِ أَضْحی یُواتِیهِ

(مثل معاویه و عایشه و طلحه و زبیر(لعنةالله‌علیهم) که در جنگ با امیرالمومنین(علیه‌السلام) عایشه(لعنةالله‌علیها) را کمک کردند).

وشاهِدُ الکُفرِ فیهِم قولُ احمدَ یا عليُّ حربُكَ حَربي فَافهَم حُسنَ تَنبِیه

(و شاهد کفرشان فرمایش پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) است که: یا علی(علیه‌السلام) جنگ با تو جنگ با من است پس تو از این اشاره بفهم).

وآیةُ اللعنِ في القُرآنِ قد شَهِدَتْ بکُفرِهِم إذ بها الجَبّارُ یَعْنِیهِ

(آیه‌های لعن کافرین و آن‌هایی که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) را اذیت کردند شاهد است بر کفر مخالفین امیرالمومنین(علیه‌السلام)).

و لمْ یُسَمُّوا یَزیداً مُسلماً أبداً بَل لمْ یُسمُّوا الذي أَضحَی یُسَمیهِ

(و اهل بیت(علیهم‌السلام)، یزید(لعنةالله‌علیه) را هرگز مسلمان نمی‌دانند بلکه کسی را هم که او را مسلمان بداند مسلمان نمی‌دانند).

و إنْ یُنازِع علی إسلامِهِ أحدٌ فآیةُ العَهدِ و التَّخلید تَنْفیهِ

(واگر کسی در اسلام یزید(لعنةالله‌علیه) شک کند، آیه مخلد بودن قاتل مومن در آتش، شک او را از بین می‌برد).

مَن مالِكٌ عندَهمْ والشافِعيُّ ومَن أبو حنیفةَ والراوي مُساویهِ

(کسی که از مالک و شافعی و ابوحنیفه روایت می‌کند چون پیش او این افراد مساوی هستند)،

ماجاءَ في شَرعِهِمْ لَفُ الحَریرِ و لا وطيُ الأَجیرِ کما جاءَت فَتاویهِ

(اهل بیت(علیهم‌السلام) با آن‌چه که در شرع این‌ها آمده از وطی با محارم با پیچیدن آلت در پارچه ابریشم و هم‌چنین لواط با کارگر مزدگیر، کاملا مخالفند).

ولا أحلَّ لنا الشَّطرَنجَ مَذهبُهمْ ولا الغِناءَ کما یَرویهِ راویهِ

(و مذهب اهل بیت(علیهم‌السلام) شطرنج را بر ما حرام و گوش کردن ساز و آواز را جایز نمی‌داند).

وحملُ عائشة من فوقِ عاتِقِهِ　　　　یوماً لِتَسْمَعَه النُّعمان یَحکیهِ

(ولی ابوحنیفه می‌گوید: پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) عایشه(لعنة‌الله‌علیها) را بر روی شانه خود نشاند تا به ساز و آواز مطربان گوش کند).

کذاکَ ما کبَّروا بالفارِسیَّةِ في　　　　أداءِ فرضٍ بهِ یَنجو مُؤدیهِ

(و اهل بیت(علیهم‌السلام) تکبیرة‌الاحرام نمازها را به فارسی جایز نمی‌دانند).

لقَدْ أجازَ لِمَن صَلَّی الوُضوءَ بمَحظورِ　　　　النَّبیذِ و هذا لیسَ یُرضِیهِ

(ابوحنیفه وضوی با نبیذ را جایز می‌داند برخلاف شرع الهی).

حتی أَباح لَدَی الفرضِ الوقوفَ علی　　　　إهابِ کلبٍ و هذا لیسَ یَکفیهِ

(تا آن‌جاکه ابوحنیفه نماز خواندن روی پوست سگ را جایز دانسته و به این کفایت نکرد)،

حتی أجازَعلی الخُرءِ السُجودَ کذا　　　　الراوي تَلقّاه عِندَ الدرسِ مَن فیهِ

(تا این‌که سجده بر مدفوع را چنان‌که راوی نقل می‌کند از آن‌ها، جایز دانسته).

و إن أتمَّ إمامُ القومِ فَرضَهُمُ　　　　فَضِرطةٌ عِوضَ التسلیمِ تَکفیهِ

(و ابوحنیفه گوز را به جای سلام نماز برای امام جماعت کافی می‌داند).

وجَوَّزُوا العَدل في فرضِ السِّهام ولمْ　　　　تکن اذن و أُولُوالأَرحام تُثنِیهِ

(و در احکام ارث بدعت‌هایی را قائل شدند که اصلا در دین اسلام وجود ندارد).

و أعظم الخَطبِ فَتوی المالکيِّ　　　　بأکل الکلبِ مِن غَیرِ ضُرٍّ ثُمَّ یُنجیهِ

(و مصیبت بزرگ فتوای مالک است که خوردن گوشت سگ را جایز می‌داند).

وبالغُلامِ اکتَفی عَن وطيِ زوجتِهِ　　　　و لیسَ غیرُ کنیفِ الدُّبْرِ یُهنیهِ

(و هم‌چنین لواط با غلام را به جای زوجه جایز و جز گند مقعد او از چیزی خوشش نمی‌آید).

اَجازَ فیه قیاسَ الاَولویّةِ اذ　　　　قد کان اَضیَقَ منها حِین یَاتِیه

(چون مقعدجوان از فرج همسرش تنگ‌تر است به قیاس اولویت آن را انتخاب کرده و جایز دانسته).

أَغناهُ عن لَثمِه تقبیلُ فَقْحَتِهِ　　　　وریحُها من شمیمِ الطِّیْبِ یُغنیهِ

(و به جای بوسیدن روی همسر بوسیدن مقعد آن غلام را انتخاب کرده و باد شکم اورا بهترین عطر می‌داند).

و الشافِعيُّ أجاز الإغتسال بِما　　　　تُمني الرجالُ و ذا أَدْنی مَخازیهِ

(شافعی هم غسل با منی را جایز دانسته و این کم‌ترین رسوایی‌های اوست).

أَجابَ فيهِ جَهولاً جاءَ يسألُهُ　　　عن حُكمِه بجوابٍ ليسَ يُجْدِيه

(یک نفر جاهل که از او سوال کرد در رابطه با منی جواب جاهلانه به او داد)،

لو كانَ ذلکَ كُرّاً لاغْتَسلتَ بهِ　　　يا ويحَ لِحيتهِ مِمّا تُلاقيهِ

(و گفت: اگر مقدار منی به مقدار کر باشد، من با آن منی غسل می‌کنم. وای بر آن ریشی که با منی آلوده شود)!

وجائزٌ عنده نَكحُ المَحارِمِ من　　　وطيِ الزِّنا و عُمومِ النَّصِ تَنفيهِ

(و نزد شافعی، زنای با محارم جایز است، درحالی‌که تمام نصوص اسلامی با آن منافات دارد).

وحَملُ نُطفةِ مَن قد غابَ مهِّدَ　　　عُذرَ الزّانياتِ فلا حَدٌّ يُؤاتيه

(و اگر زن شوهردار زنا داد و حامله شد در حال نبودن شوهرش او را معذور دانسته و حد بر او جاری نمی‌کند (فرزند او را به شوهر غايبش نسبت می‌دهند)).

مذاهِبٌ زَيَّنَ الشَّيطانُ باطِلَها　　　يا ويلَ مَن بالخَنا الشيطانُ يُغريهِ

(این مذاهبی است که شیطان برای آن‌ها زینت داده است، وای بر آن کسی که شیطان او را فریب داده و خیانت می‌کند).

ان كان ذَاالدين بِالارآء مَنشأه　　　فليَكثُر الدينُ فی الدنيا لِمُنشِيه

(اگر قرار شود که هر کس در دین به رای و قیاس خود عمل کند،پس دین جدید در دنیا زیاد خواهد بود).

الرّأيُ لا يَتناهَی والقياسُ بهِ　　　كلُ الوَری شُرَّعٌ بُعداً لِرائيهِ

(اگر قرار بر رای و قیاس باشد، پس همه مردم صاحب‌شرع می‌شوند و مرگ بر این آراء باد).

فكيفَ خصَّصَ فيهِ اللهُ أربعةً　　　مِن الرِجال تعالی الله مُعطيهِ

(اگر قرار بر رای و قیاس باشد، چرا خداوند این امر را اختصاص به چهار نفر (ائمه اربعه مخالفین) داد)؟

هيهاتَ بل كلُّ ذي عقلٍ ومعرفةٍ　　　قد حازَ عقلا بهِ يَرضَي مُريديهِ

(زنهار! بلکه هر صاحب عقل و معرفتی که عقل درستی داشته باشد، به حکم خدا راضی می‌باشد).

إن كانَ هذا وهذا لم يكنْ أبداً　　　مِمَّن أطاعَ و مِمَّن كانَ يَعصيهِ

(اگر رای و قیاس درست باشد که هرگز چنین نیست، از کسانی که مطیع آن‌ها باشند یا اهل معصیت)،

فما أَرى لنبيٍّ قَطُّ فائدةً　　　فيها إليه الهُ العرشِ يوحيهِ

(پس برای بعثت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌واله) فایده‌ای نمی‌بینم در آن‌چه خداوند به او وحی کرده است).

بَل کلُّ مَن کان ذا رايٍ يُسدِّدُهُ   يَغدو نَبياً بِلا ربٌّ يُنَبِّيهِ

(و اگر چنان‌چه هر کسی صاحب‌رای باشد، پیغمبر می‌شود بدون آن‌که خدا او را مبعوث کند).

إبليسُ اَولُ مَن سنَّ القياسَ لهمْ   بالاعتراضِ على ذيِ‌العرشِ باريهِ

(پس ابلیس اول کسی است که بدعت قیاس را بنا گذاشت، در قیاس خود با حضرت آدم).

ونالَ بالرأيِ في يومِ السقيفةِ مِن   جِبتَيْ قُريشٍ عظيماً مِن أمانيهِ

(و از اِعمال رایِ اهلِ روز سقیفه، ابلیس بزرگ‌ترین آرزوهای خود را به‌وسیله آن دو بت به دست آورد).

كَأننى قالَ أَنْظِرْني الى نَظَراً   منه لِيومِ أبي بكرٍ و تاليهِ

(گویی آن روز که از خدا مهلت خواست منظورش این بود که تا روز سقیفه بماند و این فتنه را برپا کند).

وحين اَغرَى اللَّعينُ الحاضِرين   بنصبٍ فيهم و هَنّاه مهنّيه

(و زمانی‌که عمر(لعنةاللهعليه) حاضرین در سقیفه را مجبور به بیعت با ابوبکر(لعنةاللهعليه) کرد، اولین کسی که به او تهنیت گفت، ابلیس بود).

وَافَى لِبيعتهِ يَسعَى واردفَها   بنَخرةٍ سِرَّها ذو العقل يدريهِ

(ابلیس برای بیعت با ابوبکر(لعنةاللهعليه) شتابان آمد و باصدای مهیبی شبیه صدای گوساله که عاقلان دانند).

ابليسُ أَغْوَيْتَ شيخَهُمُ فنُمْ ابداً   فَأيُّ فعلٍ قَبيحٍ بعدُ تَبغيهِ

(ای ابلیس! شیخ آن‌ها را گمراه کردی پس راحت بخواب؛ بعد از این، چه کار پست دیگری می‌خواهی انجام بدهی)؟

كَم منةٍ لِابي حَفْصٍ عليكَ وقَد   لَبّاكَ عِندَ النِدا فيما تُرَجّيهِ

(عمر(لعنةاللهعليه) بر گردن تو ای ابلیس منت زیاد دارد، چون که ندای تو را در آن‌چه‌که آرزو داشتی لبیک گفت).

علَّمْتَهُ كيفَ يُغوي فاسترحتَ بِهِ   حَتّى القيامةِ من ضُرٍّ تُعانيهِ

(تو به او گمراه کردن مردم را یاد دادی و راحت شدی تا روز قیامت).

لا بلِ دَواهيكَ كانَتْ قبلُ ناقصةً   حَتَّى تَعلَّمتَ شَطراً مِن دَواهيهِ

(بلکه مکر و حیله‌های تو ناقص بود و شیطان بقیه راه‌های مکر را به تو یاد داد).

كَم سُنَّةٍ لِرسولِ اللهِ ضَيَّعَها   و بِدعةٍ سَنَّها فِى النَار تُردِيهِ

(چه بسیار از سنت‌های پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) را که ضایع کرد و چه بدعت‌هایی را انجام داد و او را به آتش جهنم می‌برد).

قد عَذَّبَ الرِجسَ نارُالخُلدِحینَ هوی　　　و لَم تَجنّ بما قد کانَ تَجْنیهِ

(جهنم از ورود عمر(لعنةاللهعلیه) به آن معذب شد و حال آن‌که جنایت‌هایی که او کرده بود جهنم انجام نداده).

یا ساعَدَ اللهُ ناراً حَلَّها فَلَقد　　　أُوذي بها حرَّ وادٍ صارَ یَحویهِ

(خدا کمک کند جهنم را که با ورود عمر(لعنةاللهعلیه) به آن، آتش جهنم بیشتر شد).

لو کانَ أَفلحَ عندَ الغَصبِ یَسأَلهُ　　　ردَّ الخلافة نالَ الأمرَ راجیهِ

(اگر حین غصب خلافت آن را به اهل آن پس می‌داد، آرزوی آرزومندان محقق می‌شد).

ما حرَّمَ الرجسُ تَمتیعَ النساءِ لِما　　　کان النبي الیهِ قَبلُ یُلقیهِ

(آن پلید ازدواج متعه را تحریم نکرد، مگر آن‌که با قول پیامبر(صلّی‌اللهعلیه‌واله) مخالفت کند).

بل کانَ ذا أُبْنةٍ عندَ الهیاجِ　　　حرٌ شَدید و ماءُ الصُلب یُطفیهِ

(هر شخص ابنه‌ای در وقت غلبه ابنهٔ خود گرمای شدیدی حس می‌کند که تنها خنک‌کننده آن آب مردان است).

و مُذ رَأَی جُملةَ العُزّاب‌عنه بها　　　استغنوا بِتَحریمِها نادَی مُنادیهِ

(و وقتی دید که مردان مجرد مشغول متعه شدند و لواط با او را رها کردند، فتوای تحریم متعه را داد).

أَظُنُّ أُمةَ لوطٍ اَعْقَبُوه لِکَي　　　یَحیَی بِهِ ذکرُهُم قُبحاً لِمُحییهِ

(گمان می‌کنم که قوم لوط این عمل زشت را از او یاد گرفتند و او نام آن‌ها را زنده کرد؛ پس بدا به حالش)!

إبلیسُ مکَّنَ منهُ اللائِطِینَ لِکَي　　　یَقفوهُ یوماً أَبو حَفصٍ و یَحکیهِ

(ابلیس مردم را به لواط با او مسلط کرد تا او این حرمت متعه را اعلام کند).

إنْ باتَ بالزّادِ یُقري الضَیفَ من کرمٍ　　　فقدغدا بِأُسْتهِ الوَجْعاءِ یُقریهِ

(اگر مردم کریمانه از مهمان پذیرایی می‌کنند، او با مقعد خود از مهمان‌ها پذیرایی می‌کرده).

ما أَبْصرتْهُ أُیُورُ اللائطینَ بهِ　　　إلّا و قامَت علی ساقٍ تُحیّیهِ

(هرگاه آلت مردان او را می‌دیدند، به احترام او قیام می‌کردند و تعظیم می‌کردند).

أَقصَی أمانِیه في هذا القیامِ لدَی　　　التّعظیمِ مادامَ حَیّاً مِن مُریدیهِ

(و بالاترین آرزوی او در زندگیش همین تعظیم آلت‌ها بود).

و قائلٍ کیفَ تَهجو ساجِداً دِرعاً　　　فقلتُ قولكَ هذا قولُ ذِي تِیهِ

(و اگر کسی بگوید چگونه کسی را که اهل نماز و سجود است هجو می‌کنی، به او می‌گویم که این کلام تو باطل است).

قَد كانَ يسجُدُ لكنْ لِلأُيورِ و لِلأصنامِ لا لِإلهِ العَرشِ بَاريهِ

(او سجده می‌کرد، ولیکن برای آلت‌ها و هم‌چنین برای بت‌ها، نه برای خداوند خود).

كَأنَّما بأسْتِه غَرسٌ أضرَّبهِ فَرْطُ الظَّماءِ وهذا الماء يُحييهِ

(تو گویی در مقعد او گیاهی است که خشک شده و آب مردان عطش آن گیاه را از بین می‌برده و آن را زنده می‌کرده).

لَولاهُ لمْ تُغْوَ مِن هذا الوَرى أحدٌ فَاشْكُرْ صَنيعاً إليكَ الرجْسُ مُبديهِ

(ای ابلیس اگر عمر(لعنة‌الله‌علیه) نبود تو نمی‌توانستی کسی را گمراه کنی؛ پس از این احسان او در حقت تشکر کن).

و اذْكُر يَداً لِعَتيقٍ عِندَ بَيعَتِهِ اليک قد مَدَّها مُذ جِئتَ تُغْويه

(و به یاد بیاور آن روزی را که ابوبکر(لعنة‌الله‌علیه) دست خود را دراز کرد و تو با او بیعت کردی).

ما زِلْت تَفخَر فی تركِ السُجودِ على العُصاةِ اذ لم يَكن ذَنبٌ يُضاهِيه

(همواره به ترک سجده به حضرت آدم بر گنه‌کاران مباهات می‌کنی و می‌گویی که گناهی بزرگتر از این کسی نکرده است).

حَتّى لَوى عَن علي جِيدَ بيعتِه فكانَ أَعْصَا كَما لله عاصِيه

(تا این‌که عمر(لعنة‌الله‌علیه) گردن خود را از بیعت با امیرالمومنین(علیه‌السلام) برگرداند پس بزرگ‌ترین معصیت را او انجام داد).

إنِّي لَأعجَبُ مِن دِهرى وما بَرِحَتْ تُبدي العجائبَ مُذْ كانَت لَياليهِ

(من از دنیای خود در عجبم و عجایب این دنیا تمام شدنی نیست).

مِمّا جَنَى أُمَوِيُّ القومِ ثالثُهُم على عليٍّ لِغَدْرٍ كانَ يُخفيهِ

(از آن جنایتی که عثمان(لعنة‌الله‌علیه) در حق امیرالمومنین(علیه‌السلام) انجام داد).

عثمانُ جادَ غَزيرُ البولِ حُفرتَهُ سقياً يُروِّي عِظامَ الرجسِ جاريهِ

(همان عثمانی(لعنة‌الله‌علیه) که فاضلاب قبر او را غرق کرده و استخوان‌های آن پلید را آب آن فاضلاب سیراب کرده).

ولا تَزالُ رِياحُ البَطنِ حامِلةً نَتنَ الفُساءِ الى مَثواه تُهديهِ

(و همواره باد شکم‌ها بوی گند را به قبر او هدیه می‌کند).

شيخُ القُرودِ الَّتي المُختارُ أَبصرَها من فوقِ مِنبرهِ تَنزُو فَتُؤْذيهِ

(او رئیس بوزینه‌هایی بود که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) در خواب دیدند که از منبرشان بالا می‌روند و ایشان را اذیت می‌کنند).

كيفَ اعتلى مِنبراً كانَ النبيُّ لهُ يَعلو و قامَ خطيباً بينَ أهليهِ

(چطور آن خبیث از منبری که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) بر او می‌نشستند و خطبه می‌خواندند بالا رفت)؟

وَلّاهُ كَلبُ عَديٍ فَاستقَلَّ ألا فَاعجَب لِقِردٍ غَدَى كَلبٌ يُوَلّيهِ

(چون که سگِ عدی (عمر)، عثمان(لعنةالله‌علیهما) را خلیفه نمود. پس من در عجبم از بوزینه‌ای که سگی او را خلیفه کرده)!

و قَبلَها دُبُّ تِيمٍ بالخِلافةِ قدْ أوصَى اليه و وَفَّى ما يُمَنِّيهِ

(و قبل از او خرسِ تیم، (ابوبکر)، عمر(لعنةالله‌علیهما) را به خلافت تعیین کرد و آرزوی آن را محقق نمود).

فَابْرَأ الى الله مِن دينٍ اَئِمَّتُهُ دُبٌّ و كَلبٌ و قِردٌ حينَ تُعزيهِ

(پس به خدا پناه ببر از دینی که امامان آن دین، خرس و سگ و بوزینه می‌باشند).

هذا وما سمِعتُ أُذناي او نَظرتُ عَينايَ مِمّا زَماني قَد اَرانِيه

(زمانه تاکنون از آن‌چه که شنیدم و دیدم، عجیب‌تر از این به من نشان نداده بود).

خَليفةٌ مثلَهُ يُرمَى بِمزبلةٍ بغَيرِ غُسلٍ و لا قبرٍ يُواريهِ

(خلیفه‌ای که او را در زباله‌دانی بدون غسل در مزبله‌ای بدون قبر بیندازند).

أضرَّ بالناسِ طُراً نَتنُ جِيفَتِهِ حَتى تَجافاه مَن قَد كانَ يُدنيهِ

(بوی گند او همه مردم را اذیت و آزار کرد تا این‌که حتی نزدیکان او از آن دور شدند).

إلّا الكِلاب دَنَت مِنهُ مُراعيةً عهدَ القُرودِ فَجاءتهُ تُحَيِّيهِ

(مگر سگانی که به او نزدیک شده و رعایت عهد و پیمان خود با بوزینه‌ها نمودند).

ظَلَّتْ ثَلاثَةَ أيامٍ تُمزِّقُهُ أَظْفارُها و بِحدِّ النّابِ تَفْريهِ

(سه شبانه روز او را پاره‌پاره کرده و با چنگ و دندان او را تکه‌تکه کردند).

حَتى إذا بَلَغَتْ منه المُنَى صَدَرَتْ عنهُ و قدْ شَوَّهَتْهُ أيَّ تَشْويهِ

(و چون از گوشت او سیر شدند، او را ترک نمودند بعد از آن‌که او را کاملا زشت‌رو کردند).

ما لِلكلابِ زاد الله كَثرَتَها ما أَلحَقَتْ منهُ باقِيه بِماضِيهِ

(خدا آن سگ‌ها را زیاد کند که اولِ عثمان(لعنةالله‌علیه) را به آخرش ملحق کردند).

هناك هَيّا لهُ قبراً بِمقبرةِ اليهودِ ليلاً عَلى خَوفِ مَواليهِ

(بالاخره شبانه از ترس مردم، قبری را در محله یهودی‌ها محیا کردند).

بِحُشِّ كَوكَبَ وارِدَهُ فَزادَ بِهِ عَذابَ موتاهُمُ قَد صارَ يَحوِيه

(در حُشّ کوکب او را دفن کردند و با دفن او عذاب مردگان یهودی مضاعف شد).

وفِي المدينةِ أصحاب النَبيِّ ومولا نا عليٌّ وجَمعٌ مِن مُحِبّيهِ

(و این اتفاق وقتی صورت گرفت که اصحاب پیامبر، مولای ما امیرالمومنین(علیهماالسلام) و جمعی از محبینشان در مدینه بودند و عکس‌العملی از خود نشان ندادند).

أكان ذاك رِضًى مِنهم بِذاك أمْ الكلابُ تَمنَعُهم عَنهُ و تَحْمِيهِ

(آیا آن حضرت راضی بودند از این کار یا آن سگ‌ها حامی قبر عثمان(لعنةاللهعلیه) بودند و مانع نزدیک شدن به قبرش شدند)؟

أَمْ أَمهَلوا ما بِهِ أَوصى النبيُ مِن التّعجيلِ بالدَّفنِ إِذ اِكرامُه فيهِ

(یا چرا وصیت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) در تعجیل دفن میت را عمل نکردند؟ زیرا اکرام میت به زود دفن شدنش است).

و مُذ أبَى كَرماً ظَهرُ البقيعِ بِأَن تَغدُو لهُ جَدَثاً يَوماً نَواحيهِ

(و چون زمین بقیع کرم کرد و جسد پلید او را نپذیرفت)،

أَضحى الكنيفُ له قبراً و غَسَّله بِالبولِ من كانَ يُدنيهِ وُيُقصِيهِ

(پس قبر او در فاضلاب قرار گرفته و غسل او با بول رهگذران انجام شد).

وأَمرُ سَلمانَ فی التّغسيلِ مُشتَهِرٌ بَينَ الفريقينِ خافِيه و باديه

(و بین فریقین غسل دادن حضرت سلمان توسط امیرالمومنین(علیه‌السلام) مشهور است، چه آن‌ها که مخفی یا آشکار کردند).

قد شابَهت ليلةَ المِعراجِ لَيلتهُ و يومَ آصِفَ حينَ العَرش آتيهِ

(این کار امیرالمومنین(علیه‌السلام) شبیه معراج پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) است و هم‌چنین مانند آوردن آصف بن برخیا عرش بالقیس را از یمن به محضر حضرت سلیمان(علیه‌السلام)).

وفي المَسير لتَغسيل الزَّكي وإهـ ـمالِ الشَّقيِّ لَسِرٌّ بانَ خافيهِ

(و در آمدن جناب امیرالمومنین(علیه‌السلام) از مدینه به مدائن برای غسل دادن جناب سلمان(علیه‌السلام) و نرفتن آن حضرت برای غسل عثمان(لعنةاللهعلیه) سرّی است که بر کسی مخفی نیست).

إنْ أَهمَلوه فكَم أدنى اَخاضِعَة		يوماً و اَبعدَ ذا قدرٍ و تَنويهِ

(و این بی‌اعتنایی حضرت به دفن او به این علت بوده که عثمان(لعنةالله‌علیه) افراد پست را به خود نزدیک کرده و اشخاص گران‌قدر را از خود دور کرده بود).

نَفَى التَّقيَّ أباذرٍّ وَلِيَّ رسولِ		الله جَهراً و آوَى مَن يُعاديهِ

(اباذر باتقوا را که دوست پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) بود از مدینه آشکارا تبعید نمود و به دشمنان پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) پناه داد).

يا مَن غَدى طالباً شَخصاً أخا نبأٍ		عن حالِ عُثمانَ يومَ الدار يُنبيهِ

(ای کسی که دنبال شخصی هستی که به تو خبر دهد اخبار عثمان(لعنةالله‌علیه) را و آن‌چه بر سر او آمد)!

سلِ الكلابَ وسَلْ عنه اليهودَ تجِد		مِن بينَ هذين ظُلمَ الآل يُلقيهِ

(پس از سگ‌ها و یهودی‌های مدینه بپرس این دو به تو خبر می‌دهند).

كم وَلْوَلَت وَزغٌ حُزناً لَهُ و عَرا		الأَصنام ذُلٌ و باتَ الكفرُ يَبكيهِ

(خواهند گفت که چقدر سوسمارها و مارمولک‌ها بر او ناله کردند و بت‌ها ذلیل شده و کفار بر او گریستند).

و أعولَ العِلجُ مروانٌ ولا عجبٌ		فالكلبُ يعوي إذا أُردي مُرَبيهِ

(ومروان کافر بر او ناله وگریه کرد واین عجب نیست، چون هرسگی درمرگ مربی خود عوعو(ناله) می‌کند).

و ظلَّ ليلتَهُ يَعوِي معاويةٌ		مِن فَقدِهِ و بنو حربٍ تُعاويهِ

(و در شب هلاکت عثمان، معاویه(لعنةالله‌علیهما) تا صبح عوعو می‌کرد در فراق او؛ هم‌چنین فرزندان حرب).

و كم بَكى مِن يهوديٍّ لهُ جَزَعاً		إذ كانَ نَعثلُهم بالثُّكلِ يَحكيهِ

(و چه بسیار یهودی‌ها با جزع بر او گریستند، زیرا که کفتار یهودی‌ها برای او عزادار بود).

و أصبحَ الحقُّ مسروراً بمَقتلِهِ		و البُطلُ قَد باتَ يَنعاهُ و يَرثيهِ

(اهل حق برای مرگ او شاد و مسرور بودند و اهل باطل برای او گریه می‌کردند).

و مالكٌ خازِنُ النيرانِ أجَّجَها		و نالَ ما كان يَرجو مَن يُمنّيهِ

(و مالک خازن جهنم، آتش را برافروخت و آن‌ها که آرزوی سوزاندن عثمان(لعنةالله‌علیه) را داشتند، به آرزوی خود رسیدند).

و باتَ فيها أبو بكرٍ و صاحبهُ		هذا لذاكَ يَلقاهُ و يُهَنيهِ

(و ابوبکر و عمر، مرگ عثمان(لعنةالله‌علیهم) را به یکدیگر تبریک می‌گفتند).

والرجسُ فرعونُ من فرطِ المحبةِ ما بين الخَصی وأستِهِ قد صار يُلقيهِ

(و فرعون پلید از شدت شادی خود، عثمان(لعنةاللهعليه) را در زیر مقعد و بیضه خود قرار داد).

يا مَن نَشَرتَ هذا الخِزي بينَ ذوي الولاءِ فرضاً غداً بِهِ يَنجُو مُرَوِّيهِ

(ای کسی که این رسوایی عثمان(لعنةاللهعليه) را بین اهل ولا پخش کردی، روزقیامت اهل نجات خواهی بود).

ها قد رَجعتُ الی ما کُنتُ أنشرُهُ من قُبح مَذهبِهم طوراً و أطويهِ

(من هم مجددا به پخش و نشر اخبار رسوایی‌های آن‌ها خواهم پرداخت).

ياليتَ شعري هل أَبقی الکتابُ لنا ديناً و أحمدُ عنَّا کان يُخفيهِ

(آیا قرآن و پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) حکمی از احکام دین را از ما مخفی کردند؟ (حتما این‌گونه نیست)).

اليومَ أکملتُ بالقُرآنِ أُکملَ أم رأيُ نُعمانِ حيثُ الناس في تيهِ

(آیا این آیه اَکمَلت... برای اکمال دین نازل شده یا برای رای و قیاس ابوحنیفه که مردم را گمراه کرده)؟

أم رأيُ أحمدَ ذي المسواك حيثُ غدا يَجولُ في دُبْرِهِ طوراً و في فيهِ

(یا برای رای احمد بن حنبل که می‌گوید مسواک را هم در دهان می‌شود گذاشت، هم در مقعد).

فاسْلَحْ علی دينِه ذي الخِزي وأفسُ وبُل واضرُط بِلحيةِ قاضيهِ و مفتيهِ

(پس سرگین بینداز بر این دین رسوا و به ریش قاضی و مفتی این دین بچس و بگوز و بشاش).

واهرُب بدينكَ عنهم مَااستَطعتَ الی آلِ النبی و خُذهُ عن ذَراريهِ

(و از دین این‌ها تا می‌توانی فرار کن و به اهل بیت پیامبر(علیهم‌السلام) پناه ببر و دین خود را از آن‌ها فرا بگیر).

هم آلُ أحمدَ أهلُ البيتِ ما وَضعوا في شرعِ جدِّهِمُ شَيئا يُنافيهِ

(آن‌ها اهل بیت پیامبرند که در دین جدشان چیزی را که منافات با قول آن حضرت باشد، وارد نکردند).

الجَدُّ جدُّهُمُ و البيتُ بيتهمُ وصاحبُ البيتِ أَدری بالذي فيهِ

(پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) جد آن‌هاست و آن‌ها هم اهل بیت آن حضرتند و صاحب‌خانه از همه به آن‌چه در خانه است، داناترند).

فيا أولي الأمر حيثُ الأمرُ مُمْتَثَلٌ و يا ذَوي القَدْرِ حيثُ اللهُ مُغنيهِ

(ای اولیای امور، امر شما امتثال می‌شود و ای صاحبان قدر و منزلتی که خدا به شما داده)!

و يا بَني المصطفی و المرتضی وبَني الزهرا وهل بَعد ذا فَخرٌ فأُنهيهِ

(و ای فرزندان پاک پیامبر اکرم و امیرالمومنین و حضرت زهرا(علیهم‌السلام) که فخری بالاتر از این نیست)!

إني بِهَجوِ عِداكُمْ لَم أزلْ لَهِجاً حَتى تَقومَ على قبري نَواعيهِ

(من همواره و همیشه به هجو دشمنان شما مشغولم تا آن لحظه که دفن شوم و اقوامم بر قبر من بگریند).

آتاكُمُ اللهُ ما لمْ يؤتِهِ أحداً منهمْ وذلكَ فضلُ الله يُؤتيهِ

(آن‌چه که خدا به شما عطا کرده به هیچ‌کس عطا نکرده و این فضل الهی است که خدا به شما داده).

صَلى الإلهُ عليكُمْ ما استنار لِذي شكٍ بنورِ الهُدى منكم دَياجِيهِ

(درود خدا بر شما باد هر زمانی که انوار هدایت شما تاریکی اهل شک را از بین برد).

ولا يزالُ سلامُ اللهِ يُتحِفُكُمْ ما أَومَضَ البرقُ سَاريهِ و غَاديهِ

(و درود خدا همواره به شما می‌رسد با هر رعد و برقی و در هر صبح و شام).

(پاسخ به اشعار زشت ناصبی حرام‌زاده)

یکی از ناصبی‌ها که شبهه در حرام‌زادگی او نیست، رباعی گفته که در آن سوء ادبی بالنسبه به حضرت حجة(روحی‌وارواح‌العالمین‌فداه) کرده و ما هرگز به قبح ذکر آن مبتلا نشویم و لکن جواب آن را از بعضی ذکر می‌کنیم. از آن‌جمله، فاضل گذشته در جواب این قطعه گفته:

کَفَرَ النّواصِبُ بِالْإلهِ وَ اَحمد　　　وَ الْاَنبیآءِ لِکفرِهِم بِالقائِمِ

(ناصبی‌ها به خدا و پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) و انبیاء(علیهم‌السلام) کافرند، چون به امام زمان(علیه‌السلام) کافر شدند).

اَو لَم یَقُل لَهم النَّبِیُ بِاَنَّه　　　مِثلِی یَقُومُ مُجاهِدٌ بِالصّارِمِ

(آیا پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) نفرمود به آن‌ها(نواصب)، که مانند من(امام زمان(علیه‌السلام)) قیام می‌کند با شمشیر)؟

وَ الکُتبُ فِی اَوصافِهِ مَشهورةٌ　　　مِنّا و مِنهُم فِی جَمیعِ العالَم

(درحالی که اوصاف امام زمان(علیه‌السلام) درکتب ما(اهل حق) و آن‌ها(اهل خلاف) درهمه عالم مشهور است).

لکِن دَعَتْهُم شیمَةٌ عُمَرِیّةٌ　　　لِکَلامِهِم هذا بِلَفظَةِ قائِم

(ولی تعصب عمری آن‌ها باعث شد که در کلامشان منکر آن حضرت بشوند).

عَشِقَتْ صُهّاکُ لِکُلِّ اِیرٍ قائِمٍ فَزَنَتْ وَ لَم تَبرَح بِقَلبٍ هائِمِ

(صهاک(مادر عمر(لعنةاللهعلیه)) عاشق آلت راست بود، پس زنا داد و ادامه داد با قلبی سرگشته و شیدا).

فَبَدَتْ لَهُم اَفعالُها فِی نَجلِها عُمرٍ فَلَم یَبْرَحُ بِعُظمِ جَرائِم

(جنایت صهاک در فرزندش عمر(لعنةاللهعلیه) ظاهر شد و او(چون زنازاده بود)درطول عمرش جرایم بزرگی مرتکب شد).

وَ قَد اِرتَضَوها سُنَّةً عُمَرِیةً حَتَی فَشَتْ فِی جاهلٍ و بِعالِم

(و به زنای با محارم، (مخالفین) راضی شدند و به‌عنوان سنت عمریه شایع شد بین عالم و جاهل.)

فَرجالُهُم لِرجالِهم و نِسآئُهم لِنِسائِهم وِ لِکُلِّ اَمرَد ناعِم

(پس مردهایشان به مردهایشان و زنانشان به زنانشان اکتفا کردند و لواط با هر امرد بدون ریش)

حَتَی إذا عَشقُوا الأیورَ جَمیعُهم رَغِبوا بِلَفظَةِ قائِمٍ عَن نائِم

(تا این‌که همه آن‌ها عاشق آلت‌ها شدند و ترجیح می‌دادند آلت راست را بر آلت خوابیده).

فَدعاهُم هذا الغرامُ لِکُفرِهِم فِی اِبنِ النَّبِی و خَیرِعِترَة آدم

(و این حرام‌زادگی و لواط باعث شد به حضرت مهدی(علیه‌السلام) که برگزیده اهل بیت است، کافر شوند)

دَعْنا وَ قائِمَنا یَقُوم بِسَیفِه لِقِتالِ زندیقٍ وَ هَدمِ دَعائِم

(بگذارید ما را و قائمی که قیام به شمشیرش خواهد کرد برای کشتن کفار و از بین بردن بناهای کفر).

وَ هُم و قائمُهُم عَلی شَهَواتِهِم لَم یَطْهَرُوا اِلّا بِسَیفِ القائِم

(و بگذار آنها را با رهبرانشان مشغول شهوات خود باشند، چون‌که جز با شمشیر حضرت پاک نمی‌شوند).

ما تِلکَ اوّلَ بِدعَةٍ مِنهُم بَدَتْ عَن ناثِرٍ دَنَسَ الثِّیابِ و ناظِم

(این اولین بدعت از جانب آن‌ها نیست(که منکر حضرت می‌شوند) از شعرا و نویسنده‌های پلید آن‌ها).

غَصَبُوا اَمیرَالمُومِنین و فاطِما حَقَّیْهِما لِرَجاءِ عِلجٍ ظالِم

(حق امیرالمومنین و حضرت فاطمه(علیهماالسلام) را غصب کردند به امید رضایت کافر ظالم(خلفای ملعون)).

وَ عَلَی المَنابِرِ اَعْلَنُوا فِی سَبِّهِ وَیلٌ لَهُم مِن عَدلِ رَبٍّ حاکِم

(بر منبرها سب و دشنام امیرالمومنین(علیه‌السلام) کردند. وای بر آن‌ها از(عذابی که در پیش دارند به سبب عدالت خداوند).

(اشعار نه ربیعیِ سیدمحمد قطیفی وعنایت پیامبر و حضرت صدیقه(علیهماالسلام))

چنین گوید جامع این اوراق و بانی این رواق که اگرچه در اول کتاب وعده کرده بودم که از لغویات چیزی در آن درج نکنم، ولکن از ذکر اشعار جناب عالم ربانی سیدمحمد قطیفی(رحمةالله‌علیه) چاره نیست؛ زیرا که بعضی از ثقات علماء نقل کردند که جناب ایشان که از اتقیاءِ علما و مخلصین اهل‌بیت(علیهم‌السلام) بودند، در روز عید زهرا(علیهاالسلام) مجلسی فراهم می‌آوردند و این اشعار را می‌خواندند و حاضرین را امر می‌کردند به دست زدن. در سالی شخصی تبریزی، میرزا عباس نام، که از نیکان مجاورین نجف اشرف بود، در آن مجلس حاضر بود و بر آن عمل ایراد کرد و متغیرانه از آن‌جا بیرون رفت. شب در خواب دید که حضرت رسول(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و صدیقه طاهره(سلام‌الله‌علیها) در اتاق نشستند و امر فرمودند به احضار سید مذکور. چون حاضر شد، فرمودند: آن اشعار را بخوان. چون مشغول خواندن شد به نحو ادب، فرمودند: به همان نحوی‌که می‌خواندی (بخوان). پس به نحوی‌که در مجلس معهود می‌خواند،مشغول شد و دست‌بردست می‌زد و حضرت نیز چنین می‌کرد.

میرزا عباس، علی الصباح، مجلسی فراهم آورد از مومنین به‌جهت خواندن آن اشعار و اطعام کرد و هرساله این سنت را داشت تا فوت شد؛ پس عذر ثبت آن ابیات را در این‌جا از اخوان مومنین خواسته، امید است که ایراد نکنند.

---

۱. نوعی مهره درشت به رنگِ سفید یا آبی که آن را بر گردن خر و اسب و استر آویزند.

يا شيعةَ الطُّهْرِ عَلِى هَلَّ رَبيعُ الـأَولِ
شَهرُ الغِنَى وَ الْغَزَلِ وَ اللّهوِ وَ التّعَلُّلِ
وَالحَيلِ والحَيَلَّلِ

(ای شیعیان امیرالمومنین ماه ربیع‌الاول ظاهر شد، ماه آواز و غزل‌خوانی و سرگرمی).

اَهلاً بِه وَ مَرحَباً ذَكّرنِى عَهدَ الصِّبا
وَمَن لَهُ القَلبُ صَبا ما مَرّ بِى رِيحُ الصّبا
فِى كُلِّ صُبحٍ مُقبِلِ

(خوش آمد این ماه، چون که مرا به یاد جوانی انداخت، ماهی که قلب من مشتاق اوست در صبح که باد صبا می‌وزد).

هَلّ الرّبِيعُ وَ انْجَلا وَ قَد بَدا بَينَ المَلا
مُرتَفِعاً فَوقَ المَلا لَم اَرَمِثلَهُ هَلا
شَهرُ رَبيعِ الاَوّلِ

(ماه ربیع منجلی شد و برای همه مردم در آسمان ظاهر شد، مانند او ندیدم ماهی مثل ربیع الاول).

يا صَاحَ قُم مُلْتَفِتا لِكُلِّ شَيخٍ اَو فَتَى
وَ مِنهُمُ مُصَوِّتا وَ لِلضّجِيجِ مُسْكِتا
وَاسْمِعْهُم مِن غَزَلِ

(برخیز روکن به هر پیر وجوان وبه آواز شان دربیاور وصداهای دیگر را آرام کن وغزلی را به گوش آنها برسان).

وَ أُمُرْهُمُ بِبَثِّهِ وانْفَعْهُمُ فِى بَحْثِه
وَانْهاهُمُ عَن نَكثِهِ وَمَن وَفَى فِى بَحْثِهِ
اَكرِم بِعِرقِ المَندَلِ

(آنهارا به پخش این غزل امرکن و سودشان برسان و از عهدشکنی نهی کن و اکرام کن وفادار به این امر را).

بادِرْ لِشُربِ الرّاحِ وَ نَشْئَةِ الاَرواحِ
وَ دُرْ عَلَى الاَشْباحِ بِمُسْكِرٍ صَباحِ
وَ لا تَكُنْ كَالخَجِلِ

(مبادرت کن به شرب مدام و شادابی روح و جام رابر دوستان بچرخان باشراب صبحگاهی و خجالت نکش).

وَابْدَءْ بِأَربابِ السَّخا اَهلِ الوِدادِ وَ الْاِخاءِ
ذَوِی السَّماحِ وَ الرَّخا وَ دَعْ لَئِیماً شَمِخا
بِأَنْفِه من ثِقَلِ

(از سخاوتمندهای اهل مودت و برادری شروع کن که اهل بخشش و عطا هستند و رها کن آن پست متکبرگنده‌دماغ را).

وَافْرَح بِكَثْرةِ العَدِدِ وَلا تُبالِی مِن اَحَد
وَحاسِدٍ اِذا حَسَد فَاَنْتَ فِی حِرزِ الصَّمَد
فِی کُلِّ اَمرٍ جَلَلٍ

(و شاد باش از زیادی دوستان و از کسی نترس و به هیچ حسودی اعتنا نکن، چون در امان خداوندی از هر پیش‌آمد سخت).

تاسِعُ ذا الشَّهرِ اِذا جاءَ فَجَدِّد الْحِذا
وَ لا تُبالِی مِن اَذاً كُنْ فِیه طَیِّبَ الْغَذا
وَ لِلثِّیابِ بَدِّلِ

(نهم این ماه کفش نو تهیه کن و از آزار کسی نترس و غذای خوب تهیه کن و لباس‌های نو بپوش).

قُم نادِ فِی كُلِّ المَلَا مُـكَـبِّـراً مُـهَـلِّلاً
مُبَشِّراً بَنِی العُلا اِنَّ اللَّئِیمَ الْاَرَذَلا
لَفِی الْجَحِیمِ یَصْطَلِی

(برخیز و به همه مردم ندا بده با تکبیر و تهلیل و مژده به خوبان بده و بگو آن پست رذل در جهنم می‌سوزد).

الیَومُ قَد وَافَی سَقَر مِن شَوقِ ایرِ ذِی اَكَر
اَزْبَدَ لایَشکُو قِصَر یَقضِی بِهِ كُلَّ الْوَطَر
فِی طُولِ لَیلِ اَلْلَیلِ

(امروز عمر به سقر رفت بس که به آلت کلفت مشتاق بود، آلتی که بزرگ بوده و کوتاه نبوده و آرزوی او را برآورده می‌کرده در طول شب تاریک).

هَلْ تَدرِ قَدْ عَزَّا الْعَزا   لا سِیَّما عَلَی الْعَزا

وَ سالِمٌ قَد اِتَّزَی   وَ قُنفُذٌ قَد اِخْتَزَی

لِحَبْتَرِیٍّ بَنْبَلِی

(آیا می‌دانی مرگ او باعث عزای دوستانش شد به‌ویژه برای دوستان نزدیکش و سالم، غلام حذیفه هم بیچاره شد و قنفذ رسوا گردید با عمری بنبلی).

وَ ابْکِ دَمعاً مِن خَرَی   مُسَرجِناً مُضَرْطِراً

مُفَسِّیاً مُخَرْخِراً   حَتّی اِذا فَاضَ جَرَی

اِنْ لَمْ تَکُنْ تَخَرْبَلِی

(برین و بگوز و بچس پی‌درپی تاحدی‌که سر تا پای اورا غرق در لجن کنی اگر تاکنون نکرده‌ای).

عَلی مَوالِی حَبْتَر   وَ قُمْ وَقُلْ لِقَنْبَر

یَجْمَعُ جُعْصَهُ الطَّرِی   یَلْطَخُ فِیه حَبتَرِی

وَ ارْقُصْ بِها وَحَنْجِل

(آن‌ها را انجام بده برای دوستان عمر و برخیز بگو به قنبر که مدفوع تازه خود را جمع کند و به عمر بمالد و با یک پا برقص).

صَفِّقْ و غَنِّ لِلْمَسا   وَاللَّیلِ دُم اِنْ عَسْعَسا

وَالصُّبحِ اِنْ تَنَفَّسا   اَهلُ الضِّراطِ وَ الفَسا

لِرُوحِ یَلْیَلْ یَلْیَلِی

(کف بزن و آواز بخوان هنگام شب تا وقتی که شب ادامه دارد و تا طلوع صبح همراه اهل گوز و چس به روح عمر یلیلی).

لا تَکْتَرِثْ اِذا فَشا   مِنکَ قَبِیحٌ اَو نَشا

مِن الصَّباحِ لِلعَشا   وَهَنِّی کُلَّ مَن مَشَی

بِقَتلِ ذاکَ الخَبِلِ

(باکی از افشای این کارها نداشته باش که از تو کار خطایی سرزند از صبح تا شب و تبریک بگو به قاتل آن دیوانه، ابولوءلوء).

اَغْنِی اَبا حَفصٍ عُمَر　　اَشَرِّ اَربابِ الشَّرَر
مَلعونُ جُملةِ الْبَشَر　　مِن سَوفَ یَأتِی اَوغَبَر
سُفْلِیُ کُلِّ اَسفَلِ

(منظورم از دیوانه عمر است، شرورتر از همه شرورها و ملعون‌ترین بشر از همه گذشتگان و آیندگان و جایش درک اسفل است).

فِیروزُ قَد نَالَ المُنَی　　بِفِعلِهِ تَمّ الْهَنا
لِقَتْلِهِ اِبنَ الزّنا　　بیتُ الحَرامِ وَالخَنا
بُواَلْفُ اَلْفُ قَرَنْدَنلی

(فیروز ابولوءلوء به آرزوی خود رسید و با این کارش خوشی بر ما تمام شد، باکشتن آن حرام‌زاده که اصل هر حرام و فساد بود، و هزاران هزار خطا و گناه داشت).

فَالْعَنْهُ تِعدادَ الْحَصَی　　وَاشْبِعْهُ مِن رَقْعِ الخَصَی
وَ کُلُ اِیرٍ کَالْعَصَی　　اِیراً مَتِیناً اَبْرَصا
یَهوِی بِها لِلْحَبَلِ

(پس عمر ملعون رابه تعداد ریگ‌های بیابان‌ها لعن کن و با بیضه خود به سر او بزن و با آلت‌های به‌درازی عصا به او فرو کن، آلت‌های ضخیم و مبتلا به پیسی چنان‌چه او را حامله کنند).

شِی شِفْتُورَجْلاً یَحْبَلِی　　مَنکُوحُ اِبلیسٍ یَلِی
بُوبِیم سَکمَن مُوصِلِی　　ومالَاتِ بَلْدَةْ صُوفَلی
وَالحُمْرُمِن کُلْ اَرْمَلِی

(آیا مرد حامله دیده‌اید که منکوح ابلیس باشد و مانند سگ موصلی باشد و از شهر صوفلی و مانند ماده-خرهای بیوه باشد)؟

باخ باخ یَخِن کَرمدَی　　اتباع مبسی پوخ یدی
سله تمام واسکدی　　مِن کُلِّ کَلبٍ اَسوَدِ
واَشقَرٌ مُعَرمَدی

(ببین چه گُه پلیدی است ...

لَم اَحْصِهُم بِالْبَل بَنی　　اِن جِئتَ سَلعاً سَل عَنی

بِالعِید　فیه　تَرَنی　　فَارشِ النَغَل عَبدُالغَنِی

بَسطاط اَبوقاسم بَلِی

......)

فسادٌ　عَفَّنَ　الفَضا　　بِخِدمةِ　الاَیْرِ　قَضَی

مَهمَا　رَآه　رَبَضا　　مُـتَـنِّـحاً　مُـعَـرِّضا

مُلَبِّیاً لَهُ ادْخُلِی

(شخص فاسدی که بوی گند او همه فضا را گرفته، عمر خود را در خدمت آلت مردم گذرانده، هر وقت آلتی را دیده خود را آماده کرده، خم شده و مقعدش را درمعرض آن قرار داده وبه آلت می‌گوید که در من فرو شو).

اِنْ　اَدخَلُوهُ　ضَرَطا　　اَو　اَخْرَجُوهُ　غَوَّطا

اَو　مَنَعُوه　سَقَطا　　لِوَجهِه　وَ　شَمَّطا

مِن دُبُرٍ اَو قُبُل

(در وقت دخول آلت می‌گوزید و در وقت خروج آن می‌رید و اگر آلت را به او نمی‌دادند به رو می‌افتاد و جلو و عقب خود را در اختیار آنان می‌گذاشت).

قُنفذُ　فِیه　قَد　حَظَی　　مَهما　رَآهُ　نَعِظا

لِاَیْرِهُ　قَد　لَعَظا　　کِلاهُما　اَهلُ　لَظَی

فِی الدّرکِ مِن الاَسفَل

(قنفذ با او لـواط کرد، چون هر وقت او را می دید نعـوظ پیـدا می‌کرد، او هم آلتـش را گاز می‌گرفت، آن دو اهل جهنم در درک اسفل آن هستند).

ذاک　الّذِی　فِیه　طَغَی　　فَتاه　فِی　یَومِ　الوَغَا

اُیُورَ　اَربابِ　الوَغَی　　اِذا　رَآهُنَّ　رَغا

مُهَرْوِلاً کَالجَمَلِ

(آن کسی که طغیان کرد و در جبهه جنگ، آلت جنگجویان به او فرو رفت و چون آلت‌های آن‌ها را می‌دید دهنش کف می‌کرد و به‌سرعت مانند شتر به سوی آن هروله می‌کرد).

کَم مِن أیُورٍ لَقْلَقَا مَهمَا یَرَاه شَعَّفا
وَ قَلْبُهُ قَد رَفْرَفا لِلَمْضِها ما ضَعَفا

اِیْ اِیْ نَعَم اَجَل بَلِی

(چه بسیار آلت‌هایی که در خود فرو برد و هر وقت آلتی می‌دید به او مشتاق بود و دلش برای آن پرپر می‌زد و از بلعیدن آن خسته نمی‌شد، آری! آری! بله! بله!).

اِیْ اِیْ اَجَلْ نَعَم بَلِی اَجَلْ نَعَم اِی اِی بَلِی
اَجَل نَعَم اِیْ اِیْ بَلِی نَعَمْ اَجَلْ اِیْ اِیْ بَلِی

نَعَم بَلِی اِیْ اَجَلِ

فیا حَتِیْراً مُزِّقا بَحرُ التَمَلّاحِ وَقا
فِیه المَنیِّ اِنْدَفَقا فَصاحَ بُقْ بُقْ بُقْبُقا

او فَرّطَن طَمْ طَیْطَلِی

(عجب مقعدی که از عمر پاره شد و چه بسیار منی که در مقعدش جمع شد و مقعد او دریای نمک شد و مقعدش صدای بق بق کرد و از افراط در لوات طیطلی شد).

بَخ بَخ تَرَسْلَرکبکی پست وپلشت ودودکی
هم دَلّی دُرهم تُلّکی وارْکَبْهُ وَارْبَعْ وَ نِکِی

عَبدَ یَغُوثٍ بَلبَلی[1]

(بر پشت او سوار شو و با او لواط کن، آن بت‌پرست بی‌حیا).

بوشَندی قلدی برتَتَر بومَجدَه واخبر
آلدِرفیروزدَن عمر اقشم ذوصُبح وَ دَکَر

پوخلی شهید ایاخ یلی

هر گون هرآقشام لعنتی بوزشت وارُنْدُن اُبنَتی
علیه فاضَت خَریَتی تا روز حَشر اُمّتی

تَرلی تَرِیْلی تَرِیَلی

(هر صبح و شب لعنت بر آن زشت ابنه‌ای که به سرتاپای او تا روز حشر امت ریدم).

---

۱. از اینجا به بعد ابیات ترکی و عربی و فارسی مخلوط است.

امان امان امان امان　　　بابج لری ای سورمان

ایشقد خسیس سَعلبان　　　بربوق دینک دان دان

یلیلی لیلی یللی

الله بَلا وِرْسِنْ سَنَه　　　هرکم ددی بوتْمته

بِیتُ الخَنا والمَلعَنة　　　من یَوم عُمرِه سَنَه

کاوُوزابک لُر اَرْبَلی

ابلیس ایرو و سائَلُو　　　بِجُحرِ الخَلیفة خالَلُو

مَنکوح نِیکُوه قاتِلو　　　دودُ اِلبِدُبْرِه یَاکُلُ

ابنُ صهاکِ البُومَلی

(ابلیس آلت خود را راست کرد و به مقعد خلیفه فرو برد. این ابنه‌ای را هم بکنید و هم بکشید، او کرم‌های مقعد خود را می‌خورد فرزند صهاک بوملی).

اَعلِن بِلَعنِ مَن عَمَی　　　عَن الهُدَی وَ داوَمَی

اللّیله عَشانو حبدمی　　　عثمان مِثلُوهَمهَمی

عُثْنُون کَنُّو نَعثَلی

(آشکارا اون کور خبیث را لعن کن همان‌که مدام از هدایت فاصله داشت، عثمان هم همهمه کرد همان‌که لقبش نعثل است).

الفِین خِصیَه بِلِحیَتُو　　　جَتُّو سَلِیْمَه و لَفَّتُو

اِیری بْهَل الْجابَتُو　　　مِن شَقِّ کُسْها نَزْلَتُوا

عَفِیَه عَلَی قَنْبَرْعَلِی

(دو هزار بیضه و آلت به ریش او، سلیمه آمد و او را پیچید، آلت من در آن که او را زایید، از فرج پاره‌پاره‌اش به زمین افتاد، آفرین بر قنبر علی).

اَرِیْد اَکِلَّکْ یا دَلُو　　　شَعرِالْبِشَیْبِک تَنْسَلُو

مَنکُوح بِالْلِّحْیَته اِشحِلُو　　　اَنتِفْ و کون مِثلَ الفُلُو

وَالْطِخ بْخَرِیَتْ کابُلی

(می‌خوام بگویم ای دلقک موهای ریشت را بکَن،کردن شخص ریشو چه زیباست، موهایت را بزن تا تمیز شوی و کابلی به جای ریشت رید).

ماريد اَگِلّكْ ياعار يا ثَورْ يَابنِ الحِمار
وانْجَس مِن خَرِئ الفار اى قَحبِه سزاى بى‌عار
دَواک مالْ اوريْلَلِى

(نمی‌دانی چه رسوایی به بار آوردی ای گاو فرزند الاغ، و ای نجس‌تر از فضله موش، دوای درد تو فقط آلت اورِیللی است).

عُمَيراِشْطُولَه عُصْعُصُو مِن زبِّ هُوَّه عَصُو
وِالْمايْنِيكُو يِبْعَصُوه واللِّى يُحِبَّه يُخَصْخَصُو
تَشُوفُومْكَشِّرْخَلْيَلِى

(ای عمر! مقعد بزرگ تو آلتی چون عصا می‌خواهد، یا باید تو را بکنند یا تو را انگشت کنند و دوست‌داران او هم تخم ما هستند. ببینید که چگونه او دهن بازکرده).

شیطان دریده کون او تا کی بگویم هجو او
دروازه شد بی شُبهه او آن حیز مادر کس او
آوازکونی کندلی کشته عمر از سندلی
ای حاضران ای مردمان ملعون هروقت و زمان
نزد خلایقْ انس و جان هم در زمین و هم آسمان
کشته عمر از سندلی
ابـلـيـس نَـطُّـونَـطَّـه عَيرُه بِجحرِهِ حَطَّه
اِشلُون هذا شَطَّه مِن شانْ شِيبو ضَرطَه
مَن وَرطَلّ مِن جُوشَلِى

(شیطان خیز گرفت آلتش را به مقعد او گذاشت، چگونه از دستش خلاص شد؟ گوزی به ریش او نثار باد به اندازه یک من).

ناچُو اِبلِيس و لا راغ جُحْرَه بِحَوض الصّباغ
يُريدلَه وَزنَةِ دْباغْ جابُو بفِينِه و يَشماغ
خالة تَعاى وَحَنقَلِى

(شیطان با او لواط کرد و آب زیادی به مقعد او کرد، به‌طوری‌که مقعد او مانند حوض شد و ۱۰۰کیلو داروی دباغی جهت مداوای گشادی مقعدش لازم دارد، او را با کلاه بوغی و چفیه آوردند، پس خاله بیا و براش برقص).

(اشعار منتخب درباره نهم ربیع و مذمّت غاصبین خلافت)

منتخب از بعضی قصاید عرب:

جاءَ رَبیعٌ فَالْجَذَل فَاشْرِبْ بِه کَأسَ الثَّمَل

(ماه ربیع الاول آمد و فصل غزل‌خوانی است برخیز و جام مستی را بنوش).

وَ ارقُصْ وَ غَنِّ وَ ارْتَعِ، وَ لا تَقُل لالا دَعِی فَانَّهُ شَهرٌ رُعِی، لِمِثلِ هذا بِالاَقل

(و برقص و آواز بخوان و خوش باش و نگویید این کارها را نکنید پس این ماه ماهی است که شادی در آن تاکید شده).

شَهرٌ عَراه الفَرَحُ، و الهَمُّ مِنهُ یَبرَحُ وَ حَقّ فِیه القَدَحُ، فِی کُلِّ وَقتٍ وَ مَحَل

(ماهی است که شادی بر آن مستولی شده و غم و اندوه از او دور شده و نوشیدن جام در آن لازم شده در هروقت و هرجا).

وَکَیفَ لا تُسْتَرَّ فِی شَهرٍ بَدا فِیه الخَفِی مِن دِینِ اَحمدِ الصَّفِی، مِن بَعدِ ما قَد اضْمَحَل

(و چگونه شادی نمی‌کنی در ماهی که ظاهر شد در آن حقایق دین پیامبر بعد آن‌که آن ملعون آن‌ها را مخفی کرد).

لِقَتلِ مابُونٍ رَقَی، بَعدَ النَّبیّ المُرتَقَی قَرّ وجودَ المُنتَقَی، آبَ اِلَی دینِ الاُوَل

(شادی برای به درک رفتن آن ابنه‌ای که بعد از پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) غصب خلافت کرد و به بت‌ها اقرار و به بت‌پرستی خود برگشت).

مُخالفاً لِحُکمِ مَن، تَرجُو الوَرَی مِنه الاَمَن وَ بِالفَسادِ قَد عَلَن، حَتَی اِلَی النّارِ ارْتَحَل

(با تمام احکام پیامبری که امان مردم از جهنم است مخالفت کرد و فساد را علنی نمود تا این‌که به جهنم واصل شد).

اَعنِی بِه شَرَ الوَرَی، مَن ضَجَرَتْ مِنهُ الثّرَی لِاَجْلِ ما قَد اَظْهَرا، قَسْراً فَوافا ما فَعَل

(منظورم شرورترین مردم همان‌که اهل زمین از جنایاتش به سطوح آمده‌اند و از ظلم‌هایش، پس به نتیجه اعمالش رسید).

شَهرٌ اَقَرَ الاَعیُنا، وَ مُذ بَدَا جَاءَ الْهَنا وَ زالَ اِذْ ذاکَ العَنا، وَ کُلُّ غَمٍ اِرتَحَل

(ماهی که دیده‌ها را روشن و با آمدنش شادی هم برای ما فراهم شد و سختی ما زایل شد و تمام غم‌ها برطرف شد).

حیثُ هَلاکُ الاَلْکَعِ، وَرَأْسُ کُلِّ البِدَعِ وَ دُبْرُ اِیرِ الاَجْشَعِ، مِن حَیثُما دامَ حَمَل

(زمان هلاک آن پست‌ترین پست‌هاست و سرکرده تمام بدعت‌ها، آن‌که مقعدش مشتاق آلت‌ها و از این کار دائما حامله بود).

اَوصَی ابْنُ عَفّانٍ عَلَی، ما رامَ مِن رَدْعِ المَلا عَن دِینِ اَحمدٍ اِلَی، اَن یُشرِکُوا الرّبَ الاَجَل

(بعدِ خود خلافت را به عثمان (لعنةاللهعلیه) سپرد و وصیت کرد به دوری مردم از دین پیامبر (صلی‌اللهعلیه‌وآله) و شرک به خداوند).

وَ قالَ لِلشّیطانِ یا، مَن کانَ عَنّی رَاضیاً تَکُونُ اَنتَ الْقاضِیا، بِسَیْبِ مِیزانِ الزّلَل

(و گفت به شیطان: ای کسی که از من راضی هستی پس روز قیامت هم تو قضاوت کن درمیزان عمل من).

وَ کُنتَ اَنتَ تَشهَدُ، بِاَنّی کُنتُ اَشهَدُ بِنَفیِ رَبٍ یُعبَدُ، اِلّاکَ لَکِن ما الاَجَل

(و تو ای شیطان شاهدی که من شهادت می‌دادم به لغو پرستش خدایی غیر تو، ولی اجل مهلت نداد).

وَ قالَ یا عُثمانُ لا تَرِدْ عَن دِینِ الاُولِی کانُوا اِلَی اللّاتِ وَلِی، وَ ابْغِض عَلِیَّ الفَحلِ بَل

(و گفت به عثمان (لعنةاللهعلیه) مبادا از دین پیشینیانت دست برداری همان‌ها که لات و عزی را پرستیدند و بر تو باد بغض علی علیه السلام)

لِکُلِّ مَن وَالَی الهُدَی، وَ اقْتُلْهُ ذا فَرضِ الاَدا ما لَم یُراجِعِ الرَدَی، قاوِشْهُ خَوفَ المِلَلِ

(و بغض محب او ؛ و بکُش آن‌هایی که محبت آن حضرت را واجب می‌دانند تا وقتی‌که زنده هستی با آن‌ها مدارا کن از روی نفاق).

یا آلَ بَیتِ اَحمَدا، وَ یا مَعادِینَ النّدا فَازَ الّذِی حازَ الهُدَی ، بِکُم وبَتَّ مِن خَطَلِ

(ای اهل بیت پیامبر علیهم السلام و ای معدن‌های جود و کرم، هر کس به شما هدایت شد نجات یافت و از خطا و لغزش رهایی یافت).

لا زِلتُ اَهجُو مِن نکر، غَدیرخُمٍ فَکَفَر وَ کان مَأواهُ سَقَر، تَصهَلُ فِیهِ مُذ صَهَل

(دائما بدگویی از منکر می‌کنم همان که منکر غدیرخم و کافر شد و مأوایش جهنم شد و از شدت حرارت جهنم فریاد می‌کشد).

وَالیتُ مَن والاکُمُ، عادَیتُ مَن عاداکُمُ فَاللهُ قَد نَقّاکُمُ، مِن کُلِّ رِجسٍ وَ زَلَل

(من دوستدار دوستان شما هستم ودشمن دشمنان شما،چون خدا دور کرده از شما هر بدی و پلیدی را).

(اشعار سیدحسن کرمانشاهی در مدح اهل بیت و محبین ایشان و ذم غاصبین خلافت و پیروانشان)

این رساله شریفه و ابیات لطیفه که شهابیست ثاقب، بر قلوب نواصب، از دُرر بحر مواج و سراج وَهّاج سید الفضلا و سند العرفا، العالم الربانی والفاضل صمدانی، جناب سیدحسن کرمانشاهی، بلغه‌الله‌الامانی، به‌دست آمده؛ الحق در صنعت تطبیق عدد کلمات و الفاظ و احادیث مدح و ذم بر عدد اسامی و القاب ائمه(علیهم‌السلام) و محبین ایشان و خلفای ثلاثه و متابعین آن‌ها بی‌نظیر و عدیل است.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدُ للهِ الّذِی اِبتَزَغَ مِن هَیاکِل اَفعالِه ثَواقِبَ التُوحِید، فَزَیّنَ بِها سِیماءَ عَوالِمِهِ وَتَلَألَأَ مِن اُفُقِ هُوِیّتِهِ شَوارِقُ التّأبِید، فَنَوّرَ بِها اَحناءَ مَعالِمِه، فَلَه فِی کُلّ ما رَاَتْه لَواحِظُ الاَبصار وعَرَفَتْه اَفئدةُ الاَحبار، نَواطقُ الدَلائلِ عَلَی رُبُوبِیّتِه وَواضِحةُ الآیاتِ عَلَی وَحدانِیّتِهِ، جاعِلُ الطَّیّباتِ لِلطَّیّبِین وَالخَبیثاتِ لَلخَبِیثین، الّذِی اِدَّخَرَ لِضِیاءِ القُلُوبِ، شُمُوسَ الاَنوارِ الطّاهِرَةِ، الائِمّةِ الطّاهِرَة وَاَقْمارَ مَحَبّتِهِم. وَلِظُلمَةِ النُفُوسِ، غَواسقُ لَیالِی الْکَفَرةِ الْفَجَرَةِ، الاَئِمّةِ العَهَرَة وَغَیاهِبِ مَوَدّتِهُم وَاَشهَدُ شهادةً اَجراها القَلبُ عَلَی اللِّسانِ وَاَبداها الفُوادُ

---

۱. هزلیات عبیدزاکانی، ص۸۷.

بِاَوضَحِ البَیانِ، بِاَنْ لا مَظهَرَ لِواجِبِ الوُجودِ اِلّا وُجودُه وَلا مَبدَءَ لِجَمیعِ النِّعَمِ اِلّا عَطائُه وَجُودُه. کَذِبَ العادِلُون بِه وَضَلُّوا، وَدُهِضَتْ اَباطِیلُهُم وَاضْمَحَلُّوا، وَاَشهدُ اَنّ مُحَمداً صَلّی اللهُ عَلَیه وَ الِهِ عبدُهُ المُنطَبِعُ فِی مِرآتِ وُجُودِه، اصلُ العُبودِیّة؛ المُتَجَلّی مِن عُبُودِیّتِه آثارُ الرُّبُوبِیّة؛ قَد شَهِدَتْ مَحاسِنُ اَفعالِهِ بِصِدقِهِ وَمَکارِمُ اَخلاقِهِ بِحَقِهِ، فَصَلّی اللهُ عَلَیهِ صَلوةً یَلِیقُ اَن یُهدَی بِهامَتِه اِلَیه واَشهدُ اَنّ عَلیاً اَمیرَالمُومنینَ لِلّهِ الوَلِی وَلِنَبیِّهِ الوَصِی بِالنّص الْجَلِی مِن اللهِ وَ النّبِی، فَلَم یَطَأ عُمرُه اِلا مَوطِئَه ولَم یَرمَقْ مِثلَه اِلا مَبدَاَه حَتّی صارَ نَفسُه الشَریفةُ فِی الظُّهورِ وَاکتَحَلَ بِبَراهِینِ صِدقِه آماقَ الدُهُور، فَلَمْ یَشتَقّ خَیرٌ اِلّا مِن مَصدَرِه وَکُلُّ شیءٍ مِنه بِقَدرِه، فَهُو المُستَحَقُّ لِلصّلَواتِ بَعدَ الرّسُولِ وَبَعدَه بَضائِعُ البَتُولِ وَلَعنةُ اللهِ عَلَی اَعدائِهِم، مَبانِی الْکُفرِ وَالعِصیان وَمَبادِی الغَیّ وَالطُّغیان، ما اجْتَمَعَ الفَرقَدان وَتَفَرّقَ الجَدیدان.

وَبَعدُ؛ فَبِمُقتَضَی «کُلٌ یَعمَلُ عَلَی شاکِلَتِهِ»، ظَهَرَ لِی ظُهورُ« حَقِیقَةُ کُلِّ شَیءٍ فِی شِکلِه» وَحُقّ عِندِی حِکایةُ حالِ«کُلُ فرعٍ عَن اصلِه» والله تبارکَ و تَعالَی صَرّحَ فِی الکتابِ المبینِ بِاَنّ المُحسنین والمُجرمین مَعرُوفون بِسیماهُم عندَالله وعِندَ المُومنین، فَقال فی حقِّ الّذین اهْتَدَوا وَاَتاهُم تَقواهُم «سِیمَاهُم فِي وُجُوهِهِم»[۱] و «تَعْرِفُهُمْ بِسِیمَاهُمْ»[۲] وفِی حَق الذین شَانُهُم عَن دینِ الله المُجانِبَة والقَول «یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ»[۳] و «لَتَعرِفَنّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»،[٤] اَحبَبْتُ اَن اُشیرَ اَلَی بَعضِ ما اَلهَمَنِی اللهُ المُتعال فِی هذا المجال وَاختَصّنِی به مِن بَینِ الاَقران والاَمثال مِن کَشْفِ الاَستار، عَن سیما مَظاهِرِ الجَمال وَشَرحِ الاَسرار، المُضْمَرَةِ فِی هَیاکلِ مَناظرِ الجَلال، مُشیراً فِیه اِلَی بَعضِ المَعالِمِ اللائحةِ فِی سُننِ العبودیة، الهادیةِ اِلَی دارِ مُلکِ الربوبیةِ وَالکمال، مُلوّحاً فِیه اِلَی تَحقیقِ

۱. فتح، آیه ۲۹.

۲. بقره، آیه ۲۳.

۳. الرحمن، آیه ٤۱.

٤. محمد(صلیالله‌علیه‌واله) ، آیه ۳۰.

السُلوکِ والسِّیر وتَعیینِ اصولِ الشرِ والخیرِ بِالاجمالِ، مُتصدیاً فِیه لِاثباتِ حَقیّةِ امامِ الحق وبُطلانِ اَئمةِ الضلال، مُتعَرِّضاً فِیه لِاظهارِ حَقیقةِ اَتباعِ الفَریقَین وَکَونِهِم اَصحابَ الیَمین واصحابَ الشِّمال، اذْ «کُلُ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُبُرِ* وَکُلُ صَغِیرٍ وَکَبِیرٍ مُسْتَطَرٌ»[1] فَقلتُ وَبِاللهِ الاستعانَه وَعَلیه الِاتِّکال، فِی المبدءِ والمَآل.

بسم الله الرحمن الرحیم

لِباطنِ المَرءِ فِی سیماهُ مِن خَبَر	لِمُنتَهَی الاَمْرِ فِی مَبداهُ مِن اَثَر
أولُو الهُدَی فِی سَما سِیماءِ اَوجُهِهِم	شَمس تَلَألَأَ مِنه جِبهَةُ القَمَر
و المُجرِمُون بِسماء لَهُم وَ سَمُوا	یَکفیکَ مَنظرهم عَن کُلفَةِ الخِیَر
سیما الفَریقَیْن عِنوانٌ لِما فَعَلُوا	وَ کُلُ ما فَعَلَوه خط فِی الزُبُر
بذاک صرح فی الایات منزلها	و لیس یعقله الا اولو النَظَر
فی الذکر کم ایة الله بینة	بین البریة لم تظفر بِمُدَّکِر
قلب الامور بِعین القلبِ منکشف	و عَین راسِک لا تعدو مِن الصُور
وَ السهمُ لَم یتمکن فی حشا غرض	الا اذا زار قلبَ القوسِ وَ الْوترِ
لِجنسِهِ کُلُ جِنسٍ کانَ مُنجَذِبا	وَ الضِدُّ مِن ضِدِّهِ طَبعاً بِمُنزَجِرِ
وَ کُلُ قَولٍ لِسانُ القَلبِ مَصدَرُهُ	تَعیهِ فِی القَلبِ آذانٌ بِلا وَقرِ
وَ ما جَری بِلِسانٍ ما لَهُ خَبَرٌ	عَن مَصْدَرِ الْقَلبْ نَحْوَ القلبِ لَمْ یَسِری
لِلنّاسِ کَمْ اَعْیُنٍ لا یُبْصِرُونَ بِها	وَ کَمْ لَهُمْ أُذُنٌ صَمّاءُ کَالْحَجَرِ
و کَمْ قُلُوبٍ لَهُمْ لا یَفْقَهُونَ بِها	فَلا تَکُنْ مِنْهُمُ یا صاحْ وَ اعْتَبَرِ
بِالْعَیْنِ وَ الْأذُنِ وَ الْقَلْبِ اِنْتَفِعْ وَ بِها	مَیِّزْ لِنَفْسِکَ بَیْنَ النَّفْعِ وَ الضَّرَرِ
وَ لَیْسَ عِلَّةُ خَلْقِ الْمُمْکِناتِ سِوی	ایصالُ نَفْعِ اِلَیْهِمْ بعد مختبر
اَعنِی اِتِّصافاً بِأوصافِ الکَمالِ وَ ما	لِنَفْسِهِ اِخْتارَ وَصْفاً خالِقُ الْبَشَرِ
مِن قُدْرَةٍ وَ حَیوةٍ وَ الْبَقاءِ وَ مِنْ	عِلمٍ وَ اِشْباهِها کَالسَّمعِ وَ الْبَصَرِ

---

۱. قمر، آیه ۵۲ -۵۳.

وَ اللهُ صَوَرَکُمْ فِی حُسْنِ صُورَتِکُمْ لِتَجْعَلُوا سِرَّکُم شِبْهاً مِنَ الصُوَرِ
کُنْ عَبْدَ صِدقٍ لِنَهْیِ اللهِ مُنْتَهِیاً لِاَمْرِهِ دائِماً حَقّاً بِمُوتَمِرِ
وَ اطْلُبْ بَقاءَ بِدارٍ لا بَقاءَ لَها وَ اصْرِفْ بَقائَکَ صَرْفاً فیهِ وَ اقْتَصِرِ
مادامَ غُصْنُکَ رَطْباً تَجْتَنی رَطْباً فَلَیسَ یُثْمِرُ بَعدَ الْیُبْسِ مِنْ ثَمَرِ
خُلِقْتُمْ لِلْبَقاءِ فَابْغُوا بَقائَکُمْ وَ انْفُوا الْفَنا مِنْ فَنا بِالْبَقاءِ حَرِی
هذا هُوَ النَّفْعُ لا ما مَسّهُ الضّرَرُ وَ ذلِکَ الرِّبْح لا ما شِیبَ بِالْخُسْرِ
وَ النَّفْعُ مِنْ جَهَةِ السِّیماءِ مُنْحَصِرٌ فِی الْعَقْلِ کُنْ عاقِلاً تَأْمَنْ مِنَ الضَّرَرِ
وَ الْعَقلُ مِلْکُ عَلیٍ مِثْلُ حَقِ مُحَمَّدٍ فَخُذْ مِنْهُما ما شِئْتَ اَوْ فَذَرِ
فِی سِرهِ مِن رُمُوزِ الْجَهْرِ مُعْتَبَرٌ مُلْکُ مُحَمَّدٍ اَشْهَد فِیهِ وَ اعْتَبَرِ
فَلَنْ تَرَی النَّفْعَ اِلّا فِی اِتِّباعِهِما مِن اِتِّباعِهِما فِی الْکُونِ فَافْتَخَرِ
وَ الْاُولیاءُ مَرایا الانبیاءِ وَ اَبْوابُ الْهُدی قِبْلَةُ الْاَعیانِ وَ الصُّوَرِ
فَوَلْ وَ جَهْلَ شَطَرَ الْاُولِیاءِ فَهُمْ مَساجِدُ اللهِ فِی الْاَمْلاکِ وَ الْبَشَرِ
هُمُ الدُّعاةُ الْهُداتْ اَلْمُقْتَدُونَ فَمِن هُداهُمُ اُسْلُکْ سَبیلَ الْخَیر و اقْتَصِر
فاَنْفَسُ النَّفْع اَنْ تَهْوی اِمامَ هُدیً وِلائُهُ لِلْوَری مِن اَنْفَسِ الذُّخُرِ
وَ اَنْ تُجانِبَ اَصْحابَ الضَّلالِ وَ اَنْ تَکُونَ مِن مَکْرِ داعِیَةٍ عَلی حَذَرِ
اِذا هَوَیْتَ الْاِمامَ الْحَق صِرْتَ لَهُ تِبْعاً بِحُکمِ الْهَوی فِی الْفِعْلِ وَ الْاَثَرِ
هُوَ الّذی صارَ مِرآةً لِخالِقِهِ فَفِعلُهُ فِعْلُهُ فِی الْوِردِ وَ الصَّدَرِ
فَاخْتَرْ هَواهُ عَلَی الاَهْواءِ قاطِبَةً وَ صُدَّ عَن ضِدِّهِ وَ اتْرُکْهُ وَ احْتَذِرِ
وَ اخْتَرهَواهُ عَلَی الاَهْواءِ تَرْقَ عَلی مِرقاةِ عِزِّ الغِنی مِن ذلّةِ الفَقْرِ
وَ اخْتَرهَواهُ و اَعرِض عَن سَواهُ وَ کُنْ عَلی هَواهُ مُقیماً مُدَّةَ العُمُرِ
وَ خالِفِ الضِّدَ فیما فیهِ مِن صِفَةٍ فَاِنَّهُ ضِدُ اُوصافِ الالهِ یُری
و اعرِفْ اِمامَ الهُدی مِن فِعلِهِ الحَسَن وَ حُسنَ اخلاقِهِ وَ الْمَنظَرِ النّظِرِ
کَذا اَئمةِ جَورٍ مِن خَلائِقِهِم وَ سوءِ اَفعالِهِم فی اَقبَحِ الصُوَرِ
تَحقیقُ حالِ وُلاةِ الدّین اَولُ ما یَدعُوا اِلیهِ نَذیرُ العَقلِ وَ النَّظَرِ

لا تَضْمُمِ العَينِ وَ افْتَحْها لِتَعرِفَ مِن
أئمةِ الدّينِ اَعماهُمُ وَ ذا البَصَرِ

لِتَستَبينَ مِن السِيماءِ حَقيقَتَهُم
وَ لا يَكونَ لَدَى العَينَينِ مِن عُذُرِ

فِي فَتحِ عَينٍ عَلَى الْبَصيرِ هُدى
لاَن يَراهُ بَصيراً غيرَ ذى عَوَرِ

وَ عَينُ عُثمانِ قَد ضُمَّتْ لِتُرشِدُنا
عَلَى عَمّاهُ كَضَمِ العَينِ فى عُمَرِ (لعنةاللهعليه)

تَرى ابابَكرَ اِختارَ العَمى وَطَناً
وَ لَم يُفارِقْهُ بالتحويلِ وَ السَّفَرِ

سِيماهُ مِن عَجَمٍ اَعمى وَ مِن عَرَبٍ
الى مَكانِ عَمَىً يَومَى ابوبَكَرِ

هُو الذى كان مُولُوداً لِبَيِّنَةِ
العَمى اذا حَمَلَتْ مِن والدِ الزُّبُرِ

و تَرْكُهُ اسْمَينِ فِي سيماهُما اشْتَمَلا
بِصُورةِ الْعَينِ فى الاسلامِ وَ الْكُفُرِ

وَ اَخذُهُ اِسْماً عَديمَ الْعَينِ صُورتُهُ
دليلُ صِدقٍ لِفَقْدِ العَينِ وَ النَّظَرِ

لو كان صاحبُ عَينٍ لَم ٰيَكُن لَعَمى
بكامِنٍ وَ لِما كان النِّفاقُ يُرى

اَضرارُ مِن صُورِ المَجموعِ ظاهِرَةٌ
جَمعُ الضَّريرِ وَ جمعُ كانَ لِلضَّرَرِ

لِاسمِ عَليٍ يُرَى الايمانْ بَيِّنَةً
رَمزاً الى اِنَّهُ مُستُودِعُ الاَمرِ

اِن شِئتَ اَن تَضَعَ الايمانَ مَوضِعَهُ
فَضَعَهُ فى موضعٍ عندَ الاِلهِ حَرِى

يُريكَ بَيِّنَةَ الايمانِ صاحبُهُ
فاَهلُهُ فى الْبَرايا الاَهلِ لِلبَصَر

كُلُ العَمى لِرئيسِ القومِ بَيِّنةٌ
مِنهُ انتشارَ عَمًى قَد شاعَ فِي الْبَشَرِ

حَكَمَ العَمى بِلسانِ السِّرِ اَوسَطَهُم
الى حَقيقتِهِ يَهدِى بِلا سَتَرِ

و ثالثُ القومِ لَو شِئتُم سَريرَتَهُ
يا عَورٌ وَ عَوارٌ فيه فَاقتَصِرِ

بُطونُ اِشراكٍ اُنظر فى بَواطِنِهِم
يُنمى لَهُم كُلُ شركٍ جاءَ فى العَصَرِ

و الشِّركُ تَخميرُهُ مِن تُربِ طينَتِهِم
فَطينُ شِركٍ عليهم صادقُ الخَبَرِ

فانْظُر بسيماهُمُ سِراً و بيّنَةً
فلم يُخالِف لَهُم سِرٌّ معَ الجَهَرِ

لكنَّ سِرُّ عَليٍ ضِدُ سِرِّهُم
فى سِرِّهِ بَرِزَ الايمانِ مِن خِدَرِ

اَهدَى اِمامٍ عَليٌ باطِناً وَ لَهُم
سِرٌ اِمامُ العُتاةِ اُنظُر بِمُستَطَرِ

كَذا مَقَرُّ ضَلالٍ صورةٌ لَهُم
ما لِلضَّلالِ سَواهِم قَطٌّ مِن مَقَرِ

وَ اقرَا بِسيما عَليٍ مِن كَمالِ هُدىً
وَ مِن مِلاكِ هُدىً ما خُطَّ فِي الزُّبُرِ

اَهلُ الضَّلالَةِ ضَلُّوا مِن رئيسِهِم
اَضَلَّهُم روساهُم جاء فِي الذِّكَرِ

وَ لَن تَرى رُوساهُم غَيرُ مَن رُفِعَتْ مِن اِسمِه فى البرايا رايَةَ الوِزَرِ
لِذا اِمامُ الضّلالِ قلبُهُم و لَهُم مِن قَلبِهِم فى صُدورِ الفِعلِ مِن اَثَرِ
و لِابنِ عَفانْ عُثمانٍ بِصُورتِهِ و الى ضَلالَةٍ اُنظُر فِيهِ و اَعتَبَرِ
لكن بِسرٍّ عَلي لِلهِدايَةِ مِن وَليُّها خَبَرٌ ناهيکَ مِن خَبَرٍ
ما فِي الوجودِ هُدىً الّا و مالِكُهُ رَسمٌ بسيما عَلي سَيِّدِ البَشَرِ
فَكُلُّ مَن كانَ فى الايجادِ مُهتدياً يَكونُ مُعْتَرِفاً مِن ذلک النّهَرِ
وَ اِلَى اَهلِ هُدىً رمزٌ لِباطِنِهِ فَشانُ شِيعَتِهِ مِن سرِّهِ اُختُبِرَ
تَتلُو الهِدايةُ فى سيما ابُوالحسنِ مِن رَسمِ صاحِبِها مَجموعةُ الْفَجَرِ
وَ اطلُب هدايةَ مولى المومنينَ عَلى ابنُ ابى طالبٍ فى اللُبِ و القِشَرِ
هُديهُ فى وَجهِهِ مِنها حَقيقتِها و لِلنَّبى بِرمزِ الواحدِ اِدّكِر
هدايةُ القومِ غَصبُ الحَقِ صورَتَها وَ فِي هدايةِ حقٍّ مالَهُ بِحَرى
فَكانَ باطِنُهُم وِفْقاً لِظاهِرِهِم و الكُلُّ فى ذاکَ عَن رَسمِ النِفاقِ عُرِى
فَكُن لِمَن ضَلّ فى نَهجِ السَّبيلِ عَلى بُعدِ و قَصْدِ السَّبيلِ اِقصِد بِلا خَطر
هُوَ السَّبيل فَضَلُّوا عَنهُ اولَ ما قد كُلِّفُوا و كَذا فى آخِرِ الاَمَرِ
عَلَى حَقيقَةِ رَسمِ السَّبيلِ تَرى نَهجَ السَّبيلِ لِمَن اَمَّ السُلوکَ يُرِى
لكِنّهم عَن سَبيلِ اللهِ نِسبَتُهُم بِالضّالونِ عَلى سيماهُم اِقْتَصِرِ
عَلَى اسْمِهِم رَسمُ غَصابِ الْمَحَلِّ بَدا لِغَصبِهِم لِمَحلِ المُرتَضَى الطُّهُرِ
وَ باطلٌ والهٌ بِالهَزلِ مُتّسِمٌ وَ وَجهُهُ هائِمٌ عَن مَظهَرِ الصُوَرِ
لَكنّهُم فِي الوَرى صارُوا مَظاهِرَهُ فِي رَمزِ اَسمائِهِم رُشدٌ لِمُعتَبِرِ
تَرَى الفَسادَ بوجهِ الارضِ يَدخُلُ مِن ابوابِهِم فَهُم ابوابُهُ اِعتَبِرِ
لكِن مُزيلُ فسادٍ مِن مَراكِزِهِ وجهُ عَلي اَبُو الخَيرِ مِن مَضَرِ
كَذاک مَن يَدُهُ زالَ الفَسادُ فَمَن مُزيلُهُ كان فيها ظاهِرٌ الاَثَرِ
مُزيلُ باطلِ اُنظُر فى وجودِ عَلى عَلى وجودِ عَلي فيهِ فَاقتَصَرِ
و لَم يَكُن مِن صَلاحٍ فى الوجوهِ بَدا لَولا وجودُ عَلي مَعدِنُ الفَخَرِ

کُلُ الفَسادِ ابابکرَ یُریکَ وَ مَن ... کُلُ الفسادِ فَسادُ الکُلِ فاعتَصِر
اوجُ المَفاسدِ مِن سیماهُ لاحَ و مِن ... حُبِ المَفاسِدِ سرٌ لِلبَصیرِ یُرِی
مَفاسِدُ ظَهَرت فِی الکَونِ قَد وُلِدَتْ ... مِنهُ فَوُّلادُها فِی شِکلِه اِختَبِرِ
کَذاکَ والدُها مِنه بَدا فِلذاک ... کلِّ مَفسدةٍ مِنهُ بِمُنتَشِر
وَ باطلٌ لَم یَجِد فی الناسِ مِن خَطَلٍ ... یُقِیمُه اِن تَعَداهُم ابوبَکرِ
مقیمُه کان فی سیماهُ مُرتَسِماً ... و واحدُ زادَ ایماءً الی عُمَرِ
کَذا مُقَومُهُ زمرکه و کذا ... اِثنینِ لاثنین جاءا بَعدَهُ اَشِرِ
غُصابُ حقٍ بسیماهُم بَدا فَقَضی ... بِما جَنَتْهُ یَداهُم کاتِبُ القَدَرِ
لَکن سیما عَلیٍ ضِدَّ صُورَتِهِم ... فَمَن بِحَق له فَخرٌ عَلَی الصُوَرِ
و کلُ حَقٍّ عَلی سیما ابوالحسنِ ... وَ لَیسَ فِی غَیرِه لِلحَقِ مِن اَثَرِ
وَ ابنُ ابی طالبٍ للحقِ مَظهَرُهُ ... فَکانَ مَظهرُ حُکمِ اللهِ فِی البَشَرِ
فحیثما دارَ حقٌ دائِرٌ مَعَهُ ... وَ حیثُما لَم یَدُر فَالحقُ لَم یَدُرِ
مِیزانُ حقٍ یُری فِی وَجهِ بایِعِهِ ... سیماءُ تابِعِ حَقٍ کُلُ ذِی بَصَر
وَ فِی مُخالِفِهِ سیما مخالَفَةٍ ... مُشاهد لِذَوی الالباب و الفَکَرِ
لَکِن اِذا رُمْتَ للبُطلانِ مَعرِفَةً ... یُریکَ میزانُهُ جهرً ابوبَکرِ
وَ المُتّقی لَیس اِلّا شِکلُ تابعِهِ ... فَکُن لَه تابعاً فِی مُدةِ العُمُرِ
لکن مُریدُ ابی بکرٍ بِصورتِهِ ... اهلُ الشقاوةِ یَحکِی اَوجُهٍ و یُرِی
ولیُها ظاهرٌ فِی شِکلِه فَلِذا ... عَلی مریدِ اَبِی بَکرٍ بِه اقْتَصِر
لَم یَجعَلِ اللهُ مِیزاناً سِواهُ فَزِن ... بِابن ابی طالبٍ مَن شِئتَ و اعتَبِرِ
و ما تَوَلَّدَ فی الاسلامِ مِن وَلَد ... مَحَکُه هُو مِن رجسٍ و مِن طُهُرِ
بابُ الخَلیفةِ عَینُ الذُلِ لیس بِهِ ... عِزٌ سوی مَن بِوصفِ العِزِّ مِنهُ حَری
بل لیسَ فی الخَلقِ الّا الذُّل مِن سِمَةٍ ... فبابُه بابُ ذُلِّ سَلْ مِنَ الزُّبُرِ
وَ لیسَ یَدخُلُ بابَ العِزِّ طالِبُهُ ... مِن بابِهِ اِن عدا فَادخُلْهُ و افْتَخَرِ
مَن بابُه بابُهُ بالعِزِّ مُتَّصَفٌ ... اِرثاً و الا فَیَکفی سابقُ الذِّکَرِ

يَمينُ حَقٍ وَ مِيزانُ اليمينِ عَلىِ ابن ابى طالبٍ فى الآيَةِ و السُوَرِ
و مَن يُعادِيهِ مِن رسمِ الشِمالِ بِه شَهادَةٌ لِانطباقِ السِّرِ و الصُّوَرِ
اَصحابُهم نَفسُ اصحابِ الشِّمالِ جِباهُهُم نَقشُ اصحابِ الشِّمالِ زُر
هُو الّذِى مَع حقٍ فِى شَمائِلِه دليلُ صِدقٍ لِاهلِ البَدوِ وَ الحَضَرِ
بَدَتْ حقيقةُ ميزانٍ بِصُورتِهِ وَ السِّرُّ لَم يَتَجاوَز صُورةَ الجَهَرِ
اِكمالُ دينِ نبيٍ فِعلُه فلذا فى شَكلِ فاعلِه لِلفِعلِ مِن اَثَرِ
هُو المُقلَبُ لِلاحوالِ فيه تَرى سيما مُقلبُ اَحوالٍ بِمُستَطَرِ
بُنيانُ عَدلٍ عَلى بُنيانِهِ رَقَمٌ وَ بابُ ظلمٍ اَتَى وَقْفاً عَلى عُمَرٍ
وَ ظُلمةٌ فى الوَرى مِن شَخصِهِ انتَشَرَتْ فَضَلّ مِنها عُصاةُ الجِنِ و البَشَرِ
فَانْظُرْ بِسِيماهُما تُبْصِرَ بِمُتّحِدٍ لا فَرقَ بَينَهُما فِى الطُّولِ وَ القِصَرِ
وَ النُورُ سيماءُ نَفسٍ، اللهُ قالَ لِمَن اِستَنارَ اِنْ رُمْتَ نوراً مِنْهُ فَاسْتَنِرِ
نَفسُ النّبِى مَتَى كانَتْ مُباهِلَةً عَدِيلُهُ حِينَ تُتْلَى آيَةُ الزُبُرِ
وَ العَبْدُ فِى لَيلَةِ الامكانِ لَم يَتَمّكَن السُلوکَ لِقُربِ الواجِبِ الوَتَرِ
الا بِمِصْباحِ عَبدٍ يَسْتَضِىءُ بِهِ العِبادُ فِى سِيَرِهِم لَيلاً اِلَى الْسّحَرِ
وَ لَيسَ مِصباحُهُ فِى الْكُونِ غَيْرَ عَلِى اِبنِ اَبِى طالِبٍ مِن ضَوئِه اسْتَعِرِ
فَكُلُ عَبدٍ بِه اِحياءُ لَيلَتِهِ فِى لَيلَةِ القَدرِ حَتّى مَطلَعِ الفَجْرِ
لا يَألَفُ الحقّ وِكراً غَيرَهُ ابداً فَيالَهُ لمحلِ الْحقِ مِن وَكَر
لَكِن لاوّلِ غُصابٍ بِصُورتِهِ مِن مجمعِ الباطلِ اُنظُر اَقبَحَ الصُوَرِ
هو الحقيقٌ بكلِ المَكرِمات فَمَن رَسَم الحَقيق عَلى سيماهُ فَاعْتَبِرِ
مِيزانُ اَعمالٍ جَعَلَهُ الله و بِهِم وَصفُ القبولِ و وَصفُ الرَدِّ فاختَبَرِ
و صِرفُ حقِ اميرالمومنين و هُم صِفرٌ عَنِ الحقِ خِلوُ منهُ عَنهُ عُرى
اِصغارُ شانِ اميرالمومنينِ لَهُم شانٌ به اِتَّصِفُوا فِى دِقةِ النَّظَرِ
لَو كان مَرتِبَةُ الاعدادِ زائدةٌ عَن اربعٍ لم تكن فيهم بِمُنحَصَرِ
زَادوا لَهُم و لَهُ نقصاً وَ مرتَبَةً بِسَبقِهِم فانظُرِ الارقامِ و الصِّفَر

و لو رَأیتَ ابابکرٍ بَدا لَکَ عَن وجهٍ به مِن مُزیلِ الحَقِ مِن اَثَرِ
و انْظُر حقیقةً عاصِی الحقِّ فی عُمَرِ مُصوّراً غیرُ مَخفیٍ و مُستَتِرِ
و الحقُّ لو رُمتَ مِن عثمانٍ نِسبَتُهُ برمرراسم عُصیانٍ لَهُ اَشَرِ
فی کُل بابٍ عَصی حقاً و خالَفَهُ مِن رَمزِ آثِمِ ابوابٍ لَهُ اَعتَبِرِ
یا طالبَ الحَقِ کُن لِلحَق ناصِرُهُ مُستَنْصِراً بِولیِ الحَقِّ و النَّصَرِ
وَ عادِ اعدائُهُ و احذَر مَوَدَّتَهُم وَ اجْعَلهُما لِغَدٍ مِن اَنفُسِ الذُخْرِ
لا تَرضَ اَرضاً بها ذکرٌ لَهم سَکَناً یا لیتَ ذِکرُهُم یُنسی عَن الذُکُرِ
وَ لا تَکُن ساکِناً بِیتاً بها لَهُمُ اِسمٌ فَذِکرِ اِسمُهُم مِن اَقبَحِ الذِّکَرِ
وَ ذَرْ دیاراً بیوتُ الذَنْبِ قد بُنِیَتْ بارضِها و اهالیها فلا تَزِرِ
و زُر بُیوتاً مِن الله الجلیلِ اَتَت لاهلِها فی البرایا آیةَ الطُّهْرِ
اَرادَ اِذهابَ رِجسٍ عَنهُمُ فبِها لهم علی الناس اَقصی غایةُ الفَخَرِ
اَسنی بیوتٍ باذنِ الله یُذکَرِ فیها اِسمُ عَلی غَیرِ ذاتِ الله لا یَجرِی
یُسبّح اللهَ فَبِها بالغُدوِ وبالآ صالِ خَیرُ رجالٍ طَیِّبُ النَشَرِ
اَعلی بیوتٍ باذنِ الله قد رُفِعَتْ جَداً عَلی کُلِّ ذاتِ الجِّدِ و الخَطَرِ
اربابُها بقضاءِ الوَصفِ لیس سِوی محمدٌ و بَنیهِ الطُّهرِ و الصِّهْرِ
وَ مَن یُرِد کَعبةً فَلیَاتِ بابَ محمدٍ نَبِی الهُدی اَلمَبعُوث مِن بَشَر
مدینةُ الحِکمةِ المَخصوصِ داخِلُها مِن بابِها باجتِنابِ الجَهلِ و الخُسَرِ
و بابُها لم یکن فی الکَونِ غَیرَ عَلیِ ابن ابی طالبٍ فی مَحکَمِ الزُبُرِ
وجودُهُ کَعبةُ الحَقُ اَلتی اَمَرَ اللهُ الوجودَ لَها بالحَجِّ فاعتَبِرِ
و قُل لِعَبدٍ اَطاعَ الحقَ فی الاَزَلِ اَحرِم اِلیها و فیها حُجّ و اعْتَمِرِ
اذ لَیسَ کعبةُ اسلامٍ سِواهُ فابْناهُ اِحتَوَوا مِنهُ میراثاً لَه فَزُرِ
سِیماءُ کَعبةِ اسلامٍ عَلَیه و مَن باقِی البِناءِ الی اَبنائِهِ اَشِرِ
وَ کَعبَةُ الله فی سیما اَبِی الحَسَنِ ثَوَتْ و واحدُها مِن.. وَ الدَّهر
سرُ ابیه حسینٌ فهو کَعبَتُنا مِن اَجلِ ذا فیهِ نَقشُ الکَعبَةِ اِعْتَبِرِ

ابُوالحُسینِ الّذی بالقِبلةِ اتّسَمَت سیماؤُهُ فیه لِلقبلةِ اِقتَصِرِ
و سِرُّ قبلةِ اُنْظُر فی الوجودِ بَدا جَهراً بوَجهِ عَلیٍ سَیِّدَ البَشَر
آلُ مُحمدٍ الاَطهار مَظهَرُهُ فَهُم لَنا قِبلةٌ فِی السِّرِ وَ الجَهَرِ
مُستقبلٌ کُلُ شیءٍ نَحوَ عِلَّتِهِ هُم علةٌ لِوجودِ نَحوَهُم فَسِرِ
بِهم تَوَجَّهَ اِلی الله العَلِی اِذا وَجَّهتَ وَجهَکَ فی نُسکٍ الی الشّطرِ
وَ زُرْهُمُ وَ تَوَجّه نَحوَهُم فَهُمُ وَسائِطُ اللهِ فی الارواحِ و الصُّوَرِ
للواجِبِ اُنْظُر عَلَیهِم شِکلَ وَاسِطةٍ فَهُم وسائِطُهُ فی الوِردِ و الصَدَرِ
وَ لا تَوَجَّه اَلی بیتِ الذُنُوبِ وَ لا تَخضَع بها و بیوتَ الذَنب لا تُزَر
وَ اتْرُکْ زِیارةَ قومٍ رَمزُ صُورَتِهِم یَحکِی رسومُ بُیوتِ الذّنبِ لِلنّحَر
اَبوتُرابٍ وَ اَبناءُ لَه وَرِثُوا مَقامَهُ ضِدُّها تِیکَ البُیوتِ یُرِی
سِیما الاُولَی مِن بُیوتِ الذّنبِ حاکِیةٌ بُیوتُ عِصمَةٍ اُنظُر فیهِ و اعتَبِرِ
تَری بسیماهُ مِن غَیرِ اَنَّها اَثَراً ابنائُهُ اَحدٌ قَد ضُمَّ للعَشَر
بیتُ الذُنوبِ فَلا تَقصُد زیارتَها اِذ لیسَ تَنفَعُ الّا اَعظَمَ الخُسُرِ
و اقصُد زِیارةِ بیتِ اللهِ مُعتَکِفاً بِبابِها ثُم فِیها حُجّ وَ اعتَمِر
کُلُّ المَساجِدِ بیتُ اللهِ تَسمِیةً حَتَی الّذِی فی جُحُورِ الحِجرِ و الحَجَرِ
لا یَدخُلُ اللهُ فیها مُنذُ ما بُنِیَت وَ لَیس یَدخُلُ (النور) فیها آخِرَ الدَّهَرِ
لِلنّاسِ قَد وُضِعَت و اللهُ واضِعُها وَ لَیْسَ فِیها لِبیتِ اللهِ مِن اَثَرِ
فَانظُر بسیما اَمیرِالمومنینَ لاَن تَرَی به رَسمَ بیتِ اللهِ بِالبَصَر
لَم یَخرُجِ اللهُ(النور) منها منذُ کان بُنِی ذاکَ البناءُ الّذی اُغلُوطَةُ الفِکَر
اِذ لَم تَسَعهُ سَماءٌ اَهلُها مَلَکٌ و لیسَ تَحویهِ اَرضٌ مَسکنُ البَشَرِ
بَل بیتُه قَلبُ عَبدٍ مومنٍ و بِما سِواهُ لَم یَرضَ مِن عَرشٍ و مُستَقَرٍ
هُو الّذی قلبُ عَبدٍ مِن شمائِلِهِ یَلوحُ للنّاظِرِ الخالِی الْعارِی عَن العِوَرِ
و قلبُ عبدٍ عَلَی ما جاءَ فِی الخَبَرِ القُدسِی ماواهُ فَاستَعلَم مِن الخَبَرِ
تَرَی شَمائِلَه مَوجُودة لِعَلِی ابنِ اَبی طالبٍ فانظُرهُ تَعتَبِرِ

وَ صورةُ الباءِ قَلبُ العَبدِ مَنزِلُها | وَ نقطةُ الباءِ قَلبُ القَلبِ فِی النّظَرِ
هُوَ الّذِی طالبُ الله فِی الاَزَلِ | مِن مَبدءِ الامرِ حَتّی مُنتَهَی الدَّهَرِ
بکلِّهِ طالبُ لله طالبٌ لَهُ | مَن طالَبَ اللهَ مِن صَرفٍ و لا نَصَرِ
و ابن ابی طالب الله طالبه | بِطالبِ الله فی سیماهُ اقتَصَرِ
بل کان مطلوبُه فاسئل اَبا الحَسَنِ | وَ رَسمُ مَطلوبِهِ فِی شکلِهِ اِعتَبِرِ
و طالبُ اللهِ مطلوبُ لَه ابداً | و ذاکرُ الله مِنهُ مَورِدُ الذِّکَرِ
مَحبوبُهُ ازلُ الآزالِ وجهُ عَلِی | الذی هُو نفسُ المصطفی الطُّهُرِ
یُحبُهُ الله مَخصُوصٌ بِحَضرَتِهِ | سَل خَیبَراً ما جَرَی فیها مِن الخَبَرِ
مَحبوبُهُ لیس الّا مَن یُحِبُّ و لا | مشکورُ لِله الا فاعِلُ الشُکرِ
وَ کان مَصدَرُ هذا الحُبِّ طائِفَةٌ | مَحبوبُهُ رَسمُ سیماهُم لِمُختَبِرِ
آلُ محمد المستودعین لاسرار | المحبة فیهم رَسمُ ذاک زُرِ
اَعْدادُهُم فی عِدادِ الْحُبِّ ظاهِرَةٌ | سِرّاً وَ جَهْراً مِن الإثْنَینِ وَ الْعَشَرِ
مَن کان یَقرُبُ مِقْدارَ الذِّراعِ اِلی | اِلهِهِ أو دَنی زَهَا الْفِترِ
اِلَیهِ یَقرُبُ قابُ الباعِ خالِقُهُ | وَ نَحْوَه یَتَدَلّی الْفِتر بِالشِبَر
فَقابَ قَوسَینِ اَو اَدنی یَکونَ لَهُم | فَخْراً عَلی مَن سِواهُم اَیّ مُفتخرِ
لَنا مَعَ اللهِ حالاتُ لِحَضْرَتِهِم | یَکونُ رَمزاً لِهذا المَنْظرِ النّظَرِ
ما لِلوجودِ سِواهُم عِلَّةٌ فاذا | اَرَدْتَ عِلَّةَ ایجادِ لَهُم اَشِرِ
بَعدَ الوُجوبِ المَقامِ الْبَرزَخی فَفِی | جِباهُهُم شِکلِهِ أُنْظُر غَیرَ مُستَتِرِ
وَ لیسَ بَعْد الوجوبِ غَیرُ آلِ | محمد لَها میم اَهلِ العِزِّ و الْفَخَرِ
وَ الْحَدُ فاصِلُ بَینَ اثنین مُمْتَزِجُ | الاَمرَیْن مَجمَعُ ما خُصّا مِن الاَثَرِ
فَهُم عَلی حَدِ اِمکانٍ لِذا نَزَلُو | لِانّهم مجمَعُ الاَمرینِ فِی الصُوَرِ
لِذاکَ مِن واجِبٍ فِیهم شَمائِلُهُ | مُجامِعاً رَسمَ امکانٍ لِذی الْنَظَر
اِمکانُهُم لیسَ اَمْراً مُعجِباً فَبَدَتْ | مِن واجبٍ صُورة (مَظهَرُ)الاثْنَینِ و العَشَرِ
فِی مُمکنٍ واجبٍ لکن لواجبِهِم | کانوا مُقرین بِالامکانِ وَ الفَقَرِ

وَسائِطُ الله للامکانِ ما وَصَلَتْ — الیه مِن نِعمَةِ مِن عَینِهم تَجری

لِلواجبِ اُنظُر عَیاناً رَمزِ واسِطَةٍ — لَه عَلی شِکلِهِم کشفاً لذی الْاِمَرِ

وَ الْفیضُ مِن قِبَلِ اللهِ الْحَکیم فلَو — لَم یَدْخُلِ الباب للامکانِ لم یُزَرِ

اَبوابُهُ لَیسَ الّا هولاء و هُم — ابوابُ امکانِ نِسْئَل عالمَ الزُبْرِ

وَ هُم حَقیقَةُ قلبُ الْمُمکِناتِ فَفی — سیمائِهم سِرُّ قلبِ شاهِدِ الخِیَرِ

وَ مُنْتَهی القَلْب قلبُ العَبدِ مُنْزِلَةً — فِی نُقطَةِ الباءِ قَلبُ العَبدِ فَاعتَبِرِ

وَ لَیس نُقطَةُ تحتَ الباءِ مِن اَحَدِ — الّا عَلیّاً کما قَد جاء فِی الاَثَرِ

لِقلبِ قلبٍ تری فِی قلبِهِ سَکَناً — لاَنَّه قلبُ قلبِ حَلّ فِی الصُّوَرِ

قَلب عَلیٍ بَدا لِلعَینِ مُنْکَسِراً — و قلبُ اعدائِهِ خُلوٌ مِن الْکَسِرِ

رَمزٌ لِاِظهارِ اَمرِ جاء فی الخَبَرِ — اَلقُدسی عَن اَحمدِ المَحْمودِ فِی السِیَرِ

مِن اَنَّه عندَ قلبِ کان مُنکَسراً — فلا یُجاوِزُ قلباً غیرَ مُنکَسِرٍ

وَ طالعٌ مِن عَلیٍ طالِعٌ زُبُراً — لاَنَّهُ لِسَماءِ الدّینِ کَالقَمَرِ

و الغربُ رَمزُ لِاَسماءِ الثَلاثَةِ اِذ — للدینِ مِنهُم غُروبَ الانجُمِ الزُهَرِ

هُو الیَمین وَ اَصحابُ الیَمین یَرَی — اَصحابَه کُلُ ذِی لُبِّ و ذِی نَظَرِ

فانْظُر بِسیما اسمِهِ رَسمَ الیمینِ و فی — اصحابِه رمزَ اصحابِ الیَمینِ زُرِ

لَکِن شِمالُ عَلیٍ سِیماهُ ماکِرُهُ — رسمٌ لِئلا تُحِبَّ صاحِبَ المَکَرِ

کَذاکَ اَصحابُهُ اَصحابُ ما کِرِهِ — یَکفی شَهادَةَ سیماهُم عَن الْخَبَرِ

وَلِیُ دینِ عَلِیٌ سیدی و عَلَی — جِباهِم صاحبُ الطُغیانِ فاخْتَبَرِ

هُو المَحَکُ لِاولادِ الْحَلالِ فَمَن — مَحَکُ اولادٍ اُطلُب مَوضِعَ العِبَرِ

وَجهُ عَلیٍ لِبابِ الْلُطفِ فاتحةٌ — لکن اَتی فَتحُ بابِ القَهرِ فِی عُمر

وَ لا وسیلَةَ عندَ الله غیرَ عَلِی — الَّذی هُو نفسُ المُصطَفَی الطُهُرِ

فَانظُر بسیما عَلیٍ شِکْلَها و بِما — فَوقَ عَلیٍ الهُ مِن فَوقِه اَشِر

وَ سِرُ صورتِهِ تَلقاهُ مُنطَبِقاً — عَلَی عَلیٍ لِسرٍّ غیرِ مُستَتِرِ

بَل الوسیلَةُ فِی الدارَین مَظهَرُها — آلُ علیٍ فَعَن سِیمائِها اِعْتَبِرِ

مِصباحُ کُلِّ ظَلامٍ الهٌ فِیهم — سیماءُ مصباحٍ اُنظُر مِنهُم اِستَنِر

حَبلٌ متینٌ بسیما اهلِ بیتِ محمدٍ — عِصامُ الوَری عَن وَصمَةِ الضَّرَرِ

بِهِم تَمَسَّک فَهُم للخلقِ مُعتَصَمٌ — فی کُلِ احوالِهِم مِن یُسرٍ اَو عُسُرٍ

عَدالَةُ مِن عَليٍ فی الامورِ جَرَت — ذَراً وَ حالاً وَ فِی ماضٍ وَ مُنتَظَر

نَفسُ العَدالَةِ نَقشٌ فِی شَمائِلِهِ — وَ شَمسُها طَلَعَت مِن مَطلَعِ الزُبُرِ

عِیالُهُ کلُّ عدلٍ فی الوجودِ فمِن — اِنفاقِهِ اقْتَسَمُوا کلٌّ علی قَدَرِ

مِیزانُها فی البرایا ثابتٌ لِعَلي — ابنِ ابی طالبِ المَرضِيِّ مِن مُضَرِ

فَکُن بِحَضْرَتِهِ وَقفا تَفُز وَاذا — میزانَ فِسقٌ تَراهُ کُن عَلَی حَذَر

مِیزانُهُ لا تَری الّا وِلاءَ عُمَر — اِیّاهُ اِیّاهُ لا یُلقیکَ فی سَقَرِ

وَ فاسِقٌ فِی البرایا کلُ مُنتَسَبٍ — لِغاصبِ الحقِ فِی المَبدا ابوبَکَرِ

وَ کانَ اَفسَقُ حُکامٍ و فاسِقُهُم — وَ حاکِمٌ فاسقٌ قَصراً عَلَی عُمَرِ

کَذاکَ حاکمُ فُساقٍ فَسُوحَتُه — بِحکمِ رَمزِ اسمِهِ الفُساق فِی البَشَرِ

لَکِنّ شِیعتَهُ اَهلُ العَدالةِ مَن — سیما اسمُهُ فَاسئَلِ المَقصودَ مِن خَبَرِ

یُریکَ والِیَ اَهلِ العَدلِ صُورَتَه — کَذا وَلیُهم فِی مَنظَرِ الزُبر

اَحکامُ فِسقٍ بَدا مِن فِعلِهِ فَلذا — بِوَجهِ فاعِله لِلفِعلِ مِن اَثَر

وَ الجُورُ اَحکامُهُ لولاهُ ما انتشَرَت — تَری لِذاکَ عَلَی سیماهُ مِن خَبَرِ

احکامُ فسقٍ تَری کَالجُورِ مِنهُ بَدا — وَ کانَ وَهنُهُما مِنهُ بِمُنْجَبِرِ

کَذاکَ صاحِبُ جُورٍ مِن شمائِلِهِ — مَشهودُ کلِّ صَحیحِ العینِ و البَصَرِ

مِن نَقصِ دینٍ بَنی فی مُحَبَّتِهِ — وَ رَمزُ سابقةٍ بِالزائِدِ ادّکَر

کَمالُ دینِ نبیٍ مِن اَبِی الحَسَنِ — سیما مُحَبَّتِهِ طُوبَی لِمُدّخِرِ

و مُحسنٌ کان فِی سیما ابوالحَسَن — جَهراً و سِرّاً مُسیئ‌صارَ فی عُمَرِ

وَ صالِحٌ و مُطیعٌ فِی وجودِ عَلِی — ضِدّیهِما فِی وُجود الثانِی اعتبر

بِفاسدٍ مُفسِدِ العِلمِ وجودِ عُمَر — عَلَیهِ فی سِرٍّ عاصِی الرَّبَّ فاقتَصَرِ

مَن کانَ اَهْجَرُ اَصْحابِ النَّبیِّ عَزَی — النَّبیَّ فِی وَجْهِهِ جَهْراً اِلی الْهَجَرِی

لُعِنْتَ مِنْ صاحِبٍ سيماهُ اَهْجَرَ   صاحِبٍ يُلْعَنْ وَ بيلٍ غَيْرِ ذِى بَتَرِى

مُنافِقٌ جاهِلٌ ما كانَ اَجْهَلَهُ   مَنْ كانَ اَجْهَلَهُ سيماهُ فِى الزُّبُرِى

وَ النّاسَ لَمْ يَعْرِفوا مِنْ اَمْرِ خالِقِهِمْ   تَمَرُّداً فَاَراهُمْ شَرّ مُبْتَكَرِى

مَنْ كانَ فِى وَجْهِهِ سيماهُ مُبْتَكِرٍ   وَ وَجْهُ مُرْتَكِبٍ لِلسُّوءِ وَ الْكِبَرِى

مُبْدِى التَّكَبُّرِ فِى الْمَبْدَأ فَمِنْ   مُبْتَكِرٍ بِسيماهُ اِرْشادٌ لِمُخْتَبِرِى

تَرى بِسيماهِ عُثْمانٍ لَها اَثَراً   بِاِثْنينْ زادا اِلَى مِنْ قَبْلِهِ اَشِرى

بادِى تَمَرُّدٍ اُنْظُرْ فِى شَمائِلِهِ   دَليلَ صِدْقٍ لِفِعْلِ الذَّرِّ وَ الصُّورِى

وُجودُهُ كانَ اَهْلاً لِلتَّمَرُّدِ مِنْ   اَهْلِ تَمَرَّدَ اُنْظُرْ فِيهِ مِنْ اَثَرِى

لِسَيْرِهِ لَمْ يَكُنْ اِلّا التَّمَرُّدُ مِنْ   بابٍ فَمِنْ بابِهِ سيمائِهِ اخْتَبَرِى

مُحِبُّهُ فِى الْوَرى اَهْلُ التَّمَرُّدِ فِى   سِيمائِهِ اَهْلُهُ رُشْدٌ لِمُعْتَبِرِى

لَكِنْ مُحِبّ عَلِيٍّ بِالْمُطيعِ تَرى   سيماهُ يُشْرِفُ مِثْلَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرِى

تَرَى الصَّلاحَ عَلَى سيما مُحِبِّ عَلى   وَ فِى شَمائِلِهِ بِالصالِحِ اقْتَصِرِى

فَكُنْ مُحِبِّ عَلِيٍّ وَ اغْتَنِمْ تَحْزِى   حُبَّ النَّبِيِّ وَ حُبَّ اللهِ وَ افْتَخِرِى

عِبادَةُ الله فِى حُبِّ الْوَصِىِّ بَدَتْ   وَ لِلنَّبِيِّ بِما قَدْ زادَ مِنْ نَظَرِى

مِنَ النَّبِىِّ بِسيماها مَحَبَّتُهُ   فَكَنْزُ حُبِّهِما فِى صَدْرِکَ الدَّخِرِى

لا عَبْدَ لِله اِلّا مَنْ اَحَبَّهُما   مِنْ صورَةِ الْعَبْد سَلْ مَعْناهُ تَخْتَبِرِى

بِصورَةِ الْعَبْدِ حُبُّ اللهِ مُرْتَسِمٌ   لِاَنْ يُشيرُ بِرَمْزٍ فيهِ مُسْتَتِرِى

اَهْلُ الْمَحَبَّةِ لَمْ تَكْمُل مَحَبَّتُهُمْ   وَ عِنْدَهُمْ مِنْ وُجودِ الذّاتِ مِنْ خَبَرِى

فِى وَجْهِ مَحْبوبِهِمْ لَمّا فَنَوْا فَهُمْ   الْمُصَدِّقونَ بِتَصْديقٍ مِنَ الزُّبُرِى

وَ ما لَهُمْ عَمَلٌ فِى حَدِّ اَنْفُسِهِمْ   فَمِنْ اِرادَتِهِ اَفْعالُهُمْ تَجْرِى

فَمَنْ يَكُنْ بِكَمالِ الْحُبِّ مُحْتَوِياً   مُراعِياً حَقَّهُ فِى السِّرِ وَ الْجَهَرِى

بِمُقْتَضى حُبِّهِ يَأْتى بِما رَضِىَ   الْمَوْلى وَ اِنْ يَنْهَ عَنْ شَىْءٍ فَيَنْزَجِرِى

عَبْدٌ عَلَى الصِّدْقِ لا مَنْ يَدَّعيهِ   وَ لا يَكونُ لِلصِّدْقِ فِى دَعْواهُ مِنْ اَثَرِى

حَقيقَةُ الْعَبْدِ فِى الْاِمْكانِ لَيْسَ سِوى   مُحَمَّدٌ صاحِبُ الآياتِ وَ النُّذُرِى

وَ اللهُ يَشْهَدُ وَ الْاَمْلاکِ وَ الْاُمِمِ ... بِاَنَّهُ الْعَبْدُ وَ الْمَبْعوثس مِنْ بَشَرِ

تَری بِسيماهُ سِرَّ الْعَبْدِ مُشْتَهَراً ... مُصَوَّرَ سِرُّهُ فِی عالَمِ الصُّوَرِ

وَ مَنْ تَراهُ بِسِرِّ الْعَبْدِ مُفْتَخِراً ... مِن سِرِّ سَيِّدٍ اُنْظُرُهُ بِمُفْتَخِرِ

ما لِلْوُجودُ سِواهُ سَيِّدٌ وَ كَذا ... عَلی حَقيقَةِ عَبْدٍ فيهِ فَاقْتَصِرِ

هُوَ الَّذی بِكَمالِ الْحُبِّ مُتَّصِفٌ ... فِی سِرِّهِ مُتَرَدٍّ وَ الْاِكْليلِ وَ السُّرُرِ

مَنْ كانَ واجِدَ شَیْءٍ فِی الْحَقيقَةِ ... لِلْاِعْطاءِ لِلْفاقِدينَ السّائِلينِ حَرِی

تَرَی بِسيمائِهِ الْاِكْمال مُرْتَسِماً ... فَكانَ مِنْهُ كَمالُ الْحُبِّ فِی النَّشَرِ

هُوَ الَّذی عَلَّمَ الْمَخْلوقَ قاطِبَةً ... عِبادَةَ اللهِ فَانْظُرْ فِيهِ تَعْتَبِرِ

حُبُّ عِبادَةٍ اُنْظُرْ فِی شَمائِلِهِ ... لِاَنْ يُشيرَ بِاَمْرٍ عَنْهُ مُنْتَشِرِ

عِبادَةٌ كُلُّ فِعْلٍ مِنْهُ لَيْسَ لَهُ ... سِوَی الْعِبادَة مِنْ وِرْدٍ وَ مِنْ صَدَرِ

نَفْسُ الْعِبادَةِ صارَت ذاتُهُ فِيهِ ... اَوْجُ عِبادَةٍ اُنْظُرْ مَوْضِعَ الْعِبَرِ

وَ فِی الْوَری لَهُ حُبُّ الْعِبادَةِ فَا ... لْوَری لَهُمْ لِهُداهُمْ واجِبُ الشُّكُرِ

اَوْجُ الْعِبادَةِ جَهْراً مِنْ شَمائِلِهِمْ ... يَلوحُ لِلنّاظِرِ الْعَاری عَنِ الْعَوَرِ

وَ بابُهُ لِلْعُبوديّاتُ مَصْدَرُها ... مَنْ يَدْخُلِ الْبابَ فِی وِرْدٍ عَلَی النَّهَرِ

وَ كانَ سِرُّ عَلِیٍّ فِعْلِهِ فِيهِ ... اِكْمالُ حُبٍّ تَراهُ غَيْرَ مُسْتَتِرِ

بابُ عُبوديَّةٍ لِلدّاخِلينَ لَها ... مِنْ سِرِّهِ فَاسْئَلِ الْمَطْلوبَ وَ اخْتَبِرِ

وَ ظاهِرُ العَبْدِ حُبُّ الله ثُمَّ عَلیٌّ ... وَ مُحَمَّدٍ كُنْ لِمَعْناهُ بِمُقْتَصِرِ

حُبُّ مُحَمَّدٍ اَلْمَخْزون فِی عِلْمٍ ... سَبيلُ الْهُدی عَنْ نَواحيهِ بِمُنْحَدِرِ

فَمِنْ هُنا أَنا عَبْدٌ مِنْ عَبيدِ مُحَمَّد ... تَری مِنْ لِسانِ الْمُرْتَضی يَجِری

يَتْلُوهُ شاهِدُهُ مِنْ حُبِّ باطِنِهِ ... وَ لَمْ يُخالِفُهُ فِی الْاَعْمالِ وَ السِّيَرِ

وَ العابِدُ الْحَقّ فِی الايجادِ مُنْحَصِرٌ ... فِی ابْنِ اَبی طالِبِ مِنْ مَبْدَإِ الْاَمَرِ

لِذا تَرَی فِيهِ سِيمَا الْعابِدُ اِرْتَسَمَتْ ... يَتْلوهُ مَنْ كانَ يَتْلو آيَةَ الزُّبُرِ

هُوَ الّذی حُبُهُ اَوْجُ الْعِبادَةِ وَ فِی ... مَحَبَّتَهِ لِمُحِبِّ الْحَقِّ مِنْ اَثَرِ

بابُ الْعِبادَةِ فِی الْاَعْمالِ لَيْسَ سِوی ... فِی حُبِّهِ فَاتَّخِذْهُ الذُّخْرَ اَوْ فَذَرِ

مِنْ عابِدٍ قَدْ حَوى الْمَعْنى بِصورَتِهِ   مُحَمَّدٌ وَ عَلىٌّ سَيِّدُ الْبَشَرِ

اَهْلاً عُبُوديَّةٌ فِى الْكُنْهِ جَوْهَرَةٌ   حَوَتْ رُبوبيَّةَ الْاَعْيانِ وَ الصُّوَرِ

لِذاكَ صُورَةِ رَبٍّ فِيهِما ظَهَرَتْ   فَاعْرِفْهُما وَدَعَ الطُّغْيان مِنْ بَطَرِ

عِبادَةُ اللهِ قَصْرٌ فِى وِلاءِ عَلِيٍّ   فَاجْعَلُ وِلاءَ عَلِيٍّ مَصْرِفَ الْعُمُرِ

عُصْيانُهُ كانَ قَصْراً فِى وِلايَةِ مَنْ   بَدا بِغَصْبِ مَحَلَّ الْمُرْتَضَى الطُّهُرِ

اَوْجُ اِطاعَتِهِ سِيما وِلايَتِهِ   فَمِنْ وِلايَتِهِ يا سالِكْ اِفتَخِرِ

وَ الْقَلْبُ سِرٌّ لِسِرِّ الْعَبْدِ فَارْمُ عَلى   سِرِّ اِسْمِ صاحِبِهِ الْمَذْكور بِالنَّظَرِ

فَكُلُّ عَبْدٍ بِهذَا السِّرّ مُشْتَمِلٌ   حُرٌّ وَ مَنْ فاتَهُ بِاسْمِ الْعَبيدِ حَرى

وَ لَيْسَ مُشْتاقُ هذَا السِّرّ غَيْرُ عَلِى   فَحُبُّهُ سِرّهُ مِنْ اَجْلَ ذاكَ يُرى

فَكانَ سِرُّ عَلِيٍّ حُبُّهُ فَكَذا   عَلى حَبيبِ عَلِيٍّ فيهِ فَاقْتَصِرِ

كانُوا مُحِبُّوهُ صَحْبُ الله فَاتَّصِفوا   بِوَصْفِهِمْ فِى اخْتِبارِ النّاقِدِ الزُّبَرِ

فَصاحِبُ اللهِ فيهِمْ كانَ مُنحَصِراً   وَ مَنْ اَحَبَّ بِسيما صاحِبِ الخُتُبِرِ

فَمَنْ اَحَبَّ عَلِيّاً كانَ مُتَّصِفاً   بِصاحِبِ اللهِ فِى صِدْقِ مِنَ الْاَثَرِ

لَم يَبْعَثِ اللهُ عَبْداً بِالنُّبُوَّةِ ما   لَمْ يَحْوِ حُبَّ وَلِيِّ اللهِ فِى الْبَشَرِ

اَعْنِى عَلِيّاً فَفِى سيمَا النَّبِيِّ تَرى   لِحُبِّهِ مِنْ شُهودِ السِّرَ وَ الْجَهَرِ

بِالْحُبِّ يَزْدادُ اَهْلُ الْحُبِّ مَرْتِبَةً   حَتّى دَنَوْا رُتْبَةَ الْمَحْبوبِ فِى الْخَطَرِ

بِقَدْرِ مَا اكْتَمَلوا فِى الْحُبِّ حَقَّ لَهُمْ   لِقاءَ مَحْبوبِهِمْ كُلٌّ عَلَى قَدَرِ

وَ فِى اللِّقاءِ فَناءٌ عَنْ هُوِيَّتِهِمْ   وَ فِى التَّجَلّى اِنْدِكاكٌ سَلْ عَنِ الْحَجَرِ

قَضِيّةٌ طَلَعَتْ فِى الطُّورِ شارِقُها   جَرَتْ مُجاهِرَةً فِى سالِفِ الْعُصُرِ

وَ فِى الْفَناءِ لِاَهْلِ الْوَصْلِ مُفْتَتِحٌ   بابَ الْوِصالِ فَفِى بابِ الْوِصالِ سِرِ

لِلّهِ كُنْتَ فَاَحْرِمْ نَحْوَ كَعْبَتِهِ   مَطافَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعونَ ذَرِ

وَ كَعْبَةُ اللهِ فِى التَّحْقيقِ لَيْسَ سِوى   بابُ الْوِصالِ بِنَصِّ الْمُحْكَمِ الزُّبُرِ

قَدْ اِنْتَهى وَفْدُ اِمْكانٍ اِلَيْهِ فَلَنْ   يُجاوِزُ الْباب اِمْكانٌ لَدَى السَّفَرِ

فَلا تَكُنْ طامِعاً ما دونَهُ اَبَداً   ما دونُهُ لَيْسَ اَصْلاً مَطْمَعَ الْخِيَرِ

وَ لا تَرُمْ ماوَراءَ الْباب اِنَّ لَهُ   قُفْلاً تَقاصَرَ عَنْهُ قُوَّةَ الْفِكَرِ

فَقِفْ لَدَى الْباب اَسْلِمْ مالَهُ كَلّا   اِلَيْهِ ثُمَّ تُسَلَّمْ مِنْهُ وَ افْتَخِرِ

اِلَيْهِ كُلَّکَ اَسْلِمْ وَ اتَّخَذْ عِوَضاً   ما لِلْحَبيبِ مِنَ الْاَوْصافِ وَ الْاَثَرِ

تَكُنْ مِثالاً لَهُ اِذْ صِرْتَ مُحْتَوِياً   لِما عَلَيْهِ احْتَوى مِنْ وِرْدٍ اَوْ صَدَرِ

لِذا تَرَى لِكَمالِ الحُبِّ مُرْتَسَماً   فِی مُنْتَهاهُ مِثالِ اللهِ لِلنّحَرِ

اَلصّومُ لِی أَنَا اَجْزی بِهِ لِحَضْرَتِهِ   رَمْزٌ اِلی سِرِّ هذَا الْاَمْرِ فِی الْخَبَرِ

اَطِعْنی اَجْعَلْکَ مِثْلی لِابْنِ آدَمَ فِی   مَقالَةِ الْقُدْس مَعْنَى ذلِکَ الْاَمَرِ

اَهْلَ الْاِطاعَةِ تَبْغی سَلْ اَبَا الْحَسَنِ   وَ اَصْلُها اَوْجُ حُبِّ اللهِ فِی الزُّبُرِ

وَ انْظُرْ بِصورَةِ مِثْلِ اللهِ وَ المَثَلِ   سيما وُجُودِ وَلِيِّ اللهِ وَ اقْتَصَرِ

اَبی تُرابٍ فَلا تَصْحَبْ سِواهُ وَ فِی   وُجودِهِ رَمْزُ مِثْلِ اللهِ فَاعْتَبِرِ

تَرَى بِسيماهُ مِنْ سيمائِهِ اَثَراً   وَ واحِدٍ زادَ مَعْنی فالِقِ الْقَمَرِ

حُبُّ عَلِيٍّ هُوَ الْاِحْسانُ فَادْرِ فَلَوْ   وَافَتْهُ سَيِّئَةِ بِالْمَرْءِ لَمْ تَضُرِ

تَرَى بِها صُورَةَ الْمَغْفُوِّ ظاهِرَةً   فَيا لَها صُورَةٌ مِنْ اَحْسَنُ الصُّوَرِ

وَ بُغْضُهُ لِوَلِيِّ الدّينِ مِنْ غَضَبٍ   اِذَا اقْتَفی حَسَناتِ الخَلْقِ لَمْ يَذَرِ

لِاَنَّ فِی الْحَسَناتِ النَّفْعُ اِنْ وَقَعَتْ   مَحْبُوبَةَ الله وَ الْقَيّوم لِلاَمْرِ

وَ بُغْضُهُ حَيْثُ وافيها تَصيرُ لَدَى   الْقَيّوم مَبْغوضَةٌ مِنْ بُغْضِهِ اِحْتَذِرِ

كُلُّ امْرُءٍ لِلْخَطايا مَوْضِعُ الْهَدَفِ   مِنْ فَضْلِ حُبِّ عَلِيٍّ مَوْضِعُ الهَدَرِی

لَوْ كانَ للهِ عَبْداً راكِعاً اَبَداً   وَ فاتَ حُبُّ عَلِيٍّ مِنْهُ فَاعْتَبِرِ

فَمِنْهُ لَمْ يَبْقَ اِلّا عاصِياً اَبَداً   وَ الْعَكْسُ عَكْسٌ فَخُذْ ما شِئْتَ اَوْ فَذَرِ

وَ صاحِبُ الْكُفْرِ بِاللهِ الْعَظيمِ اِذا   لَمْ يَشْكُرِ الله فِی نَعْمائِهِ الزُّهَرِ

لَوْ زادَ حُبُّ عَلِيٍّ صارَ مُرْتَسَماً   فِی زُمْرَةِ الشّاكِرِ النّاجِی مِنَ الْخَطَرِ

وَ الشّاكِرُ الْمُتَناهِی فِی الْكَمالِ اِذا   خَلا مِنَ الْحُبِّ اَمْسی صاحِبَ الْكُفْرِ

لِذاکَ حَبَّبَ ايماناً وَ زَيّنَهُ   فِی قَلْبِكُمْ رَبُّكُمْ فِی مُحْكَمِ الذِّكَرِ

وَ كَرَّهَ الْكُفْرَ وَ الْعِصْيانَ بَيْنَكُمْ   كَذَا الْفُسوقِ أُصولُ الشَّرِّ وَ الضَّرَرِ

فَمَنْ تَرَی نَفْسَ ایمانٍ حَقیقَتُهُ — اَحِبَّهُ کَیْ بِهِ تَرْقی ذُرَی الْفَخَرِ

وَ مِنْ بِباطِنِهِ بَعْضُ الثُّلْثِ حَکی — کُنْ کارِهاً مِنْهُ فِی سِرٍّ وَ فِی جَهَرِ

وَ الرّاشِدونَ مِنَ السّیما قَدِ انْحَصِروا — فِی شیعَةٍ لِعَلِیٍّ سَیِّدِ الْبَشَرِ

إذا شَفَعَتَ بِه اَبْنائُهُ وَ کَذا — فِی تابِعِ الآلِ سیمَا الرّاشِدِ اِخْتَبِرِ

اِنْ کُنْتَ اَحْبَبْتَ مَنْ مَوْلاکَ حُبَّهُ — لَکُمْ وَ اَبْغَضْتَ مَنْ بِالْبُغْضِ مِنْهُ حَرِی

قَدِ امْتَثَلْتَ مِنَ الْمَوْلی وَ آمِرِهِ — کَلّا وَعُوفیتَ مِمّا خِفْتَ مِنْ وِزَرِ

فَکانَ ذَنْبُکَ مَغْفوراً وَ سَعْیُکَ مِنْ — رَبِّ الوَری فِی الْوَری فِی مَعْرَضِ الشُّکُرِ

فَاِنْ ظَفَرْتَ بِهِ بِالْخَیْرِ فُزْتَ فَلا — تَصْرِفْ عَلی غَیْرِ هذا جَوْهَرَ الْعُمُرِ

دینُ نَبِیٌّ اِذا ما شِئْتَ مُفْسِدَهُ — تَراهُ رَسْماً عَلَی السّیماءِ مِنْ عُمَرِ

صَلاحُهُ لَیْسَ الّا فِی وِلاءِ فَتیً — کَمالُ دینِ نَبِیٍّ مِنْهُ ذُو النَّشَرِ

وَ لَیْسَ مُصْلِحُ الدینِ عَنْ مَفاسِدِهِ — اِلّا یَداهُ فَفیها نَقْشِهِ اِعْتَبِرِ

وَ مُصْلِحُ الدّین فِی اَدْوارِ دَوْلَتُهُ — ظُهورُ دَوْلَةِ حَقٍّ نَفْسُ فَانْتَظِرِی

بِصُورَةِ الدّینِ سیماءِ النَّدی فیها — لَمْ یَغْتَسِلْ دَنَسُ الْعُصْیانَ وَ الْکُفُرِ

لَوْ کانَ کَاْسُ عَلِیٍّ لِلنَّدی سَکَنا — یَصیرُ نَهْراً فَفیهِ اِغْسِلْ مِنَ الْقَذَرِ

وَ لَوْ لَقی حُبَّهُ مَعْنَی النَّدی لَرَمی — قِشْرَ النَّدی وَ تَرَدّی صورَةَ الْبَحْرِ

فَاغْسِلْ بِهِ دَرَنَ الْعِصْیانَ عَنْکَ وَ کُنْ — بِمائِهِ ماحِیاً مَکْتوبَةَ الْخُسُرِ

وَ لَیْسَ لِلهِ مِنْهاجُ لِقاصِدِهِ — سِوی مَحَبَّتُهُ فَاسْلُکْهُ وَ اقْتَصِرِ

وَ لَنْ تَرَی نِعْمَةً فِی الْکَوْنِ صادِقَةً — اِلّا مَحَبَّتَهُ طوبی لِمُدّخِرِ

وِلائُهُ اَصْلُ طوبی فَالَّذینَ بِهِ — تَمَسَّکوا اِقْتَطَفوا مِنْ ذلِکَ الشَّجَرِ

لکِنْ بصورَةِ عُثْمانٍ عَلانِیَّةً — سیماءُ شَجَرَةِ زَقّومٍ لِمُخْتَبِرِ

وَ نِعْمَةُ اللهِ فِی الْاَکْوانِ وَجْهُ عَلِیٍّ — ابْنُ اَبِی طالبِ مِنْ آیَةِ الزُّبُرِ

مَحَلُّها یَدُهُ الْعُلْیا وَ مَصْدَرُها — مِنْها تَصُبُّ عَلَی الْاَرْواحِ وَ الصُّوَرِ

اِنَّ الصّلوةَ عَمودُ الدّین اِنْ قُبُلَتْ — فَغَیْرُها کَسْرُها مِنْها بِمُنْجَبِرِ

فِی رَدِّها رَدُّهُ فَهِیَ الْاَصیلُ لَهُ — فَالْغَیْرُ تابِعُها فِی الْجَبْرِ وَ الْکَسِرِ

عَنِ النَّبِیِّ کَذا فِی شَأْنِها وَرَدَتْ　　لکِنَّ تَحْقیقَها مِنْ شَأنِ ذِی خِبَرِ
اَمَّا الَّتی ذاتُ اَرْکانٍ مُعَیَّنَةٍ　　اِتْیانُها واجِبٌ بِالْفَرْضِ وَ النُّذُرِ
فَلَیْسَ صُورَتُها اَمْرٌ تَمَکَّنَ مِنْ　　صُعودَ هذَا الْمَقامِ الاَصْعَبِ الْوَعَرِ
فَلا تَقِفْ عِنْدَها وَاطْلُبْ حَقیقَتَها　　مِنْ لَوْحِ سیمائِها فِی صَفْحَةِ الزُّبُرِ
فَمَنْ عَلِیٍّ بِسیماها وِلایَتُهُ　　تُضیءُ کَالْبَدْر بَلْ اَسْنَی مِنَ الْبَدْرِ
فَهِیَ الْمُرادُ بِها وَ النَّقْلُ یَعْضِدُهُ　　وَ الْعَقْلُ کَالنَّقْل فِی سِرٍّ وَ فِی جَهَرِ
اِذْ صَحَّ اِنْ قَدْ بَنَی الْاِسْلامُ واضِعُهُ　　خَمْسُ الْمَبانی وَ بَعْضٌ مِنْهُ ذُو الْاَثَرِ
اَعْنِی الْوِلایَةَ مِنْ تَکْمیلِها کَمُلَ　　الْباقی وَ مِنْ نَقْصِهَا النَّقْصُ لَهُ یَسِری
اِنَّ الْوِلایَةَ اَبْدَتْ مِنْ حَقیقَتِها　　سیما مُحِبِّ عَلِیٍّ مِنْهُ فَاعْتَبِرِ
وَ هُوَ الْمُحِبُّ مُحِبّیهِ بِباطِنِهِ　　مُحِبُّها سِرُّهُ مِنْ اَجْلَ ذاکَ یُرِی
هِیَ الدَّواءُ لِداءِ الذَّنْبِ فَاشْفِ بِها　　مَرْضَی الذُّنوب لِکَیْ یَنْجو مِنَ الْخَطَرِ
دَبِّرْ نُحاساً سَواءَ الذَّنْبِ اَلْفِ　　یَداهُ لِتَظْهَرَ فیهِ صُورَةَ النَّظِرِ
وَ لا یَزیلُ سَوادَ الذَّنْبِ عَنْکَ سِوی　　عَفْوَ الْإلهْ عَنِ الْعِصْیانِ وَ الْوِزَرِ
فَاطْلُبْ لَهُ کیمیاءَ الْعَفْوِ وَ اطْلِ بِهِ　　فِلِزَّ نَفْسِکَ یَأخُذْ مَأخَذَ الطُّهُرِ
وَ لَمْ یَجِدْ کیمیاءَ الْعَفْوِ طالِبُهُ　　وَ لَوْ سَرَی الْبَرَّ اَوْ اَرْسَی عَلَی الْبَحَرِ
اِلّا وِلایَتُهُ نَفسِی الْفِداء لِعَلِیٍّ　　ابْنِ اَبی طالِبِ مَعْنی أُولِی الْاَمَرِ
لکِن وِلایَةُ بی بَکْرٍ لِناظِرِها　　مِنَ الْعِقابِ جِهاراً کیمیاهُ یُرِی
فَلا تَحُمْ حَوْلَ هذَا الْکیمیاءُ وَ کُنْ　　مُحَصِّلاً کیمیاءَ الْعَفْوِ وَ افْتَخِرِ
بَلْ مَنْ یُرِدْ کِیمیاءَ الله یَلْقَ عَلی　　سیماءُ وِلاءُ عَلِیٍّ مِنْهُ مِنْ اَثَرِ
نَجَی وَ فازَ وَ نَجّی فِی الْمَهالِکِ مِنْ　　سِوی وِلایَتِهِ لَمْ یَبْغِ مِنْ ذُخُرِ
هَذِهِ سَفینَةُ نوحٍ فازَ راکِبُها　　وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها خابَ فِی سَقَرِ
وَ النَّفْسُ اَمّارَةٌ بِالسّوءِ لامِسَةٌ　　ثوبَ سَوادِ لِما فیها مِنَ الْقَذَرِ
وَ لا یُطَهِّرُها عَنْ رِجْسِ ظاهِرِها　　وَ حَیْثُ باطِنُها فِی السِّرِ وَ الْجَهَرِ
اِلّا تُطَهِّرَها بِالْکیمیاءِ فَمِنْ　　اَعْمالِها الطُّهْر فِی اَعْماقِها یَجْری

وَ مِنْ يُرِدْ كيمياءَ النَّفْسِ كامِلَةً — يَجِدْ مَحَبَّتَهُ فيها اَبا عُذُرِ
وِلائُهُ حَصْنُ حَقٍّ فَالَّذينَ بِهِ — تَحَصَّنوا فِى حُصونِ الْاَمْنِ وَ الظَّفَرِ
وَ النّورُ يُشْرِقُ مِنْ سيماهُ فَاكْتَسِبَنْ — وِلائَهُ وَ بِهِ فِى لَيْلِکَ اِسْتَتِرِ
حَقيقَةُ الظُّلُمات مِنْ وِلايَتِهِ — كُفْرٌ بِها فَاحْتَرِزْ مِنْ ذاکَ وَ احْتَذِرِ
هُوَ النّهارُ فَفِى سيماهُ صورَتُهُ — بِضَوْئِهِ عاشَ اَهْلُ الْبَدْوِ وَ الْحَضَرِ
لكِنْ مَوَدّتَهُمْ قَصْرٌ عَلىٰ غَسَقِ — اللَّيْلِ اِجْتَنِبْها لِتَنْجوا مِنْ عَمَى النَّظَرِ
كَذا النُّفوسُ بِهِمْ بائَتْ بِظُلْمَتِها — دَلَّتْ بِظُلْمَتِها مَدْلُولَةَ الزُّبُرِ
وَ قَلْبُهُمْ ظُلْمَةٌ وَ الْكُلُّ مُتَّحِدٌ — فِى شِكْلِهِمْ مِنْ نُفوسِ الظُّلْمَةِ وَ اعْتَبِرِ
جَمْعُ الشِّقاوَةِ مَعْناها وَ صُورَتُها — فِى حُبِّ ثالِثِهِمْ سِرُّ الْجَميعِ يُرى
مَنْ كانَ صاحِبُهُ اَشْقَى وَ لَيْسَ لَهُ — اِلّا الشّقا مِنْ كَمالٍ بِالشِّقاءِ حَرِى
تَرَى الشِّقاوَةَ مِنْ اَصْحابِهِ ظَهَرَتْ — ظُهورُ نارِ الْقُرى مِنْ فَوْقِ مُشْمَخِرِ
وَ مِنْ مَحَبَّتِهِ قَلْبُ السَّعادَةِ فِى — سيمائِها فَاتَّخِذْها اَنْفَسَ الذُّخُرِ
وَ انْظُرْ سَعادَةَ قَلْبٍ فِى مَحَبَّتِهِ — وَ مِنْ شِقاوَتِهِ اِنْكارُهَا اخْتَبِرِ
عَيْنُ السَّعادَةِ تَجْرى مِنْ وِلايَتِهِ — فَاَهْلُها سُعَداءُ الذَّرِّ وَ الصُّوَرِ
عَيْنُ الشِّقاوَةِ مِنْ اِنْكارِها اِنْبَجَسَتْ — مِنْهُ ارْتَوى اَشْقياءُ الْجِنِّ وَ الْبَشَرِ
اَتَى بِقَلْبِ سَليمٍ مِنْ مَحَبَّتِهِ — لِحَشْرِهِ يَرْتَضيها خَيْرُ مُدّخَرِ
عَلَى مَحَبَّتِهِ الْقَلْبُ السَّليمِ حَوى — وَ فِى مَحَبَّتِهِ سيماهُ فَاعْتَبِرِ
فِى حُبِّهِ بابُ عَفْوِ اللهِ مُنْفَتِحٌ — عِقابُهُ بابُهُ حُبُّ اَبِى بَكِرِ
شَقاوَةٌ لَمْ تَجِدْ فِى الْخَلْقِ غَيْرَ اَبٍ — كانَتْ وِلادَتُها مِنْهُ مِنَ الْعِبَرِ
نَظيرُ ما وَلَدِ الشَّيْطانُ مِنْ وَلَدٍ — فَمالَها لِبُطونِ الْاُمِّ مِنْ وَطَرِ
فِى وَجْهِ اَصْحابِ ثانِى الْغاصِبينِ لَها — رَسْمٌ وَ لِلْاَبِ اَعْيانُ الثَّلاثِ دُرِ
وَ لِلسَّعادَةِ اُمٌّ اَظْهَرَتْ عَجَباً — نَظيرَ ما ظَهَرَتْ مِنْ مَريَمِ الْبِكْرِ
كانَتْ وِلادَتُهُ مِنْ كُلِّ صُحْبِ — الْمَوْلى عَلِيٍّ بِلا مَسٍّ مِنَ الْغَدَرِ
فِى وَجْهِ اَصْحابِهِ اُمِّ السَّعادَةِ مِنْ — اَجْلِ اعْتِبارِ لِهَذا الْاَمْرِ فَاعْتَبِرِ

كَذَا السّعادَةُ تَأْكيداً لِذا اِحْتَمَلَتْ   بِكُلِّ اَصْحابِهِ مِنْ سِرِّها اِخْتَبِرِ

وَ الْمُتَّقى مِنْ عَلِيِّ التَّحْقيقْ شايِعَهُ   وَ كُلُّ مَن مالُ عَنْهُ بِالشِّقاءِ حَرِى

اَصْحابِ جَنَّةٍ اُنْظُرْ فِى مُحِبِّ عَلِيٍّ   رَمْزُ اِلى ذلِکُ الْمَعْنى بِمُنْحَصِرِ

وَ انْظُرْ عَلَى سَقَرٍ مَأْوى مُحِبِّ عُمَر   وَ كُنْ لِساكِنِها فيهِ بِمُقْتَصِرِ

كَذاکَ مِصْداقُ تَهْليلِ مَحَبَّتُهُ   لِاَنَّها ثَمَرٌ مِنْ ذلِکَ الشَّجَرِ

وَ كان ميزانُ تَضْليلِ وِلايَتُهُمْ   وَ فيها مَثَلُ الْاَشْجارِ وَ الثَّمَرِ

بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدون اِقْراءْ فَوَجْهُ عَلِيٍّ   فِى الْاَنامْ بِوَجْهِ الْاِهْتِداءِ حَرِى

آلُ مُحَمَّدٍ النَّجْمُ الَّذِى اَمَرَ اللهُ   الْاَنامَ لَهُمْ بِالْاِهْتِدا فَزُرِ

فِى شِكْلِهِمْ شِكْلُهُ فَالْمُهْتَدونَ بِهِمْ   قَدْ اِهْتَدَوْا بِطَريقِ الرُّشْدِ وَ الظَّفَرِ

وَ نَجْمُ صِدْقٍ يَحِقُّ الْاِهْتِداءُ بِهِ   مُحَمَّدٌ وَ اَخوهُ الْخَيْر مِنْ مُضَرِ

تَرَى بِسيماهُ مِنْ سيمائِهِ اَثَراً   اِلى اَخيهِ بِباقى رَمْزِهِ اَشِرِ

وَ انْظُرْ اِلى سِرِّ ما فِى الذَّرِّ قَدْ وَرَدَتْ   هِدايَةٌ لِلْوَرى عَنْ سادَةِ الْبَشَرِ

شَمْسُ هِدايَةٍ مِنْ آفاقِهِ طَلَعَتْ   لَمْ يَبْقَ مِنْ بَعْدِها عُذُرٌ لِمُعْتَذِرِ

لَمّا دَعَى اللهُ ذَرّاتِ الْوُجودِ اِلَى   الْاِسْلام بَعْدَ عَطاءِ الْعَقْلَ وَ النَّظَرِ

فَصارَ بَعْضٌ اِلَى الْاِسْلامِ مُسْتَبِقاً   وَ بَعْضُهُمْ صارَ سَبّاقاً اِلَى الْكُفُرِ

مَعَ اخْتيارِ وَ عِلمٍ بَعْضُهُمْ كَفَروا   وَ بَعْضُهُمْ اَسْلَموا فِى اَوَّلِ الْاَمَرِ

كَفِعْلِهِمْ فِى اُمورٍ مِنْهُمْ صَدَرَتْ   بِمَسْمَعِ وَ بِمَرْى مِنْکَ لِلنَّظَرِ

وَ كَيْفَ يُنْكَرِ فِى الذَّرِّ اِمْتِناعُهُمْ   عَنِ الْقَبول لِاَمْرِ الْواجِبِ الْوَتَرِ

وَ لَيْسَ فِى رَدِّهِمْ فِى عالَمِ الصُّوَرِ   عَلَى خَليفَتِهِ فِى الْخَلْقِ مِنْ نُكُرِ

اَدَلُّ شَیْءٍ عَلَى تَصْديقُ واقِعَةٍ   تَفْصيلُها واقِعٌ فِى عالَمِ الصُّوَرِ

فَما هُنا صَحَّ مَحْكومٌ بِصَحَّتِهِ   هُناک عِنْدَ اولِى الْاَلْبابِ وَ الْفِكَرِ

اِذْ كُلُّ ما لَبِسَ التَّفْصيلْ صورَتُهُ   مِنْ قَبْلُ لابِسِ اِجْمالٍ لَدَى الْخَبَرِ

وَ بَعْدَ ما بادِرَ الْاِسْلامِ سابِقُهُ   وَ بادَرَ الْكُفْرَ سَبّاقوهُ مِنْ بَطَرِ

بَقِيَّةُ النّاس كانَ تُبَّعاً لَهُما   وَ سابِقُ الْبَذْرِ وَ الْاَتْباع كَالثَّمَرِ

تَعَلَّمَ الْخَلْقُ اِسْلاماً وَ كُفْرُهُمْ — مِنْهُمْ فَهُمْ عِلَلُ الطّاعاتِ وَ الْوِزَرِ
فَعَلِمَ اللهُ فيهِمْ رَمْزُ ما فَعَلوهُ — عَلامَةً ظَهَرَتْ فِی صورَةِ الزُّبُرِ
آلِ عَلِيٍّ لِاِسْلامِ الْوَرى سَبَبٌ — فَفيهِمُ حُبُّ اِسْلامٍ بِمُسْتَطِرِ
وَ بَذْرُ كُفْراً عَلَى السّيماءِ يَظْهَرُ مِنْ — عُثْمان ثُمَّ اَبوبَكْر وَ مِنْ عُمَرِ
كُفّارُ ذَرٍّ عَلَيْهِمْ جاءَ مُنْطَبِقاً — لِاَنْ يُشيرَ اِلى ما جاءَ فِی الْاَثَرِ
وَ اَوْسَطُ الْقَوْمِ لَمّا كانَ قَلْبُهُمْ — كَالْقَلْبُ فيهِمْ اَميرٌ غَيْرَ مُؤْتَمِرِ
فَحُبُ كُفْرٍ بِسيماهُ لِذاکَ بَدا — فَكانَ فيهِمْ لِبَذْرِ الْكُفْرِ كَالْبَذْرِ
وَ رَأْسُهُمْ اَصْلُ عِصيانٍ وَ مَنْبَتُهُ — فَحَبُ عُصْيانٍ اُنْظُرْ فيهِ وَ اعْتَبِرِ
وَ قَدْ اَتَى بابَ عِصْيانٍ اِذا رَجُلٌ — اَتى اَبابَكْرٍ داعِی اِلَى الْكُفُرِ
وَ لَيْسَ داعِيهِ فِی ذَرٍّ سِوَى ابْنِ اَبى — قَحافَة وَ وَصِيّيْهِ وَ فِی الصُّوَرِ
لِذا بِسيمائِهِ الدّاعى اِلَيْهِ بَدا — وَ اِثْنانْ زادَ الشَّأْنَ اِثْنَيْنِ فِی الزُّبُرِ
بَوّابُ مَعْصِيَةٍ مَنْ رامُ مَعْصِيَةً — بِاِذْنِهِ وَ رِضاهُ طَبَّ فِی الْقَصْرِ
فَلا تُحِبِّ امْرِءٍ بَوّابُ مَعْصِيَةٍ — اِذْ حُبُّهُ بابُ فِسْقٍ مِنْهُ فَاحْتَذِرِ
مُعانِدُ الله جَهْراً فِی اَوامِرِهِ — ذَرّاً وَ حالاً اَبوبَكْرِ اَبوبَكْرِ
مُعانِدُ الله مِنْ سيماهُ مُشْتَهِرٌ — وَ فِعْلُهُ وافِقُ السّيماءُ فِی الْخَبَرِ
وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْاِنْكارَ مِنْ اَحَدٍ — فَبِدْئُهُ كانَ فِی الذَّرّاتِ مِنْ عُمَرِ
وَ بِدْئُهُ كانَ فِی سيماهُ مُرْتَسِماً — فَشِكْلُ فاعِلِهِ مِنْ فِعْلِهِ اِخْتَبِرِ
وَ مُنْكِرٌ صارَ فِی سيماهُ مُشْتَهِرٌ — مِنْ اَجْلِ ذا فَانْظُرِ السّيماءُ تَعْتَبِرِ
ابُوالْخَطايا اِلَى عُثْمانٍ ذو نَظَرٍ — فَيالُهُ لِبَيانِ الْحَقِّ مِنْ نَظَرِ
بابُ الْخطيئَةِ عُثْمانٌ فَمِنْهُ اَتى — دارُ الْخَطيئَةِ اَهْلُوها بِلا ضَرَرِ
مَنْ كانَ فِی اَبَدٍ ذُو الْاِرْتِدادْ فَهو — بِرَدِّ حُكْمِ نَبِيٍّ فِی الْوَصِيِّ حَرِى
وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ وُجودِ الْاِرْتِدادِ عَلى — جَبايَةِ الْخَلْقِ مِنْ رَسْمٍ وَ مِنْ اَثَرِ
فَكانَ مُذْ كانَ عُثْمانٌ فَفيهِ تَرَى — وُجودَهُ حاكِياً مِنْ مَبْدَءِ الْاَمَرِ
كُلُّ اِرْتِدادُ عَلَى سيماهُ مُرْتَسِمٌ — فَمِنْهُ كُلُّ اِرْتِدادِ الْجِنِّ وَ الْبَشَرِ

فَعَلِمَ الله فیهِمْ رَمْزَ اَوَّلَ ما   اَتَوْهُ کَیْ یُعْرَفوا بِالْوَسْمِ فِی الصُّوَرِ

وَ ثالثُ الْقَومِ فِی تَرْتیبِهِمْ ذَنَبٌ   شَقاوَةٌ اَبْطَناها مِنْهُ فِی النَّشْرِ

سِیماهُما مُبْطَناها قَدْ اَتی وَ کَذا   لِلْاُسْتِ مُبْرِزُها کَشْفاً لِمُسْتَتِرِ

لکِنْ عَلَی مَحْلٍ لِلسَّعادةِ مِنْ   اِبْن اَبی طالِبٍ لا تَعْدُ وَ اقْتَصِرِ

هُوَ الْوَلِیُّ لَها فَالْفائِزونَ بِها   اِسْتَوْهَبوهُ فَاَعْطاهُمْ عَلَی قَدَرِ

وَ مَنْ بِذِرٍّ وَ بِالتَّفْصیل اَوَّلُ مِنْ   آمَنْ فَسیما اِسْمِهِ اِسْئَلْ عَنْهُ تُخْتَبَرِ

بِحاکِمِ الْحُسْنِ مَرْموزٌ شَمائِلُهُ   فَالْحُسْنُ مِنْ حُکْمِهِ فیما سِوی یَجَری

مَلیکُ حُسْنٍ فَحُسْنُ الْخُلْقِ تابِعُهُ   بِاَمْرِ قائِمَ فِی الْوِرْدِ وَ الصَّدْرِ

لَکِنَّ اَعْداهُ عُمّارَ الْقَبائِحِ وَ   الشُّرور کَالْمُنْتَهی فِی مَبْدَءِ الْاَمْرِ

اَنْفاسُ غَیٍّ عَلَی سیمائِهِمْ رُقِمَتْ   وَ قَلْبَ طُغْیانٍ اِسْتَأْسی مِنَ الزُّبُرِ

وَ قَلْبُهُ صَرْفُهُ مَعْنی وَ صورَتُهُ   غَیٌّ کِلا ذَیْنِ فِیهِمْ ثابِتُ الْاَثَرِ

وَ نَفْسُ بَغْیٍ عَلَی سِیمائِهِمْ ظَهَرَتْ   وَ صَرْفُ ضالٍّ عَلَیْهِمْ صادِقُ الْخَبَرِ

مُدَلِّسونَ یُری فِی وَجْهِ اَوَّلِهِمْ   سیمائُهُ وَ عَلَی الْباقی بِذَا اعْتَبِرِ

وَسِیطُهُمْ صُورَةُ الثّانِی فَفیهِ یُری   سِیما وسِیطِهُمُ مَنْ کانَ ذا نَظَرِ

تَمامُهُمْ کانَ مَخْفیّاً مَدی زَمَنٍ   فِی وَجْهِ عُثْمان اَبْدی اَقْبَحَ الصُّوَرِ

اِجْمالُ اَوّلِهِمْ تَفصِیلُ اَوْسَطِهِمْ   وَ فَرْعُ اَوْسَطِهِمْ فِی الثّالِثِ اخْتَبِرِ

کُلُّ الْوُجود بِوَصْفِ الْخُبْثِ باءَ بِهِمْ   فَخُبْثُهُ رَسْمُ سِیماهُمْ لِمُعْتَبِرِ

صَفائُهُ کانَ قَصْراً فِی مَحَبَّةِ مَنْ   لِحُسْنِ کُلِّ الْوُجود مَطْلَعِ الْفَجْرِ

وَ لَمْ یَکُنْ مَطْلَعُ لِلْحُسْنِ غَیْرَ عَلِیٍّ   ابْنِ اَبی طالِبٍ اُغْلُوطَةَ الْفِکَرِ

مِغْلاقُ اَبْوابَ خَیْرٍ کُلُّ مَنْ تَرَکَ   الْخَیْرات مَنْ مَنْعِهِمْ قَدْ باءَ بِالْخُسِرِ

عَلَی اسْمِهِمْ زُبُرُ الْمِغْلاق مُرْتَسِمٌ   وَ کانَ فِی لَوْحِ سِیماهُمْ بِمُسْتَطِرِ

مَنْ یَطْلُبُ الْجَنَّةَ الْخُلْدِ الَّتی وَعْدَ   اللهُ الَّذینَ اتَّقَوْا لا زالَ فِی حَذَرِ

مِنَ الْاُولی اِسْمُهُمُ الْمِغْلاق ثُمَّ اِلَی   اَبی تُرابٍ بِجَدٍّ قَافِی اَلْاَثَرِ

مِفْتاحُ اَبْوابِها قَصْرٌ عَلَی یَدِهِ   مِنْ حَضَرَتِ الله مِنْ سیمائِهِمْ اِخْتَبِرِ

وَ الشّرُّ ذَرّاً مِنَ الشَّيْخَيْنِ مَبْدَءُهُ عَلَيْهِما صِبْغُ حَبِّ الشَّرِّ فِی الشَّعَرِ
وُلّادِ شَرٍّ فَعَيْنُ الشَّرِّ نَسْلِهُما وَ مِنْهُما ظَهَرَتْ كَالْعَيْنِ وَ الْاَثَرِ
سيماهُما وُلِدا شَرٌّ فَذاتُهُما كَالْفِعْلِ ميزانُ اَوْجِ الشَّرِّ لِلْحِبَرِ
عَيانُ والِدِ شَرٍّ فِی جَبينِهِما كَشَرِّ والِدِ اِسْتَغْنی مِنَ الْخَبَرِ
وَ ثالِثُ الْقَوْم عَيْنُ الشَّرِّ صورَتُهُ مِنْهُ اسْتَقی ماءُ شَرٍّ مَزْرَعِ الْبَشَرِ
وَ كُلُّهُمْ شَرُّ اَشْرارٍ فَشِدَّتُهُمْ مِنْ فَرْعِهِمْ فيهِ اَمْرٌ غَيْرِ ذِی نُكُرِ
وَ اَهْلُ بَيْتِ رَسولُ الله واسِطَةُ الْخَيْرات لِلنّاسِ فِی ذَرٍّ وَ فِی الصُّوَرِ
وَالْخَيْرِ فِعْلُهُمُ وَ الْخَتْمُ كانَ بِهِمْ وَ الْبَدْءُ مِنْهُمْ فَفيهِمْ ثابِتُ الْاَثَرِ
وَ اسْمَعْ لِعِرْفانِ اَعْداهُمْ حَقيقَتَةَ ما يُتْلی عَلَيْكَ مِنَ الآياتِ وَ النُّذُرِ
نُفُوسُهُمْ اَظْهَرَتْ فِی الذَّرِّ ظُلْمَتَها فَتابِعَتْها نُفوسٌ خالَفَتْ فَذَرِ
شَمائِلُ الظُّلُمات فِی نُفوسُهُمُ مُشيرَةٌ بِالَّذی قُلْنا لِمُخْتَبِرِ
آلُ مُحَمَّدٍ انْظُرْ قَلْبَهُمْ لِتَری مِنْ نورِهِ النّور فِی ذَرٍّ بِمُنْتَشِرِ
بِقَلْبِهِمْ كانَ سيمَا النّور مُرْتَسِماً وَ النّورُ دَيْنٌ لِسرٍّ فيهِ مُسْتَتِرِ
اِطاعَةُ الله كُلُّ الدّينِ فَالْقَ بِها مَجامِعِ الدّين مِنْ سِرٍّ وَ مِنْ جَهَرِ
اَوْجُ الْاُمورِ لَدَی تَكْميلِ عِلَّتِها وَ عِنْدَ نُقْصانِها فِی نَقْصِها تَسَری
فَاَوْجُ اِسْلامٍ اُنْظُرْ رَمْزَ آلِ عَلِی لِاَنَّهُمْ عِلَلِ الْاِسْلامِ فِی الْبَشَرِ
وَ اَوْجُ كُفْرٍ مِنَ الْاَوْصافِ مُرْتَسِمٌ جَهْراً عَلَی صَفْحَةِ السّيماءِ مِنْ عُمَرِ
اِذْ كُلَّ فِعْلٍ تَری وَقْفاً لِفاعِلِهِ وَ الْاِبْنُ سِرَّ اَبيهِ لِلْبَصيرِ يُری
تَرَی الْغَرائِزَ اَشْباهاً لِصاحِبِها وَ لا تَفاوُتِ بَيْنَ الْبَذْرِ وَ الثَّمَرِ
وَ انْظُرْ اِلَی خُلَفاءِ الْقَوْمِ تَلْقَ عَلَی سيمائِهِمْ مِنْ حَضيضِ الْكُفْرِمِنْ خَبَرِ
اَخْلافُهُمْ فِی اُمورٍ مِنْهُمُ صَدَرَتْ حَضيضَ كُفْرٍ اِلَيْهِمْ دائِمَ النَّظَرِ
اَوْجُ تَقَرُّبِهِمْ مِنْ اَجْرِ ما عَمِلوا حَضيضُ كُفْرٍ لَدَی ذِی اللُّبِّ وَ الْبَصَرِ
حَضيضُ كُفْرٍ عَلَی سيما خَلافَتِهِمْ رَمْزٌ لِاِثْباتِ اَمْرٍ غَيْرِ مُسْتَتِرِ
حَضيضُهُ بابُها فَالدّاخِلونَ بِها مِنْ بابِها بِاسْمِ ما بَعْدَ الْحَضيضِ جَری

إطاعَةُ اللهِ بِالسّيما مُفَسَرَةٌ / بِكُلِّ ايمانِ اِسْئَلْ عالَمَ الزُّبُرِ

وَ كانَ اَوْجِهِها سيما وِلايَتِهِ / فَكُنْ وَلِیَّ عَلِیٍّ صاحْ، وَ افْتَخِرِ

وَ مِنْ مَحَکِّ الْخَبيثِ اشْتَقَّ حُبُهُمْ / وَ حُبُهُ لِمَحَکِّ الطّيب اِدّخِرِ

اِنّ الْأُمورَ لَدَى التَّحْقيق مُنْقَسِمٌ / بِواجِبِ بِسِواهُ غَيْرِ مُفْتَقِرِ

وَ مُمْكِنٌ فَقْرَ صَرَفٍ فِی حَقيقَتِهِ / لِلْجود عَنْ فاعِلِ الْايجاد مُنْتَظِرِ

وَ ثالِثٌ بَرْزَخٌ فِی الْاَمْرِ بَيْنَهُما / وَ حازَ اَوْصافِ جَنْبَيْهِ عَلَى قَدَرِ

يَكادُ مِنْ زَيْتِهِ نَشْرُ الضّياء بِلا / مَسِّ لِنادٍ لَها ايجادُ مِنْ اَثَرِ

وَ رابِعٍ بِامْتِناعِ الذّاتِ مُتَّصِفٌ / ما لِلْوُجودِ عَلَى لُقْياهُ مِنْ وَطَرِ

وَ خامِسٌ بَرْزَخٌ فِی الْاِمْتِناعِ وَ فِی / الْاِمكانِ فيهِ تَرى وَصْفَيْهِما يَجْرى

فَالْاَوَّلُ الْواجِبُ الْفَرْدِ الْقَديم فَلا / يُحاطَ بِاِسْمٍ وَ لا رَسْمٍ وَ لا خَبَرِ

فِی ذاتِهِ جَلَّ قَدَراً اَنْ يُحيطَ بِهِ / تَعْبيرِ ذی مَنْطِقٍ اَوْ وَهْمِ مُقْتَدِرِ

لا تُتْعِبِ النَّفْس فِی عِرْفانِهِ اَبَداً / فَلَيْسَ عِرْفانُهُ فِی قُدْرَةِ الْبَشَرِ

رُدّ اِلَيْهِمْ وَ مَخْلوقٍ يُماثِلُهُمْ / اَدَقَّ ما عَرَفوا فِی دِقَّةِ النَّظَرِ

بِما عَرَفْناکَ عَقْلُ الْكُلِّ مُعْتَرِفٌ / فَلَيْسَ لِلْجُزْءِ فيهِ مَطْمَحَ النَّظَرِ

وَ اَشْرَفُ الْكَوْن لا يَزْدادُ مَسْئَلَةً / فِی الْواجِبِ الْحَقِ اِلّا كِثْرَةَ الْحِيَرِ

سِيماءُ سيما ذاتِ الْواجِبِ اشْتَمَلَتْ / بِصاحِبِ الْغَيْبِ مِنْ شَمْسٍ وَ مِنْ قَمَرِ

بِقَلْبِ عِيْبٍ ثَوَتْ لا فِی جَوانِبِهِ / مِنْ قَلْبِ عِيْبٍ عَلَى سَمائِهَا اعْتَبَرِ

مَصَبُ غَيْبٍ فَفيها الْغَيْبِ مُجْتَمِعٌ / فَلا يُفارِقُهُ بِالْفَحْصِ مِنْ خَبَرِ

وَ مُبْطِنُ الْغَيْبَ سيماءُ لِذاکَ لَها / اَمينُهُ رَمْزُها مِنْ ذاکَ فِی الزُّبُرِ

مَقامُ اَسْمائِها ما دونَ مَرتِبَةِ / الذّاتِ الَّتی قَصُرَتْ عَنْها يَدُ الْفِكَرِ

فيهِ اِحْتَوَتْ كُلُّ ما كانَ الْكَمالُ لَهُ / وَ فيهِ عَنْ كُلِّ نَقْصٍ لِلْكَمالِ عُرى

وَ اسْمٌ لَها يَحْتَوی هذَا الْمَقام وَ هُوَ / اللهُ الَّذی خالِقُ الْاَمْلاک وَ الْبَشَرِ

وَ لَيْسَ فِی اللهِ تَرْكيبٌ وَ لَيْسَ لَهُ / جِسْمٌ وَ لا كانَ مَرْئِيّاً لِذی بَصَرِ

مُنَزَّهٌ ذاتُهُ عَنْ كُلِّ مَنْقَصَةِ / كَالْجَهْلِ وَ الظُّلْمِ وَ الْاِمْكانِ وَ الْفَقْرِ

وَ لا شریکَ لَهُ فِی مُلْکِهِ اَبَداً وَ لا مُشیرَ یَری فِی اَمْرِهِ فَیُرِی
لا جَوْهَرُ ذاتُهُ کَلّا وَ لا عَرَضٌ وَ لا مَحَلٌّ لِإعْراضٍ بِنا یَجِری
وَ لَیْسَ یَشْبِهُ مَخْلوقاتِهِ اَبَداً فِی الْعَیْنِ وَ الذّاتِ وَ الْاَوْصافِ وَ الْاَثَرِ
وَ ما تَصَوّروهُمْ غَیْرَ ما بَصُرَتْ اَمْثالُهُ عَیْنَهُ فِی دِقَّةِ النَّظَرِ
فَلا یُحِیطُ بِهِ الْاَوْهام مُذْ طَفِقَتْ فِی فَهْمِ مَعْناهُ حَتّی مُنْتَهَی الدَّهَرِ
لکِنْ لَهُ جِلْوَةٌ اَعْنی بِهِ الْمَثَلِ الْاَعْلَی الَّذی جاءَ فِی الآیاتِ وَ السُّوَرِ
اَعْنِی عَلِیّاً فَفی سیماهُ جِلْوَتُهُ مَشاهِدٌ لِاولِی الْاَلْبابِ وَ الْفِکَرِ
وَ آیَةٌ فِی الْاِمامِ الْحَقِّ قَدْ ظَهَرَتْ فَآیَةَ الله فِی سیمَا الْاِمامِ زُرِ
لِذاکَ آیَةُ رَبٍّ ثابِتٍ لِعَلِیٍّ ابْنِ اَبی طالِبٍ مِنْ شاهِدِ الزُّبُرِ
فَهُوَ الْاِمامُ بِنَصِّ الآیَتَیْن وَ لا رَبٌّ سِوَی الله فَاتْلُ الْحَمْدَ وَ اعْتَبِرِ
اَعْنِی حَقیقَةَ حَقٍّ سَلْ حَقیقَتَهُ تَرَی الْاِمامَ عَلَیْها خَیْرَ مُسْتَتِرِ
لکِنَّ جِلْوَةُ شِرْکٍ فِی وُجودِ اَبی بَکْرٍ وَ صاحِبُهُ التّالی لَهُ عُمَرِ
وَ لَوْ رَاَیْتَ اَبابَکرٍ وَ صاحِبَهُ اَرَتْکَ آیَةُ شِرْکٍ اَقْبَحَ الصُّوَرِ
مَنْ کانَ آیَةَ شِرْکٍ لا یَلیقَ بِهِ مِنْ آیَةِ اللهِ تاجُ الْعِزِّ وَ الْخَطَرِ
اِذْ لَیْسَ یَجْتَمْعُ الضِّدّانِ فِی اَحَدٍ فِی حِکْمَةِ الْعَقْلِ وَ الْمَحْسوسِ لِلْبَصَرِ
وَ لا یَصِیرُ اِماماً غَیْرَ مُتَّصِفٍ بِآیَةِ الله لِلْاَمْلاکِ وَ الْبَشَرِ
فَلَمْ یَکونوا اِمامَیْنِ اللَّذانِ هُما عَنْ آیَةِ اللهِ مَمْنوعانِ لِلْاَثَرِ
وَ لَمْ یَکونا اِمامَیْنِ اللَّذانِ هُما مِصْداقُ آیَةُ شِرْکٍ عِنْدَ مُعْتَبِرِ
یُریکَ آیَةَ شِرْکٍ مِنْ حَقیقَتِها وُجودُ مَنْ کانَ فِی شِرْکٍ ابُوعُذُرِ
اَعْنی وُجودَ اَبی بَکْرٍ فَلَیْسَ لِمَنْ یَری اِمامَتَهُ فِی الْحَشْرِ مِنْ عُذُرِ
دَعَ السِّباحَةَ فِی هذَا الْخَلیج وَ سِرْ مَعَ السَّفینَةِ وَ اتْرُکْ حَوْمَةَ الْبَحَرِ
وَخُذْ عَلَی السّیرِ فِی سَطْحِ الْخَلیجِ وَفِی ما مِنْهُ یَشْتَقُّ مِنْ شَطٍّ وَ مِنْ نَهَرِ
وَ اثْنِ الْاَعِنَّةَ مِنْ ذاکِ الْفَضاءِ و جُلْ بِکُلِّ جَهْدِکَ فِی الثّانِی مِنَ الصُّوَرِ
اَلْواجِبُ الْبَرْزَخُ الْمَوْصوفِ بِالْقَدَمِ وَ الْمُمْکِنُ الْحادِثُ الْعالِی عَنِ الْفِکَرِ

هُوَ الَّذی لابِسٌ ثَوبَ الْوُجوبِ عَلَی — اِمْکانِهِ فِی مَقامِ الشَّأْنِ وَ الْخَطَرِ
نَفْسُ النَّبِی عَلِیٌّ کُلَّما اشْتَمَلَتْ — عَلَیْهِ فِی حَقِّهِ یَجْری مِنَ الْاَمْرِ
فَلِلْوُجُوبِ عَلِیٌّ کانَ لابِسُهُ — وَ لَیْسَ غَیْرِ عَلِیٍّ مِثْلُ ذلِکَ یُرِی
هَذَا الّذی حَیّرَ الْاَوْهامَ مَخْبَرُهُ — وَجاءَ مَمْسُوسٌ ذاتَ اللهِ فِی الْخَبَرِ
وُجودُهُ کانَ لِلْاِمْکانِ واسِطَةِ — الْوُجوب فَاسْتَفْهِمِ السِّیماء وَ اخْتَبِرِ
لِاَنَّهُ حائِزٌ وَصْفَ الوُجُوبِ مَعَ — الْاِمْکان فَانْظُرْهُما تَخْلَصْ مِنَ الْحِیَرِ
فَلَمْ یَجِدْ مُمْکِنُ فِی الْکَوْنِ واسِطَةٌ — اِلّا بِوَجْهِ عَلِیٍّ سَیِّدُ الْبَشَرِ
اِبْنُ اَبی طالبِ مَنْ کانَ فِی یَدِهِ — سیمائُها خَیْرُ مَشْهودٍ لِمُخْتَبِرِ
صَنیعَةُ الله فِی الْاِمْکانِ مِنْ یَدِهِ — سالِ الْوُجودِ عَلَی الْاَعْیانِ وَ الصُّوَرِ
فَکانَ فِی یَدِهِ سیماءُ عِلَّتِهِ — فِی وَجْهِهِ عِلَّةُ الْایجاد فَاعْتَبِرِ
وَسائِطُ الله فِی الْایجادِ مُنْحَصِرٌ — فِی آلِهِ سَلْ عَنِ السّیماءِ تَعْتَبِرِ
فَکُلُّ خَیْرٍ لَدَی الْاِمْکانُ مُکْتَسِبٌ — مِنْهُمْ فَهُمْ فِی الْبَرایا واجِبُ الشُّکُرِ
سیماءُ عِلَّةِ اِمْکانٍ تَری لِعَلِیٍّ — ابْنِ اَبی طالِبِ فِی مَنْظَرِ الزُّبُرِ
وَ عِلَّةُ الشَّیْءِ قَدْراً فَوْقَ مَرْتَبَةِ — الْمَعْلول عِنْدَ اولِی الْاَلْبابِ وَ الْفِکَرِ
وَ الْواجِبُ الْحَقُّ ذاتاً کانَ مُنْحَصِراً — مَعْلولُهُ فیهِ سَلْ سِیماهُ وَ اخْتَبِرِ
تَری بِسیماهُ مِنْ سیمائُهُ خَبَراً — وَ واحِدٌ فیهِ مَعْنی واحِدُ الدّهَرِ
عَلا عَلِیٌّ رُتْبَةَ الْاِمْکانِ مَرْتِبَةً — لِعُلْوِ اِمْکانٍ اُنْظُرْ فیهِ مِنْ اَثَرِ
وُجودُهُ لِقَدیمِ حادِثٌ وَ لِما — سِواهُ مِنْ حادِثٍ وَصْفُ الْقَدیمِ یُری
لِذاکَ یَظْهَرُ فِی سیماهُ مِنْ قِدَمٍ — سیماءُ لابِسِهِ فِی دِقَّةِ النَّظَرِ
اَبوتُراب عَلَی سیماهُ مِنْ سَبَبِ — الْحُدوث رَمْزاً یَراهُ کُلُّ ذِی خَبَرَ
لَوْلاهُ ما خَرَجَ الْاَشْیاءُ مِنْ عَدَمٍ — اِلَی الْوُجودِ وَ لا لِلدَّهَرِ مِنْ خَبَرِ
فَلَیْسَ مِنْ حادِثٍ اِلّا وَ واسِطَةُ — الْوُجودُ فیهِ عَلَی سیمائِهِ یَجَری
اَبوتُرابٍ بِهذِا الْوَصْفِ مُتَّصِفٌ — وَ لِلنَّبِیِّ بِرَمْزٍ فیهِما اَشَرِ
وَ شَأْنُ واسِطَةِ الْایجابِ وَ السَّبَبِ — فَوْقَ الْمُسَبِّبْ وَ الْمَعْلول فِی الْخَطَرِ

وَ ابْنُ اَبی طالِبٍ دونَ الْوُجوب وَ فِی | عُلُوِّ اِمْکانِ اِسْتَعْلی مِنَ الْقَدَرِ

فَانْظُرْ بِسیمائِهِ تَلْقَ الْمُنی وَ عَلَی | وُجودِهِ بِوُجودِ الْحَقِّ فَاقْتَصِرِ

سیماءُ حَقٍّ عَلَی سیمائِهِ وَ بَدا | بِوَجْهِهِ وَجْهُ حَقٍّ عِنْدَ مُخْتَبِرِ

وَ فِعْلُهُ فِعْلُ حَقٍّ کَاسْمِهِ وَ عَلَی | سیماءِ اَوْصافِهِ اَوْصافُهُ اِعْتَبِرِ

بَلْ لَیْسَ لِلذّاتِ رَسْمُ اِسْمٍ وَ لا صِفَةٍ | وَ مالَها غَیْرِ کُحْلِ الْغَیْبِ مِنْ حِوَرِ

وَ مَرُّ بُرْهانِ سیماها فَقَدْ ضَعُفَتْ | عَنِ النُّزولِ بِوادیها قُوَی الْمَرَرِ

فَکُلَّما یَتَراءَ فِی الْوُجودِ مِنَ | الْاَسْماءِ اَوْ فِعْلٍ اَوْ وَصْفٍ بِمُنْتَشِرِ

اِسْمٌ وَ وَصْفٌ لِمَنْ لَبِسَ الْوُجوبِ عَلَی | اِمْکانِهِ فِی الْوَری ثَوْباً عَلَی قَدَرِ

اَغْنی عَلِیّاً فَفِی سیماهُ لابِسُهُ | وَ مِنْهُ لِاِسْمٍ وَ وَصْفٍ غَیْرُهُ اِدَّکِرِ

تَنازَعَتْ فِیهِ اَسْماءُ الْوُجوبِ مَعَ | الْاِمْکان فَافْتَرَقا کُلٌّ مَعَ الظَّفَرِ

هَذَا الْوُجود وُجودٌ کامِلٌ وَ بِهِ | عادِی بِکُلِّ وُجودٍ ناقِصُ اَشَرِ

فَاَوَّلٌ فِی عَلِیٍّ ثابِتٌ وَ عَلَی | الثّانِی ثَباتٌ مِنَ الْوَصْفَیْنِ فَاقْتَصَرِ

بِهِ کَمالُ وُجودِ جاءَ مُفْتَخِراً | لَوْلاهُ ما کانَ مَوْجودٌ بِمُفتَخِرِ

نُقْصانُهُ عِنْدَ ذاتٍ صارَ مُجْتَمِعاً | وُجودُ نُقْصانِ اِخْتارَتْ عَلَی الصُّوَرِ

لکِنْ وُجودُ کَمالٍ صورَةٌ ظَهَرَتْ | لِاِسْمِ عَلَی ظُهورِ النّورمِنْ قَمَرِ

وَ کُلَّما فِی بَساتینِ الْوُجودِ یُری | لِلْمُمْکِناتِ مِنَ الآثارِ وَ الشَّجَرِ

مِنْ جودِهِ لابِسٌ ثَوْبَ الْوُجودِ عَلَی | الْاَجْساد وَ اعْتَمَّ بِالْاِکْمال وَ الزُّهَرِ

وَ کُلُّ فِعْلٍ عَلَی مِقْدارِ فاعِلِهِ | فَجودُهُمْ اَکْبَرُ مِنْ کُلِّ ذی کِبَرِ

کَوامِلُ الْجود مَقْصورٌ عَلَی سَمِحٍ | لَهُ کَمالُ وُجودٍ آیَةُ الْفَخَرِ

بَلِ الْکَمالِ بِاَثْوابِ الْوُجودِ اَتَی | مُلابِساً مِنْ مَزایا جودِهِ الدَثِرِ

وَ مالِکُ الشَّیْءِ فِی التَّحْقیقِ موجِدُهُ | وَ مَنْ یَراهُ بِلا ضَعْفٍ وَ لا خِوَرِ

وَ الْمُمْکِنُ الصِّرْف مَمْلوکٌ لِموجِدِهِ | وُجودُهُ مِلْکُ مَوْلی مالِکِ الْاَمْرِ

لِاِسْمِ عَلِیٍّ بَدا سیماءُ مالِکِهِ | مُنَزَّهٌ جاعِلُ السّیماء فِی الزُّبُرِ

غُصّابُ مُلْکِ وُجودٍ قَدْ بَدا لَکَ | فِی عُثْمانِ ثُمَّ اَبوبَکْرِ وَ فِی عُمَرِ

كُلُّ الْوُجود فُروعٌ وَ هُوَ اَصْلُهُمْ ‌ ‌ ‌ وَ هُمْ ذُروعٌ لِهَذَا الْحُبِّ وَ الْبَذَرِ
مِنْ حُبِّ كُلِّ الْوُجود اِسْئَلْ حَقيقَةَ ما ‌ ‌ ‌ يُتْلى عَلَيْکَ مِنَ الْاَخْبارِ تَخْتَبِرِ
كُلُّ وُجودٍ لَهُ اِبْنٌ وَ هُوَ والِدُهُ ‌ ‌ ‌ مِنْ ذِكْرِ سيماهُ هَذَا الْمَقْصَدِ اذّكِرِ
حُكْمُ الْعَداوَةِ يَسْتَدْعِى النَّقيصَةَ فِى ‌ ‌ ‌ عَطاءِ والِدِهِ فِى حَقِّ ذى بَطَرِ
فَكانَ ناقِصُهُ بَلْ كانَ اَنْقَصَهُ ‌ ‌ ‌ فِى جِبْهَةِ الْغاصِبِ الثّانى بِمُسْتَطِرِ
وَ فِى الْوُجود عَلِىٌّ كانَ كامِلُهُ ‌ ‌ ‌ بَلْ كانَ اَكْمَلُهُ فِى عَيْنِ مُعْتَبِرِ
لَمْ يَسْتَطِعْ مُمْكِنٌ تَحْديدَ موجِدِهِ ‌ ‌ ‌ وَ لا يُحاطُ بِفِكْرٍ موجِدُ الْفِكَرِ
دَعِ التَّعَمُّقِ فِى هَذَا الْمَقام فَلَمْ ‌ ‌ ‌ يُمْكِن لِذِى الْفِكْرَةِ اسْتِقْصاهُ بِالنَّظَرِ
وَ جاوِلِ الْفِكْرَ فِى الْاِمْكان حينَ صَفى ‌ ‌ ‌ مِنْ اِمْتِناعٍ وَ بِالْايجابْ لَمْ يَطِرِ
اِذْ لا يُجاوِزُ شَىْءٌ حَدَّ عالَمِهِ ‌ ‌ ‌ وَ لَيْسَ لِلشَّىْءِ فَوْقَ الْحَدِّ مِنْ خَبَرِ
وَ مُنْتَهى شَرَفُ الْاَشْياء مَعْرِفَةٌ ‌ ‌ ‌ عِرْفانُ اَنْفُسِها بِالذُّلِّ وَ الْفَقَرِ
مَكانُ مَعْرِفَةِ الرَّبِّ الَّتى اَمَرَ ‌ ‌ ‌ اللهُ بِهَا الْخَلْق عِرْفانُ النُّفوسِ زُرِ
يَرى حَقيقَتَها آثارَ قُدْرَتِهِ ‌ ‌ ‌ فَتَسْتَدِلُّ لِذِى الآثارَ بِالْاَثَرِ
وَ الْمُمْكِنُ الصِّرْف قِنٌّ لَيْسَ مُتَّصِفاً ‌ ‌ ‌ فِى نَفْسِهِ بِسِماتِ النَّفْعِ وَ الضَّرَرِ
ثَباتُ عِزَّتِهِ اَثْوابُ طاعَتِهِ ‌ ‌ ‌ ثَوابُ عِصْيانِهِ ذُلٌّ لَدَى الْحِبَرِ
اَثْوابُ عِصْيانِهِ اِنْ صاحَبَتْهُ لَهُ ‌ ‌ ‌ اَذَلَّ مُمْكِنِ اِسْمٍ مَوْقِفِ الْحَشَرِ
لكِنْ عَتيقٌ اِذا ما كانَ مُشْتَمِلاً ‌ ‌ ‌ عَلَى مَحاسِنِ وَجْهِ الشّيعَةِ الطُّهُرِ
وَ الْعَبْدَ حُرّاً اِذا مَا الْقَلْبُ ساعَدَهُ ‌ ‌ ‌ وَ الْحُرُّ اِذا بِالْقَلْبِ لَمْ يَطِرِ
وَ مِنْ حَبيبِ عَلِيٍّ صورَةٌ اَثَرٌ ‌ ‌ ‌ لِلْقَلْبِ كَشْفاً لِهَذَا السِّرِّ فِى الْجَهْرِ
وَ الْقَلْبُ قالِبِ اِسْلامٍ وَ سِرُّ ‌ ‌ ‌ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلُ لِقاءٍ جَلَّ عَنْ بَصَرِ
فَكُلَّ عَبْدٍ يَرَى الْاِسْلامَ مَشْرَعَهُ ‌ ‌ ‌ حُرٌّ وَ بِالْحُرِّ مِنْ بَيْنِ الْعِبادِ حَرِى
لِاَنَّهُ اَسْلِمَ الْعَبْدُ الذَّليلُ اِلَى ‌ ‌ ‌ الْمَوْلَى الْجَليل بِتَسْليمٍ مِنَ الْاَمْرِ
لِكُلِّ ما اَمَرَ الْمَوْلى اَطاعَ وَ عَنْ ‌ ‌ ‌ جَميعُ ما عَنْهُ يَنْهاهُ بِمُنْزَجِرِ
مُسْتَهْلَكٌ فِعْلَهُ فِى فِعْلِ مالِكِهِ ‌ ‌ ‌ ما مِنْهُ فانٍ وَ ما لِلِهِ فِى السَّفَرِ

وَ لا يَكونُ اَلَى الْاِسْلامِ مُهْتَدِياً   عَبْدٌ عَداهُ فِناءٌ قالِعُ النَّجِرِ

اِذْ لَيْسَ يَقْتَطِفُ الْاِسْلامَ مِنْ شَجَرٍ   اِنْ لَمْ يُوَبِّرْهُ مِنْ نَخْلِ الْفَناءِ الْاُبرى

لِذا بِسيماهُ سيماءِ الْفَناءِ بَدا   مُجاهِرُ الْلِخَبيرِ الْعالِمِ النَّحَرِ

وَ لا سَبيلَ اِلَى هَذَا الْفَناءِ سِوى   لِمَنْ لَهُ مِنْ كَمالِ الْحُبِّ مِنْ فَخَرٍ

لِذا بِسيماهُ مِنْ ميزانِهِ اَثَرٌ   وَ سِرُّهُ مِنْ عَلِيٍّ سَيِّدِ الْبَشَرِ

بابُ مَحَبَّتِهِ فَادْخُلْهُ وَ ارْضَ عَلِيٍّ   ابْنِ اَبيطالِبِ مَوْلاکَ وَ اعْتَبِرِ

هَذَا الْفِناءُ لِقاءٌ فَالَّذينَ لَهُمْ   شَوْقُ اللِّقاء هُدو نَجْداً بِلا خَطَرِ

وَ ظاهِرُ الْقَلْبِ اِسْلامٌ وَ باطِنُهُ   رَمْزٌ اِلَى كَشْفُ سِرٍّ فيهِ مُسْتَتِرِ

فِى سِرِّهِ بابُ حُبِّ كانَ مُنْتَسِباً   لِابْنِ اَبى طالِبٍ مِنْ حُبِّهِ افْتَخِرِ

وَ سِرَّ اِسْلامِ اُنْظُرْ فِى وِلاءِ عَلِيّ   اِبْدَا حَقيقَتَهُ فَاسْئَلْهُ وَ اخْتَبِرِ

فِى سِرِّهِ سِرُّهُ وَ الْعَكْسُ فَاتَّحَدا   لِلْمُصْطَفى كانَ فِى الْاِسْلامِ مِنْ خَبَرِ

فَكُلُّ قَلْبٍ بِذِى الْاَوْصاف مُتَّصِفٌ   سِرّاً وَ جَهْراً مُنيراً كامِلَ الْاَثَرِ

وَ مِثْلُهُ يَجْعَلُ الْقِنُّ الْعَتيقُ وَ فِى   جِوارِهِ الْعَبْدُ حُرٌّ مالِکُ الدَّهَرِ

وَ مِثْلُهُ كيمياءُ لِلْوُجودِ فَكُنْ   مُحَصِّلاً مِنْهُ وَ اسْتَعْمِلْهُ وَ اقْتَصِرِ

كُلُّ نُحاسٍ بِهِ قَدْ صارَ مُصْطَحِباً   يَأتى عَلَى صورَةِ الْاِبْريزِ فِى النَّظَرِ

فَكُنْ لَهُ حاوِياً تَحْوى بِجُوهَرَةٍ   فِى كُنْهِهَا الرَّبُّ مَرْئِيٌ لِذِى الْبَصَرِ

مِنْ اَجْلِ ذا ظَهَرَتْ نَفْسُ اللِّقاءِ عَلَى   سيمائِهِ فَاسْئَلِ السّيماءَ وَ اعْتَبِرِ

وَ غَيْرَ ذَا الْقَلْبِ مَطْبوعٌ فَلَيْسَ لِمَنْ   يَحْويهِ مِنْ صورَةِ الْاِقْتان مِنْ غِيَرِ

صَرَفَ الْمُنَوَّرُ فِى اَوْجِ الْقُلوبِ وَفِى   حَقيقَتِها صَرْفُ مَطْبوعٌ لِمُعْتَبِرِ

وَ لِلْمُرَكَّبِ اَنْواعِ مُرَتَّبَةٌ   لِلْقُرْبِ مِنْ اَحَدِ الصَّرْفَيْنِ فِى الصُّوَرِ

فَمُمْكِنٌ كامِلٌ سيما مُطيعُ وَلِيٍّ   الله عِنْدَ اللَّبيبِ الْحاذِقِ الْخَبَرِ

وَ قابِلُ الْحُبِّ الثّانى لِصورَتِهِ   بِالْمُمْكِنِ النّاقِصِ اجْعَلْ حُلِّيَةَ الزُّبُرِ

اِحْسانُ اَوْلادِهِ اَجْرُ الرِسالَةِ فِى   سيمائِهِ لِكَمالِ الْمُمْكِنِ ادَّخَرِ

سَلامُهُ لِعَلِيٍّ بِالْاِمارَةِ مِنْ   اَعْلى كَمالاتِهِ الْمَخْزون فِى الْبَشَرِ

لِذا سَلامُ عَلِیٍّ مِنْ شَمائِلِهِ ... کَمالُ مُمْکِنٍ اِبْدَأُ مَبْدَءِ النَّظَرِ

وَ نَقْصُهُ اَلْفَ ثانِی الْغاصِبین فَلا ... یَأْلَفُهُ مَنْ لا یَبیعُ الرِّبْحَ بِالْخُسْرِ

اَلِّفَ اَبی حَسَنٍ اِکْمالُهُ فیهِ ... فَانْسَ وَ لا تک بالمُستوحش النفر

وَ لَیْسَ یُدْرِکُ دَهْراً مُمْکِنٌ اَمَلاً ... اِلّا بِاَلْفِ عَلِیٍّ واحِدِ الدَّهَرِ

مِنَ السَّحابِ جَرایا الْوادِی فَطَمَّ عَلَی ... الْقُری وَ اهْتَزَّ نورُ النَّجْمِ وَ الشَّجَرِ

وَ الْبَحْرُ وَ النَّهْرُ وَ الْغِدْرانِ مُتَّخِذٌ ... میاهَنا مِنْ سَحابٍ جادَ بِالْمَطَرِ

وَ لِلْکَمالِ سَحابٍ عَمَّ وابِلُهُ ... عَمائِمَ الْکَوْنِ فِی سِرٍّ وَ فِی جَهَرِ

کُلُّ کَمالٍ عَلَی الْاِمْکانِ مُنْسَجِمٌ ... مِنْ صَوْبِ ذاکَ السَّحابِ اعْتَمَّ بِالْفَخَرِ

بَدا سَحابُ کَمالٍ مِنْ وِلایَةِ مَوْلانا ... عَلِیّ سَلِ السّیماء تَخْتَبِرِ

وِلایَةَ الْغاصِبِ الثّانی بَدَتْ شَجَراً ... ما فیهِ غَیْرَ کَمالِ النَّقْصِ مِنْ ثَمَرِ

اِنّ الْکَمال عَلَی التَّحْقیق عِلَّتُهُ ... حُبُّ عَلِیٍّ فَاَکْثَرُ مِنْهُ وَ افْتَخِرِ

لِذاکَ عِلَّتُهُ سیماءُ حُبِّ عَلِیٍّ ... ابْنِ اَبیطالِبِ فِی مُدْرَکِ الْبَصَرِ

بَلْ لَمْ یَکُنْ لِکَمالٍ فِی الْوَری اَثَرٌ ... لِلْوُجودِ لَوْلا عَلِیٌّ سَیِّدُ الْبَشَرِ

لِذا وُجودِ کَمالٍ فیهَ مُرْتَسِمٌ ... وَفِی الْفَواعِلِ لِلْاَفْعالِ مِن اَثَرِ

کَما بِسیماءِ ثانِی الْغاصِبَیْنِ بَدا ... وُجودُ نُقْصانٍ اِسْئَلْ مِنْهُ تَعْتَبِرِ

سیما مُحِبِّ عَلِیٍّ اَوْجُ مُمْکِنٍ اِذْ ... قُرْبُ الْوُجودِ بِهِ فِی مُلْتَقَی الْاَکِرِ

مَنْ یَتْبِعْهُمْ عَلَی سیماهُ مُرْتَسِمٌ ... حَقیقَتُهُ أَنْ ذا مِنْ اَعْجَبِ الْعِبَرِ

وَ جَمْعُ تابِعِ اَشْیاخِ الثَّلثَةِ فِی ... جِباهِهِمْ مِنْ حَضیضِ الْمُمْکِنِ اعْتَبِرِ

وَ کُلُّ مُتَّبِعٍ لِلْقَوْمِ مُتَّصِفٌ ... بِذلِکَ الْوَصْفِ فَاسْئَل عالَمَ الزُّبُرِ

مُتابِعُ لَهُمُ سیماءِ کُلِّهِمُ ... هَذا فَلا تَتَّبِعْهُمْ صاحْ وَ احْتَذِرِ

وَ مِنْهُ یَظْهَرُ لِلْعَقْلِ السَّلیمِ اِذا ... ما اَمْعَنَ الْفَحْصَ وَ اسْتَقْصی مِنَ النّظَرِ

اَنَّ الَّذی مورِثٌ فِی حَقِّ تابِعِهِ ... وَصْفُ الْحَضیضْ بِوَصْفِ الْاِمْتِناعِ حَری

ذا بَرْزَخٌ رابِعُ الْاَقْسامِ مَرْتَبَةٌ ... وَصْفُ امْتِناعٍ وَ اِمْکانٍ لَهُ یَجْری

هَذَا الَّذی یَسْتَحِقُّ الْاِمْتِناع وَ فِی ... سیمَا الْمَشائِخْ هَذَا الْمُخْبِرِ اخْتَبِرِ

سيمائُهُمْ مُسْتَحِقُّ الْاِمْتِناعِ لِمَنْ   عَلَى شَمائِلِهِمْ يَرى الْعُيون يُرى

بَلْ لابِسوا اِمْتِناعٍ كانَ يَظْهَرُ مِنْ   عُثْمنَ باِثْنَيْنِ رَمْزَ اثْنَيْن فَادّكِرِ

لِاَنّ شَرَّ الَّذى قَدْ كانَ مُمْتَنِعاً   مِنْ اَجْلِهِ خامِسُ الْاَقْسامِ وَ الصُّوَرِ

فَلَمْ تَجِدْ شُرَكاءَ اللهِ واجِبُهُمْ   مِنَ الْوُجودِ لَهُ ذَا الْحَظِّ وَ الْخَبَرِ

اَغنى فَسادَ جَميعِ الْعالَمينَ لَدى   وُجودِهِمْ مُسْتَقِرّاً غَيْرَ مُسْتَتِرِ

لِاَنَّ مِنْ شُرَكاءِ الله لَوْ وَجَدوا   تَرَى الْفَسادُ لِاَعْيانِ الْوَرى يَسِرى

وَ مِنْهُمْ فَسَدَ الْمَعْنَى الَّذى خُلِقَتْ   لَهُ ذَواتُ الْوَرى حَتّى اَبوالْبَشَرِ

اَغنِى وِلاءِ وَلِيِّ الله مِن بِاَبى   اَدْنيي مَواليهِ مِنْ بَدْوٍ وَ مِنْ حَضَرِ

نُفوسُهُمْ بَرْزَخٌ لِلْاِمْتِناعِ فَمِنْ   سيماءِ بَرْزَخِهِ خُذْ مَوْضِعَ الْعِبَرِ

بِالْمُمْتَنِعْ شُرَكاءِ الله مُتَّصِفاً   بِالْواجِبِ اتُّصِفوا مَشْياً عَلَى الْاَثَرِ

فَلا تَحُمْ حَوْلَ دارِ الْاِمْتِناعِ وَ كُنْ   عَنْ قُرْبِها فِى كَمالِ الْبُعْدِ وَ الْحَذَرِ

لِقُرْبِها لَيْسَ اَصْحابٌ سِوى نَفَرٌ   اَصْحابُهُ رَسْمِ سيماهُمْ لِمُخْتَبِرِ

فِى الْاِمْتِناع اِمْتَنِع عَنْ صَرْفِ فَكرِكَ فِى   طولَ التَّاَمُّلِ فِى سيماهُ وَ اخْتَصِرِ

وَ اصْرِفْ عِنانَ الْبَيانِ عَنْهُ مُنْصَرِفاً   اِلى مَمالِكِ حَمْدِ الله وَ اقْتَصِرِ

عَلَى التَّفَرُّجِ فِى بُلْدانِها فَهُوَ   الْفَوْزُ الْعَظيم وَ اَحْلى مَصْرَفِ الْعُمُرِ

فَالْحَمْدُ لِله اَهْلَ الْحَمْدِ مالِكُهُ   وَ الشُّكْرُ لِله حَقَّ الْحَمْدَ وَ الشُّكُرِ

فِى كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٌ سَرْمَدَ الْاَبَدِ   اَضْعافُ حَمْدٍ جَرى فِى عَرْصَةِ الدَّهْرِ

وَ مِثْلُهُ الصَّلَواتُ الزّاكياتُ عَلَى   مُحَمَّدٍ وَ بَنيهِ الطُّهْرِ وَالصِّهْرِ

وَ بِنْتُهُ فاطِمَ الزَّهْرا خَيْرَ نِساءِ   الْعالَمين وَ اُمُّ السّادَةِ الطُّهُرِ

وَ صَحْبُهُ الصّالِحينَ التّابِعينَ لَهُ   فِى كُلِّ ما جائَهُ فِى مَنْزِلِ الذِّكْرِ

عَلَى ابْتِدائى وَ خَتْمى لِلْكِتابِ بِلا   وُقوعِ مَنْعٍ وَ تَعْويقِ مِنَ الْقَدَرِ

اُجَدِّدُ الْحَمْدَ وَ التَّسليمَ مُرْتَجِياً   غُفْرانَ رَبّى بِهِ فِى مَوْقِفِ الْحَشْرِ

خِتامُهُ وَ الْمَبادى اَلْمِسْكُ جاءَ بِهِ   تاريخُهُ ناطِقاً فِى مَشْهَدِ الزُّبُرِ

قصیدة غرا در هجو عدوّ زهرا(علیهاالسلام) (و نهم ربیع و مدح آل‌الله) از شیخ مَغامس احسائی اسکنه‌الله فی بحبوتة جنة و حشره مه احبّته:

غَنّی الحَمامُ عَلَی الشَّجَرِ فَرِحاً بِقَتلِکَ یا عُمَر

(پرنده‌ها بر روی درخت‌ها آواز می‌خوانند به شادی به درک رفتن تو ای عمر(لعنةاللهعلیه)).

وَ بِه رَبیعٌ قَد اتِی نُجحاً وَ قَد وَلّی صَفَر

(و ماه ربیع آمد با خوشی و ماه صفر تمام شد).

وَ الاَرضُ اَشرَقَ نُورُها وَ الدُوحُ نَقَّطَ بِالزُّهَرِ

(زمین هم نورانی گردیده و درخت‌ها شکوفا شد).

وَ السُحْبُ قَد جادَتْ لَه فِی یَومِ قَتْلِکَ یا زَفَر

(و ابرها بر زمین بارید از شادی به درک رفتن تو ای عمر(لعنةاللهعلیه)).

وَ اَخْضَرّ مِنها جانِبٌ مُذْ سُدَّ جانِبُکَ القَذِر

(و اطراف زمین سرسبز شد از زمانی که وجود گند تو از بین رفت).

وَ تَأَرَجَت ارجائُها وَ بِها تَباشَرتْ البَشَر

(اطراف زمین هم عطرآگین شد و مردم به یکدیگر مژده می‌دهند به درک رفتن تو را).

وَ الظُّلمُ وَلّی وَ اسْتَتَر وَ العَدلُ فِی الاَرضِ انْتَشَر

(و ظلم برطرف شده و مخفی شد و عدل و داد منتشر شد).

وَ السِربُ اَضْحَی آمِناً بَعدَ المَخافَةِ وَ الحَذَر

(و قافله‌ها در امان شدند بعد از آن‌که از ظلم تو می‌ترسیدند و بر حذر بودند).

وَ الجَورُ بَعدَکَ قَد خَفَی و الحَقُّ بَعدَکَ قَد ظَهَر

(ظلم و جور هم بعد تو مخفی شد و حق ظاهر شد).

اَمّا السّماءُ فَاصْبَحَتْ فِیها الدَّرارِی کَالدُّرَر

(آسمان هم پر از دُر و جواهر شد (ستارگان)).

وَ تَرَی کَواکِبَ جَوِّها وَ الکُلُ مِنها قَدْ زَهَر

(و اگر به ستاره‌ها نظر کنی آن‌ها را درخشان می‌بینی).

شَمَتَتْ بِکَ السّبعُ العُلَی وَ الشّمسُ تَضْحَکُ وَ القَمَر

(هفت آسمان تو را شماتت کردند و خورشید و ماه به مرگ تو خندیدند).

اَمّا الجِنانُ فَغَلَّقَتْ وَ الحُورُ سَتَّرْنَ الْحُوَر

(درهای بهشت به روی تو بسته شد و حورالعین از تو پوشیده شدند).

وَ نَعِیمُ جَنّاتِ العُلَی قَد غابَ عَنکَ وَ ما حَضَر

(و نعمت‌های بهشتی از تو دور شدند).

وَ دَرتْ بِاَنَّکَ خالِدٌ وَ مُعَذَّبٌ فِیها سَقَر

(چون آن‌ها دانستند که تو در عذاب سقر جاویدان هستی).

وَ تَأَجَّجتْ نِیرانُها وَ لَدَیْکَ تَرمِی بِالشَّرَر

(آتش جهنم هم شعله‌ور شد و شعله‌های خود را بر تو مسلط کرد).

فِی الحَشْرِ تَسکُنُها فَلا تُبقِی عَلَیْکَ وَ لا تَذَر

(روز قیامت جهنم مسکن تو خواهد بود و تو را کاملا خواهد سوزاند).

فَسَعِیرُها وَ زَفِیرُها خُلِقا لِاَجلِکَ یا عُمَر

(و شعله‌ها و نهیب آن برای سوزاندن تو خلق شده ای عمر).

لَا المُرتَضَی رَاضٍ عَلَیکَ وَ لَا نَبِیُّکَ قَدْ عَذَر

(نه امیرالمومنین(علیه‌السلام) از تو راضی است و نه پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌واله) عذر تو را قبول می‌کند).

اَینَ المَفَرُّ مِن الجَزا هَیهاتَ هَیهاتَ المَفَرّ

(از عذاب به کجا فرار خواهی کرد؟ هرگز جای فراری نداری).

فَاصْبِر لِما تَلقَی غَداً اِن کانَ عِندکَ مُصْطَبَر

(پس بر آن‌چه روز قیامت خواهی دید، صبر و تحمل داشته باش اگر طاقت آن را داری).

اَظَنَنْتَ اَنّکَ لا تَمُوتُ وَ لا تُحِلُّ بِکَ العِبَر

(گمان کردی که نخواهی مرد و از دیدن مرده‌ها عبرت نمی‌گیری)؟

بَقَرَ الضَّلالَ بِخَنجَرٍ فَحْلٌ لِبَطنِکَ قَد بَقَر

(جوان‌مردی که شکم تو را درید، شکم گمراهی را با خنجری شکافت).

اَمّا الخُیُولُ فَلا بَکَتْکَ وَ لا الهَیاجُ اِذا اسْتَقَر

(اسب‌ها بر تو نگریستند و جنگی برای انتقام تو به پا نشد).

وَ الْمَشْرفِّیُ فَلا انْحَنَی وَ الشّاکِرِیُّ فَلا انْکَسَر

(در انتقام تو نه شمشیری خم شد و نه نیزه‌ای شکست).

کَلّا وَ لا عِندَ اللِّقا زُمَرٌ تَغُورُ وَ لا زُمَر

(هیچ‌کس به خون‌خواهی تو برنخاست و هیچ جماعتی از تو دفاع نکردند).

لِلّهِ قَتلُکَ ما اَلَذَّ وَ قُبحُ فِعلِکَ ما اَمَرّ

(به خدا که مرگت چه شیرین بود و افعال و کارهایت چه پست و تلخ).

خُنتَ الْنّبیّ المُصطَفَی وَ عَصَیْتَهُ فِیما اَمَر

(نسبت به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌واله) خیانت کردی و نسبت به اوامر آن حضرت مخالفت کردی).

وَ غَدرتَ مِن بَعدِ النّبِیّ لَعَنَ المُهَیمِنُ مَن غَدَر

(و بعد از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌واله) پیمان‌شکنی کردی و لعنت خدا بر پیمان‌شکن باد).

وَ نَبَذْتَ عَهدَ المُرتَضَی وَ هُوَ الوَصِیُ الْمُعتَبَر

(و بیعت خود را با امیرالمومنین (علیه‌السلام) شکستی حال آن‌که ایشان، وصی معتبر از طرف خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌واله) بود).

بِوِلایَةٍ شَهِدَتْ لَهُ آیاتُ رَبِّکَ وَ السُّوَر

(عهد خود را شکستی نسبت به ولایت و خلافتی که شاهد آن بود آیات و سوره‌های قرآن).

وَ غَصَبتَ فاطِمَ اِرثَها مِن اَحمَدٍ خَیرِ البَشَر

(ارث زهرا (علیهاالسلام) را غصب نمودی همان ارثی که از پیامبراکرم (صلی‌الله‌علیه‌واله) به او رسیده بود).

فَقَضَتْ وَ قَد اَبْدَلْتَها صَفوَ المَعِیشَةِ بِالْکَدَر

(پس شهید شد در حالی‌که خوشی آن حضرت را به غم و غصه مبدل کردی).

وَبَسَطْتَ اَیدِی عَبدِ شَمْسٍ   فَاقْتَفَتْکَ عَلَی الاَثَر

(و بنی‌امیه را مسلط کردی بر اهل بیت(علیهم‌السلام) و بنی‌امیه دنباله‌رو تو شدند(درظلم به ایشان).

فِیروزُ لا شُلَّتْ یَداکَ   وَ نِلتَ سُؤلَکَ و الظَّفَر

(دست‌مریزاد ای فیروز که با کشتن او به مراد خود رسیدی).

فَلَقَد قَتَلْتَ مُنافِقاً   بِسَوابِغِ النَّعْماءِ کَفَر

(و منافقی را کشتی که کافر به همه نعمت‌های الهی بود).

اَرْضَیْتَ فِی ذاکَ الْإله   فَجِئتَ فِیهِ عَلَی قَدَر

(و با این کار خدا را خشنود کردی و کار بسیار به‌جا و به‌موقع انجام دادی).

وَ اللهِ ما قَتَلَ الحُسَینَ   وَ لا الذَّرارِی ما اَسَر

(به خدا که قاتل امام حسین(علیه‌السلام) و اسیرکننده اهل بیت او(علیهم‌السلام)،

اِلّا اَبُوبَکرُ اللَّعِین   وَ بَعدَهُ الطّاغِی عُمَر

(جز ابوبکر و عمرِ(لعنة‌الله‌علیهما) سرکش کسی نیست).

خَانا النَّبِیَ وَ خَالَفا   لِلّهِ وَحیاً مُسْتَطَر

(آن دو به پیامبر صلی الله علیه وآله و با وحی خدا مخالفت کردند).

ظَلَما الوَصِیّ مَقامَهُ   لکِنَّ مَولانا صَبَرْ

(مقام خلافت امیرالمومنین(علیه‌السلام) را ظالمانه از ایشان گرفتند ولی مولای ما صبر کرد).

فَالظُّلمُ طُولُ الدّهرِ ما   لِلنّاسِ عَنهُ مُزْدَجَر

(و این ظلمی که آن‌ها پایه‌گذاری کردند بر مردم باقی خواهد ماند تا زمانی‌که)،

حَتّی یُقالُ اَلا ابْشِرُوا   فَخَلیفةُ الباری ظَهَر

(گفته شود: مژده باد که خلیفه خدا امام زمان(علیه‌السلام) ظهور فرمودند).

جاءَ البَشِیرُ مُبَشِّراً   بِامامِنا الثّانِی عَشَر

(و مژده آمد که امام دوازدهم(علیه‌السلام) ظاهر شدند).

نُورُ الْإلهِ قَدْ اِنْجَلَی   وَ تَبَلَّجَ النُّورُ الاَغَرّ

(نور الهی منجلی شد و نور درخشان تابید).

ظَهَرَ الرّشادُ عَلَی الهَوَی   وَ لِکُلِّ اَمرٍ مُستَقَر

(هدایت بر هوای نفس غلبه کرد و وعده خدا به سرانجام رسید).

ظَهَرَ الامامُ المُرتَجَی   ظَهَرَ المُؤَیَّدُ بِالظَّفَر

(آن امامی که آرزوی آن را داشتیم ظاهر شد، آن امامی که پیروز و موید است ظاهر شد).

ظَهَرَ الوَصِیُّ المُجتَبَی   ظَهَرَ الامامُ المُنتَظَر

(آن وصی انتخاب شده ظاهر شد آن امام منتظر ظاهر شد).

ظَهَرَ ابنُ مَکّةَ و الصّفا   ظَهَرَ ابنُ زَمزَم وَ الحَجَر

(آن فرزند مکه و صفا ظاهر شد آن فرزند زمزم و حجرالاسود ظاهر شد).

هَبَطَ الامینُ مِن السّماءِ   قَدِمَ الحَبِیبُ مِن السَفَر

(جبرئیل از آسمان فرود آمد و رسیدن محبوب ما را از سفر مژده داد).

فَصْلُ الخِطابِ بِه اَتَی   وَ الرُّکنُ مِنهُ قَد انْفَطَر

(قضاوت‌کننده بین حق و باطل آمد و ارکان ظلم به خاطر او منهدم شد).

بَطْحاءُ مَکّةَ اَشرَقَتْ   مِن نُورِه لَمّا زَهَر

(زمین مکه نورانی شد از نور درخشنده او).

جَعَلَ المَقامَ مَقامَه   فِیها وَ لِلحِجْر احْتَجَر

(در مقام ابراهیم نماز خواند و حجرالاسود را استلام کرد).

نَبَش القُبُورَ وَ عَذَّبَ   الاحیاءَ و لِلمَوتَی نَشَر

(قبر آن‌دو ملعون راشکافته و آن‌دو را عذاب می‌کند وبسیاری از مردگان را زنده می‌کند به اذن‌الله).

طَمَسَ الضَلالَ بِسَیفِه   وَ لِکُلِّ جَبّارٍ قَهَر

(با شمشیر خود گمراهی را نابود کرد و بر هر ستمگری مستولی و پیروز شد).

رَدَّ المَظالمَ کُلّها   وَ لِکُلِّ مَظلُومٍ نَصَر

(حق همه مظلوم‌ها را به آن‌ها برگرداند و همه مظلومان را کمک کرد).

ظَهَرَتْ کُنُوزُ النّاطِقاتِ   لَه وَ بُورِکَ بالثَمَر

(از برکت آن حضرت تمام گنج‌ها به صدا درآمدند و وی را برای استخراج خود دعوت می‌کنند).

مَهدِیُنا الْهادِی الّذِی　　حازَ العُلَی وَ المُفتَخَر

(امام مهدی ما (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و هدایت‌گری که دارای تمام مفاخر و مقامات بلند می‌باشد).

یا آلَ اَحمَدَ اَنتُمُ　　سُفُنُ النّجاةِ لِمَن عَبَر

(ای آل پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌واله) شما کشتی‌های نجات هستید).

المُرشِدُونَ اِلَی الهُدَی　　التّائِبُونَ مِن الحَذَر

(و شما راهنمایان هدایت هستید برای آن‌هایی که اهل توبه هستند).

اَنتُم سِراجُ الحَقِّ فِی　　لَیلِ الظّلامِ المُعْتَکَر

(شما بزرگواران چراغ هدایت هستید در شب‌های ظلمانی گمراهی).

اَنتُم اَئِمَتُنا وَ سادَتُنا　　وَ قادَتُنا الغُرَر

(شما امامان و بزرگان ما هستید و رهبران نورانی ما).

وَ اِلَیکُمُ مِن شاعِر　　بِالوُدِّ فِیکُم مُشْتَهَر

(و این اشعار از شاعری که به مودت شما مشتهر است تقدیم می‌گردد).

مُتَیَقِظٌ ذو مِقوَلٍ　　کَالصّارِمِ الغَضِبِ الذّکَر

(شاعری که حقانیت شما برای او روشن است مانند شمشیر تیز و بران).

نَصَرَ الهُداتَ الطّیِّبِیْن　　بِهِ وَ لِلاَعْداءِ اَخَّر

(که به‌وسیله آن شمشیر، شما طیبین را نصرت می‌کند و دشمنان شما را از شما دور می‌کند).

کَمْ قالَ مِن مَدحٍ وَ کَمْ　　نَظَمَ القَریضَ وَ کَمْ نَثَر

(چه بسیار که مدح شما را به شعر و نثر آورده است).

قصیدة اخری لبعض الفضلاء حشره الله فی زمرة اعداء عدو الزهرا(سلام‌الله‌علیها)[1]

فِی تاسعٍ مِن رَبیعِ الاَوّل اِنکَسَرَتْ   غُصْنُ الفُجُورِ مَعَ العِصیانِ وَ الکُفرِ

(در نهم ربیع‌الاول شکسته شد شاخه‌های فسق و فجور و عصیان و کفر).

وَ هَلَّلَت فَرَحاً یَومَ الرواحِ بِه   نارُ السّعِیرِ وَ ما فِیها مِن الشَّرَرِ

(و در روز مرگ او شاد شد آتش جهنم و شعله‌های آن).

وَ عادَتْ اللّاتُ تَبکِیهِ وَ تَنْدِبُه   ما بَیْنَ اَهلِ وُلاةِ الغَدر وَ الفَجرِ

(و بت معروف لات برای مرگ او گریان و نالان است ودر میان عهدشکنان و فجّار ناله می‌کند).

یَبکِیهِ کُلُّ غَوِیٍّ فِی غِوایَتِه   مِن الفریقَیْنِ مِن جنٍّ وَ مِن بَشَرِ

(و هر گمراهی در مرگ او گریان است هم جنیان و هم آدمیان).

یا صاحُ صَحْ اَنَّ هَذا عِیدُ فاطِمَة   عِیدُ السُّرُورِ بِبَقْرِ البَطنِ مِن عُمَرِ

(ای ندادهنده! فریاد بزن که این عید حضرت زهرا(علیهاالسلام) است، عیدی که با شکافتن شکم عمر(لعنة‌الله‌علیه) برپا شده).

وَ نادِ بَینَ اُهَیْلِ الحَیِّ مِن فَرَحٍ   مُرَنِّحاً طِبْتَ مِن یَومٍ و مِن خبرِ

(و در میان اهل محله به شادی ندا بده و خبر این روز و مرگ او را به شادی اعلام کن).

یَومٌ بِه تَمّ عِزُّ المُؤمِنِینَ وَ قَد   زادَ السُّرُورُ وَ اَبْدَی کُلُّ مُسْتَتِرِ

(روزی که مومنین عزت یافتند و شادی در بین آن‌ها فراوان شده و علنی شد).

یَومٌ بِه ابْلیسُ الغَوِیُّ ضَحَی   فِی مَجمَعٍ مِن غُواتِ الجِنِّ وَ البَشَرِ

(روزی که ابلیس گمراه در بین گمراهان جن و انس حاضر شده)،

وَ بَثَّ اَعوانَه فِی جَمعِهِم فَاَتُوا   فَاقْبَلُوا زُمَراً فِی الحالِ فِی زُمَرِ

(و همکاران خود را جمع کرده و گروه گروه به سوی او آمدند).

وَ قامَ فِیهِم خَطِیباً قائِلاً لَهُم   الیومُ ماتَ عِمادُ الکُفرِ وَ الفَجَرِ

(پس بین آن‌ها خطبه خواند و به آن‌ها گفت: امروز روز مرگ ستون و پایه کفر و فسق و فجور است).

---

۱. قصیده‌ای دیگر از بعضی از فضلا که خداوند او رادر زمرهٔ دشمنان دشمن حضرت زهرا(سلام‌الله‌علیها) محشور کند.

الیومُ ماتَ رَئِیسُ الفاسِقینَ وَ مَن ساذَ الاَبالِیسَ مِن جِنٍ وَ مِن بَشَرِ

(امروز روز مرگ رئیس فاسقان است هر آن کسی که سرور همه ابلیس‌های جن و انس است).

الیومُ ماتَ قِوامُ الْجُورِ وَ انْفَصَمَتْ عُرَی الْضّلالِ وَ صَارَ الکُفرُ فِی اَثَرِ

(امروز روز به درک رفتن پایه و اساس ظلم می‌باشد و اساس گمراهی و کفر از مرگ او منهدم شد).

اَبدَی عَجائِبَ کُفرٍ لَیْسَ یَعقِلُها مِن الْاَبالِیسِ اِلّا کُلُّ ذِی نَظَرِ

(همان کسی که کفریات عجیبی از او سرزد که جز صاحب‌نظران از ابالیس درک آنرا نکرده‌اند).

وَ لا یُرَی مثلُهُ فِی الخَلقِ ذا فِتَنٍ وَ لَم یَکُن غیرُهُ کُلاً بِمُقْتَدِرِ

(و در بین مردم، فتنه‌گری مانند او کسی ندیده و جز او کسی قادر به فتنه‌انگیزی نبود).

فِیرُوزُ لَا شُلَّتْ الکَفّانُ مِنْکَ لَقَد قَتَلْتَ اَعْنَدَ رِجْسِ کافِرٍ نَکِرِ

(ای فیروز، دستان تو درد نکند که معاندترین کافر نجس و منکری را کشتی).

بَقَرْتَ بَطنَ عَدُوّ اللهِ مَن نَتَجَتْ مِنهُ البَدائعُ بِالصّمْصامَةِ الذّکَرِ

(پاره کردی شکم دشمن خدا را با خنجر خود آن کس که تمام بدعت‌ها را ایجاد کرده).

نَغْلٌ زَنِیمٌ اَثِیمُ الاَصلِ ذُو دَنَسٍ بَغْیُ رِجسٍ لَئِیمٌ غَیرُ مُعتَبَر

(حرام‌زاده، زنا کار، معصیت‌کار، گنه‌کار، ظالم، پلید، پست، بی‌اعتبار).

ظَفَرْتَ بِالکَنْزِ فِی قَتلِ الغَوِیِّ وَ مَن عادَی النَّبِیّ وَآذَی خِیَرَةَ البَشَر

(با کشتن او گنجینه رضایت خدا را به‌دست آوردی زیرا او با پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) دشمنی کرده و وصیّش را آزار نموده).

قَتَلْتَ اَوّلَ مَن سَنَّ الخَلافَ عَلَی آلِ النَّبِیّ مَدَی الاَیامِ وَ العُصَرِ

(کُشتی اولین شخصی را که سنت وبدعت مخالفت رابا اهل‌بیت پیامبر(علیهم‌السلام)، درتمام عمرش بنا کرد).

قَتَلْتَ فِرعَونَ اَهلِ البَیْتِ مَن صَدَرَتْ مِنْهُ الجَرائِرَة فِی تَاخِیرِ ذِی القَدَرِ

(کُشتی فرعون اهل بیت را آن کسی که با کنار گذاشتن شخص عظیم‌الشان (امیرالمومنین(علیه‌السلام)) بزرگترین گناه را مرتکب شد).

قَتَلْتَ فَاسِقَ عِنوانُ الْفُسُوقِ بِه عِجلُ الضّلالَةِ مَحسُوبٌ مِن البَقَرِ

(کُشتی فاسقی را که عنوان تمام فسق‌ها بود و مانند گوساله بنی‌اسرائیل مردم را به شرک دعوت کرد).

قَتَلْتَ مَنْ ماتَ لَمْ یُؤمِنْ بِخالِقِهِ وَ فاسِقاً لَمْ یَکُنْ یَوماً بِمُنْزَجِرِ

(کشتی کسی را که تا آخرین لحظه مرگ، به خالق خود ایمان نیاورد و فاسقی که حتی یک روز از فعل منکر منزجر نشده).

قَتَلْتَ مَنْ عَانَدَ الکَرّارَ حَیدَرَةً وَ شِیعَةَ المُرتَضَی طُرّاً عَلَی نُکرِ

(کشتی کسی راکه دشمن حضرت حیدر کرار (علیه‌السلام) و شیعیان آن حضرت باکمالِ جرأت بود).

بِاللهِ یا سَعدُ عُدْ ذِکرَ المَقالَةِ لِی وَ کَرِّر القَولَ هَذا القَول مِن وَطَرِی

(تو را به خدا، ای دوست ذکر مرگ او را برای من تکرار کن که این خبر برای من منتهای آرزوست).

طَرِبْتُ مِن قائِلٍ ذا یَوم مَقْتَلِه بِاللهِ زِدنِی فَذا مِن طَیِّبِ الخَبَرِ

(از خبر مرگ او در طرب آمدم تو را به خدا از این خبر خوش مرا شادتر نما).

فَذِکرُ مَقتَلِه عِندِی بِلا نُکُرٍ اَشْهَی اِلَی مَسمَعِی مِن نَغمَةِ الوَتَر

(پس خبر مرگ او در نزد من حتما از شنیدن بهترین آواز، خوش‌تر است).

وَ غَنِّ لِی بِاسمِهِ تُحیِی فُؤادَ فَتًی قَد ماتَ مِن بِدَعِ النُصابِ و الفُجُرِ

(و با خبر مرگ او برای من آواز بخوان که با این کار دل کسی را که از بدعت‌های آن ناصبی‌ها مرده، زنده کنی).

اَدِر بِرِفقٍ عَلَی جَمعِ الرِّفاقِ ضُحیً صَهْباءَ لَیسَ لَها عَهد بِمُعتَصِرِ

(بچرخان به آرامی بر همه رفیقان جامی را که دست کسی به آن نرسیده).

وَ لا تَخَفْ زَلَّةً یَومَ المَعادِ فَذا عِیدٌ بِه تُحْسَمُ الاَوزارُ من وَزَرِ

(و نترس از گناه اینکار در روز قیامت چونکه امروز عیدیست که تمام گناهان بخشوده می‌شود).

ما العِیدُ عیدٌ وَلَکِن یَومَ مَقتَلِهِ عِیدٌ بِه عادَتْ الاَرواحُ لِلصُّوَرِ

(این چه عیدی است؟ ولی عید به درک رفتن او عیدی است که جان دوباره به ما داد).

یُطِیبُ لِی طَرَبِی ما جاءَ مِن خَبَرٍ فِی قَتلِه اَبداً ناهِیکَ مِن خَبَرِ

(طرب و شادی مرا خوش‌تر می کند این خبر، خبر مرگ او که چه خوش خبری است)؟

وَیلٌ لَهُ سَیُلاقِی غِبَّ ما کَسَبَتْ لَه یَداهُ فَخُذْ ما شِئتَ اَو فَذَرِ

(وای بر او که عاقبت اعمال خود را خواهد دید پس تو آن‌چه که می‌خواهی بپذیر و هر چه نمی‌پسندی وا بگذار).

وَیلٌ لَه وَ لِشَیخٍ قَد تَقَدَّمَهُ اِذا مَضَوا بِهِما طُرّاً اِلَی سَقَرِ

(وای بر آن پیرخرفتی که قبل از او بود هنگامی که آن‌ها را به جهنم ببرند).

وَ اُسْعِرتْ لَهُما ناراً مُؤَجَّجَةً مِن السَّعِيرِ فَلا مَنْجاً مِن القَدَرِ

(و آتش‌های شعله‌ور برای آن‌ها برافروخته شد، در جهنمی که برای آن‌ها مقدر بوده نجاتی برایشان نیست).

سَيَقْدِمانِ عَلَى ما قَدّماهُ لَدَى رَبِّ العِبادِ بِذَنبٍ غَيرَ مُغْتَفَر

(آن دو به دیدار خدای خود خواهند رفت با گناهانی که قابل بخشش نیستند).

يُعَضِّضانِ غَداً كَفَيّهِما اَسَفاً عَلَى فِعالِهِما كَالنّادِمِ الحَصِرِ

(انگشت‌های خود را از شدت تاسف به دندان می‌گیرند هم‌چون شخص پشیمانی که راه برگشت ندارد).

ما ذَا الجَوابُ غَداً يَومَ المَعادِ لَدَى رَبِّ العِبادِ بِما اَسّساهُ مِن فُجُر

(چه جوابی روز قیامت دارند به‌خاطر آن اساسی که برای فسق و فجور نهادند)؟

اَقسَمْتُ بِاللهِ وَ البَيتِ العَتيقِ وَ مَن سَعَى بِمَكَّة مِن ساعٍ وَ مُعتَمِرِ

(قسم به خداوند و خانه کعبه و هر کس که سعی صفا مروه کرد و عمره انجام داد).

ما اَسّسَ الجَورَ وَ العُدوانَ غَيرُ اَبِي بَكرٍ وَ لا ساسَ مِن ظُلمٍ سِوَى عُمَرِ

(پایه و اساس ظلم و دشمنی را به جز ابوبکر و عمر (لعنةاللهعلیهما) کسی نگذاشته).

كَلّا وَ لا اَمَنا بِاللهِ رَبّهِما وَ لا بِاحمَدَ يَوماً سَيّدِ البَشَرِ

(نخیر، حتی یک روز به خدای خود ایمان نیاوردند و همچنین به نبوت پیامبر (صلی‌اللهعلیه‌واله)).

ومَثّلا الجِبتَ وَ الطّاغُوتَ قَد فَتَنا كُلّ البَرِيّهِ مِن بَدوٍ وَ مَن حَضَرِ

(و مانند جبت و طاغوت دو بت مشهور، فتنه‌گری کردند در بین همه مردم از شهرنشینان و بادیه‌نشینان).

ضَلّا مَعاً وَ اَضَلّا الناسَ وَيْلَهُما سَيُلقَيانِ غَداتَ الحَشرِ فِي سَقَرِ

(وای بر آن‌ها که هم خود گمراه شده هم مردم را گمراه کردند وروز قیامت آنها را به جهنم می‌افکنند).

وَ ثالثُ القَومِ اَبدَى فِي الوَرَى بِدَعاً وَ سارَ بَينَ البَرايا اَقْبَحَ السِيَرِ

(و سومی آن‌ها عثمان (لعنةاللهعلیه) بدعت‌هایی را در مردم ایجاد کرد و پست‌ترین شیوه‌ها را بین مردم پخش کرد).

تَعساً وَ سُحقاً لَه فِيما جَنَى وَ جَنَوا مِنَ القَبائِحِ مِن زُورٍ وَ مِن وِزرِ

(نابودی و عذاب باد برایش به‌خاطر جنایت‌هایی که کردند و زشتیهایی مثل ظلم و گناهان انجام دادند).

اِنّي اِلَى اللهِ مِن فِعلِ الثّلاثَةِ فِي الاسلامِ دَهرِي اِلَى يَومِ المَعادِ يُرِى

(من از کارهای زشت این سه خبیث در اسلام در طول عمر خود به خدا پناه برده و متبری هستم).

قَومٌ لِئامٌ غَواتٌ فِي النّفاقِ نَشَوا بَينَ الضّلالِ وَ بَيْنَ الكُفرِ وَ الفَجَرِ

(آن‌ها افراد گمراهی هستند که در نفاق بزرگ شده‌اند و در بین گمراهی و کفر و فسق و فجور زیستند).

قَد غَيّرُوا مِلّةَ الاِسلامِ وَيْلَهُم وَ دِينُ اَحمَدَ مَأمونٌ مِنَ الغِيَرِ

(احکام اسلام را تغییر دادند وای بر آن‌ها نم‌دانند که دین پیامبر (صلی‌اللهعلیه‌واله) از تحریف در امان است).

(شعری درباره جهنمی بودن عمر(لعنةاللهعلیه))

هَیَّا بِنا یا مَن حَضَر　　　بِلَعنِ مَن وافَی سَقَر

(بیایید ای حاضران عمر(لعنةاللهعلیه) را که در سقر است لعنت کنیم).

نَغْلٌ هَوَی فِی قَعرِها　　　لِتاسِعٍ بَعدَ صَفَر

(همان حرامزاده‌ای که به قعر جهنم افتاد نُه روز بعد از ماه صفر).

مَن شادَ لِلْکُفرِ الْبِنا　　　وَ باحَ فِیه مُعلِنا

(همان کسی که کفر را بنا نهاد و علنا کفر خود را آشکار کرد).

وَ کُلُّ خِزیٍ وَ خَنا　　　عَنْه أُذِیعَ وَ اشْتَهَر

(وهر رسوایی و خیانت از او مشهور و پخش شد).

الی آخر قصیده که ذکرش مناسب نیست.

ایضا منتخب از بعضی از قصاید عرب (در مورد نهم ربیع و رذایل عمر (لعنةالله‌علیه))

قَد بَشَّرَ الطَّیرُ عَلَی الغُصنِ البُشَر   فِی قَتْلِ راقِی المُرتَقَی قَسْرَ الغَرَر

(پرنده‌ها بر روی شاخه‌ها مژده دادند که آن بزرگمرد (ابولولو) آن عقیم فریبکار رابه قتل رسانید).

فَسُرَّتْ الخَلقُ جَمیعاً فَالثَّرَی   اَینَعَ وَ البَحرُ عَلَی البَحرِ جَرَی

(پس همه مردم شاد گشته و زمین سرسبز گشته و دریا مواج شده).

تَرتَعُ الوُحُوشُ فِی غَیرِ القُرَی   حَتّی العَصافِیر تُلاعِبُ الصَقر

(حیوانات وحشی در صحرا مشغول چریدن شدند و گنجشک‌ها از شادی با بازهای شکاری هم‌بازی شدند).

وَ کَیفَ لا تُسْتَرُّ فِی هَلاکِ مَن   بِغَیْهَبِ الطاغُوتِ وَ الجِبتِ اَسِنّ

(و چگونه شاد نشوند در هلاک کسی که در گودال طغیان بت‌ها گندید)؟

فِیْصَلُ حُکمِ الشِّرکِ مِفتاحُ الفِتَن   قُطبُ رَحَی الضَّلالِ مِصداقُ الکِبَر

(همان کسی‌که همیشه مشغول شرک بوده و کلید فتنه‌ها بود، و قطب آسیاب گمراهی و مصداق تکبر بود).

عِیْلَمُ ماءِ الصُلبِ وَ التَّرائِبِ   وَ مَعدِنُ الجورِ ابُوالمَثالِبِ

(تشنه آب مردان بود و معدن ظلم و پلیدی‌ها).

کَعبةُ بیتِ الجَهلِ وَ الغَیاهِب   عِلَّةُ شَرِّ الکُونِ وَ النَّوائِب

(قبله جاهلان و گمراهان بود و اساس تمام شرور و مصائب عالم بود).

فَذاکَ رِجْسٌ ذِکرُه لَقَد جَرَی   یُضرَبُ بِالاَمثالِ ما بَینَ الوَرَی

(آن پلید به قدری مشهور شده بود که در پلیدی ضرب‌المثل بود در بین مردم).

مِن جُملَةِ الاَعراب بَل اَهلِ القُرَی   وَ جاءَ فِی نَقلٍ صَحِیحٍ مُعتَبَر

(هم نزد بادیه‌نشینان و هم نزد شهرنشینان؛ و در اخبار صحیح آمده است که):

کانَ ابُوه جَدُّه وَ خالَهُ   وَ اُمُّهُ حَنتَمَةٌ تُرَی لَه

(پدر او هم جد او بوده هم دایی او، و حنتمه هم مادر او بوده)،

اُختاً وَ کانَتْ عَمَّةً فَیَا لَه   مِن نَسَبٍ یَصغُرُ عَن فِعلِ عُمَر

(هم خواهر و هم عمه او،پس چه نسب بدی دارد که از کارهای عمر (لعنةالله‌علیه) پست‌تر می‌باشد).

وَ انتَزَعَ الحَقَّ مِن المُولَی عَلِی   وَ عِلمِه لِذا بِنارٍ یَصطَلِی

(عمر (لعنةالله‌علیه) خلافت را از امیرالمومنین (علیه‌السلام) غصب کرد با این‌که می‌دانست با این کار به جهنم می‌رود).

لِعلمِه بِاَنَّهُ بِها صَلَی مِن حَیثُ لَم یُومِن بِرَبٍّ بَلْ کَفَر

(پس با این غصب خلافت به جهنم رفت با این‌که می‌دانست، چون او هرگز به خدا ایمان نیاورده بود).

وَ اَبرَزَ الفِسقَ بِعَکسِ ما نَزَل مِن الاِلهِ لِنَبِیِّه الاَجَلّ

(و همه کارهایش بر اساس فسق و فجور بود، برعکس آن‌چه که از خدا بر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌واله) نازل شده بود).

فَحَرَّمَ الحَلالَ وَ الحَرامَ حَلّ قَصداً لِتَکثِیرِ السَّوادِ فِی سَقَر

(پس حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرد که با این کار جمعیت جهنم را زیاد کند).

فَحَلَلَّ اللّواطَ وَ السِّفاحَ مَع مَنعِ النِّکاحِ بِالعُقُودِ وَ المُتَع

(پس لواط و زنا را حلال کرد و مانع نکاح متعه شد).

اَمّا اللّواطُ فَلِئَلّا یُرتَفَع مِنهُ الّذِی شاءَ نَهاراً اَو سَحَر

(و لواط را آزاد کرد، که در هر صبح و شام بتواند لواط بدهد).

وَ حَلّلَ الزِّنا لِئَلّا لَمْ یَجِدْ اَخاً مِنَ الزِّنا فَیَبقَی مُنْفَرِد

(و زنا را حلال کرد که پیدا نشود برادری و تنها باشد).

فَکانَ کَالشَّیطانِ یُغوِی وَ یَرُد کُلّ الاَنامِ ما بِهِم شَخصٌ اَبَرّ

(پس همانند شیطان، گمراه می‌کرد همه مردم را که شخص درست‌کار در مردم نماند).

وَ شَأنُهُ هذا وَ اِبرازُ الفَسَق وَ سَترَ مَا اُختِیرَ مِنَ الدِّینِ المُحِق

(و آن‌قدر فسق را علنی کرد تا آن‌جایی که دین حق فراموش شد).

کَم راوَدَ الغَیَّ وَ زادَ المُستَحَق لِلعَورِ لِلّاتِ وَ تَسبِیحِ البَقَر

(چه بسیار و بیش از اندازه در گمراهی فرو رفت و عبادت بت لات و گوساله را می‌کرد).

حَتّی اَتَی شَهرُ رَبیعِ الاَوّلِ فَاسْتَبشَرَتْ شِیعَةُ مَولانا عَلِی

(تا این‌که ماه ربیع‌الاول رسید و به شیعیان امیرالمومنین(علیه‌السلام) بشارت قتلش رسید).

وَ اَظْهَرُوا الزِّینَةَ فِی لُبسِ الحُلِی وَ ابْدُوا حُسنَ الحالِ فِی طُولِ السّهَر

(پس با لباس‌های زیبا خود را مزین کردند و در خوش‌ترین حال، شب‌ها را به سحر رساندند).

بِمِثلِ ذاکَ الیَوم سُرَّ المُنتَهَی لا سِیَّما الابرارُ مِن اُولِی النُّهَی

(در چنین روزی نهایت شادی حاصل شد مخصوصا برای افراد عاقل و درست‌کار).

اِذ قَتَلَ اللّعِینَ مِشکَوةُ الْبَها فِیرُوزُ المَشکُور فِی یَومِ المَفَرّ

(چون که آن شخص نورانی (ابولولو) عمر(لعنةاللهعلیه) را به قتل رساند، فیروز که در روز قیامت خدا از او تشکر می‌کند).

وَ قَد رَمَی بِامْرَةِ المَولَی عَلِیّ وَ حَیدرِ الکَرّار مَولانا الَولِی

(و با این کار باعث شادی مولی همان حیدر کرار مولانا امیرالمومنین(علیه‌السلام) گردید).

وَ المُسْلِمُونَ الیَوم فِی عِیدٍ جَلِّی اَمّا الشّیاطِین فَیَبْکُون الدَّهر

(و در این روز مسلمین عید آشکارا دارند ولی شیاطین تا آخر عمر گریان هستند).

اِذْ کانَ عَوناً لَهُمْ عِندَ اللِّقا لِیُرجِعُونَ النّاسَ عَن دِینِ الوَقا

(چون‌که آن ملعون آن‌ها را کمک می‌کرد تا برگرداند مردم را از دین خدا)،

لِلّاتِ وَ العُزّی وَ ما لَهُم شَقا مِن حَیْثُ قَد سَعَی وَ لبّی وَ اعْتَمَر

(به پرستیدن لات و عزی؛ و شقاوت‌هایی که داشتند. هرچند که عمل عمره را هم انجام داده بود).

اَوصَی ابْنَ عَفانٍ لَدَی الهَلاکِ بَلْ اَنْظَرَ اِبلیسٌ عَلَیه وَ ارْتَحَل

(در هنگام مرگش عثمان را خلیفه تعیین کرد و شیطان بر او نظاره می‌کرد تا به درک رفت).

فَقالَ یا اِبلیسَ لاتَرجُو الاَمَل فِی رَتْقِ دِینِ الحَقِ وَ ارْجِعِ البَشَر

(و به شیطان گفت سعی نکن که مردم را دین‌دار کنی و آن‌ها را از دین برگردان).

وَ تَشهَدُ النّفسُ عَلَی اَن لَیسَ لِی اِلهُ بَل اَنتَ الالهُ الاَوّل

(و قلب من شاهد است که مرا خدایی نیست ای ابلیس! خدای من از اول تو بودی).

وَ اَحْمَدٌ فِی النّاسِ غَیرُ مُرسَل وَ اِنّما اِتّبَعْتُهُ خَوفَ المَضَر

(و پیامبر(صلی‌اللهعلیه‌واله) از طرف خدا فرستاده نشده بلکه من از روی ترس تابع او شدم).

حَتَی آذِی نَسلَه وَ الاَهلَ بَلْ اُضعِّفَ الاسلامَ مِن دُون المِلَل

(و قصدم آزار اهل بیت او بود و می‌خواستم که دین اسلام را در بین ادیان دیگر تضعیف کنم).

وَ اَنتَ یا عُثمانَ لاتَرَعَی الدُّوَل تَؤُوبُ فِی نَسلِ عَلِیِّ الاَغَرّ

(و تو ای عثمان(لعنةاللهعلیه) نگذار که مردم از اولاد امیرالمومنین(علیه‌السلام) پیروی کنند).

وَ کُلّما نِلْتَ اَذاهُم فَارْتَکِبْ وَ لا تُبَقِّی باقیاً مِنهُم یُصَب

(و از هر فرصتی در آزار نمودن آن‌ها استفاده کن و حتی یک نفر هم از آن‌ها باقی نگذار).

وَ غیرَ مَن عادَی عَلیاً لا تُنِب   وَ ادْفِن مَعَ الاَمِیرِ فَهذا المُستَقَر

(و پس از خودت غیر از دشمنان امیرالمومنین(علیه‌السلام) کسی را خلیفه قرار نده (مصرع دوم را نفهمیدم)).

فَاَسْحَبَتْهُ النارُ وَ المُوصَی بَکَی   وَ قال یا اِبلیسَ حَیَّ بِالبُکا

(پس جهنم عمر(لعنة‌الله‌علیه) را کشید به سوی خود و عثمان(لعنة‌الله‌علیه) به گریه افتاد و به ابلیس گفت تو هم با من گریه کن).

لِفَرخِکَ المَابون اِذ قَد هَلَکا   وَ اِنَّکَ النّاظِرُ فَافعَل مَا اَمَر

(برای فرزند ابنه‌ای خود که هلاک شد پس امر او را اجرا کن چون تو را ناظر قرار داد).

فَلَفَّهُ فِی جِلدِ کَلبِ اَجرَب   مِن بَعدِ ما حَنَّطَه بِالطُّحْلُب

(پس ابلیس جسد نجس او را در پوست سگ گَر پیچید و با لجن حنوط نمود).

وَ اَغْسَقَ الدُّبرَ بایرٍ مُشعَب   وَ غَسَّلَ الجِسمَ بِمائآتِ الذَّکَر

(و مقعد او را با آلت چندگوشه پر کرد و بدن او را با آب‌های آلت شستشو داد).

فَکان ما قَد کانَ فَابْرُز الجَذَل   اِن کُنتَ مِمّن وَحَّدَ الرَّبَّ الاَجَل

(هرچه که بود پس ابراز شادی کن اگر تو بنده خدای جلیل هستی).

وَ المُشرِکُونَ الیَوم فِی حُزنٍ جَلَل   اِذْ ثانِیُ الاَربابِ قَدْ وَافَی سَقَر

(و مشرکین امروز در حزن و غم و اندوه بسیار بزرگی هستند چون‌که خدای دومشان به سقر رفت).

یا مَن یَرُومُ الحَقّ خُذْ هذا وَدَع   لَعْنَکَ لِلّذِی عَن الحَقِّ رَجَع

(ای کسی که دنبال حقّی پس دریاب این خبر را و لعن خود را فقط برای آن که از حق برگشته بود نگه دار).

وَ الْعَن مُعادِی الآل فَرداً لا تَدَع   لا سِیَّما الثّلاث وَارْجَع البَصَر

(و لعنت کن دشمنان اهل بیت(علیهم‌السلام) را و ترک مکن، خصوصا آن سه نفر را و دیده خود را (با لعن آن‌ها) روشن بدار).

شیخ جلیل شیخ یوسف بحرینی (ابیاتی درباره نهم ربیع)

این چند بیت را از جمله قصیده سیدمحقق سیدماجد بحرینی در تهنیت نهم ربیع در کتاب لولوه[1] نقل فرموده‌اند.

یا نِعمةً أَسْدَتْ یَدَ الدَّهر جَلَّتْ صَنیعَتُها عَن الشُکْرِ

(دست تقدیر چه نعمت خوبی به ما ارزانی داشت که حق شکر آن را نتوان کرد).

هِيَ نِعمةٌ أَفضَتْ إِلَی نِعَم کُفرانُها ضَربٌ مِن الکُفرِ

(نعمتی که بر نعمت‌های قبلی اضافه شد (نعمت ولایت) که کفران آن‌ها مساوی با کفر است).

قَد أَحسَنَ الدَّهرُ المُسِيءُ وَ اِنْ جَلَّتْ إِساءَتُهُ عَن الحَصرِ

(یک خوبی این دنیا داشته باشد همین است گرچه دنیا بدی‌هایش زیاد است).

الیومَ قُرَّتْ عَینُ فاطِمَة وَ سَرَی لَها رَوحٌ إِلَی القَبر

(امروز (نهم ربیع) چشم حضرت زهرا(علیهاالسلام) روشن گردید و شادی واین شادی به قبر مطهر ایشان رسید).

بَقَرَ الکتابَ لَها فَأَعْقَبَهُ بَقْرٌ فَکانَ البَقْرُ بِالبَقْر

(آن ملعون (عمر(لعنة‌الله‌علیه))که سند فدک آن حضرت را درید، امروز به جزای آن شکمش دریده شد).

فَاَصِر عَدمْتُكَ ما غَرَسَتْ کَفّاك مِن رُطَبٍ وَ مِن بُسْر

(مرگ بر تو باد ای عمر(لعنة‌الله‌علیه) که دست تو دانه خرمایی را هم نکاشته (یعنی خیری ازتو به کسی نرسیده).

لا تَحسبَنّ فِیروزَ یَطْعَنُ ما بَینَ العِجان بِساحَةِ الشَّفَر

(گمان نمی‌کردی که ابولولو با خنجر زیر شکم تو را بدرد).

لا تَحَسَبَنّ حَدیدةً مَغسُولَةً غرمول مُغتَلِم أَخا عُهر[2]

(گمان نمی‌کردی که خنجر تیز او، شکم توی نره‌خر حرامزاده را بدرد).

---

۱. کتاب لولوة البحرین، سید ماجد بحرانی.

۲. روضات الجنات، ج٦، ص٧٣. لولوة البحرین، ص١٣٥.

لَقَدْ فازَ مَنْ اَضْحی مُوالِیَ حَیْدَرٍ وَ اَمْسی یُعادِی الْخیکْ مِنْ آلِ هُزْهُرِ

وَ وَیْلٌ لِقَوْمٍ بایَعُوا الْخیکَ مِنْهُمْ وَ مَنْ هُوَ مِنْهُمْ خُصْیَةٌ لِمُذَکِّرِ

اولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَریّةِ فِی الْوَری عَلَیْهِمْ عَذابُ الْواحِدِ الْمُتَکَبِّرِ

عَلَی رَغْمِهِمْ قُمْ فَاسْقِنِی الرّاحَ قَدْ اَتی اَوانَ حَدیثِ الْخِیکِ فِی خَیْرِ مَحْضَرِ

فَاِنَّ حَدیثَ الْخیکِ مَا الْخیکُ یالَهُ مِنَ الْپَشْمِ کُرْکٌ حارَ فیهِ تَفَکُّری

هُوَ الْپَنْبَةُ الْپَشْمی فی حَوْمَةِ الْوَغی هُوَ الْپَرْچَقُ الْهِنْدی فی یَوْمِ شُرْشُرِ

لَهُ جُفْتَکٌ یَوْمَ الْأیورْ اِذَا ارْتَقی عَلَی پُشْتِهِ نَرُ الْحَمیرِ المُعَرْعِرِ

قَضی فی سَبیلِ الْاِیْر وَ هُوَ مُپَرْپَرٌ   یَعَوْ وَ یَعْوی مِنْ جَراحَةِ خَنْجَرِ

بَنُو الْخیکِ اَمْسَوْا حُسّراً وَ هُوَ بَیْنَهُمْ   یَاِنُّ اَنینَ الْگُوز فی یَوْمِ تِرْتِرِ

قَضی وَ هُوَ کَالْخوکِ الْمُپَرْپَرِ خیکُهُ   وَ آلُ اَبی تَنْگوز آلُ اَبی تِرِ

غَدَوْ حُسَّراً ما بَیْنَ باکٍ وَ صارِخٍ   وَ ما بَیْنَ مَنْ یَنْعی کَگُوزٍ مُقَشَّرِ

فَلَهْفَ لَهُمْ اِذْ اَصْبَحَ الْخیکُ فیهِمُ   قَتیلُ هِزَبْرٍ اَعْجَمِیٍّ غَضَنْفَرِ

فَلَمّا قَضی نادَی الْمُنادِیُّ قائِلاً   خُذوهُ فَصَلُّوهُ جَحیمَ الْمُسَعَّرِ

دَبَنْگوزِ نَجْدِ الْمَجْد مَجْعَرُ جُعْرِهِ   بِشَلْهَفِ مِنْ کَشْکٍ اِلَی پَشْمِ قِیْصَرِ

حَشَلْهَفُ بوعٍ دَأبُهُ الْگوزُ فِی الْوَغی   مُپَشْلَفُ جَرْقٍ جَنْعَرٍ فی مُپَنْعَرِ

حِکایَةُ پَشْمِ الْپیز فِی ریشِهِ اَتَتْ   کَذاکَ وَ اِنَّ التِّیزَ مِنْ غَیْرِ مُنْکَرِ

مَعاپیزُ اَجْلاقِ الْفَشاشَةِ عِنْدَهُ   وَ فِرْتَقُ اَعْقابِ الْپَشیقِ الْمُقَنْعَرِ

وَ لَوْلاهُ ما کانَ الْمُپَنْعَرُ عَرِپَناً   وَ ما کانَ لِلْاِنْبیقِ بَعْرٌ لِمُجْقِرِ

وَ ما کانَ فِی الْاِسْلام پافٌ لِمَنْ غَدا   یَلُفُّ وَ یَرْمِی پَنْعَراً بَعْدَ پَنْعَرِ

هُوَ ابْنُ اَبی تَنْگوز فِی یَوْمِ مَشْهَدٍ   اَمیرُ بَنی چَلْغوزْ عِنْدَ چُغُنْدَرِ

لَهُ اُسُمٌ مِنَ الْایرِ الْکَبیرِ مُرَکَّبٌ   وَ مِنْ خایَةِ الْپَشْمی وَ اُسْتٍ مُتَرْتِرِ

مَفاتیحُ بَحْرِ الْبوق جَنْگَلُ کَفِّهِ   وَ مَخْزَنُ جِرْجیقِ الْعَمیقِ الْمُحَرَّرِ

وَ صَنْدوقُ اَسْرارِ التَّلَنْکَةِ صَدْرُهُ   وَ بُتْرَةُ آیاتِ الْپَهینِ اَلْمُدَوَّرِ

هُوَ الْخِصَّةُ الْکُبْری هُوَ الْعَذْرَةُ الْحَشی   هُوَ الْبَعْرَةُ الْعُظْمی لِکَلْبٍ مُنَحْتِرِ

مُپَنْدِفُ اِنْبیقِ الْبَلاغَةِ صَدْرُهُ   وَ تَقْ تَقُ اِبْریقِ الْپُفیقِ الْمُکَسَّرِ

جَراجِرُ اَقْطارِ الْجَریقِ اِذَا اعْتَلَتْ   تَراهَا تُؤَدِّی ما لَهُ مِنْ مَفاخِرِ

مُعَرْپَچُ پَچْعٍ لَیْسَ اِلّاهُ فِی الْوَری   مَتیرُ کَبیرٍ یَغْ یَعٍ فی پَشاپِرِ

شَلَشْلَفُ بَحْرِ الْبافْ پَشْلَغُ جودِهِ   حَلَفْلَفُ تُنْکِ الْپَچْعَمیّ الْمُجَنْدَرِ

فَضائِلُهُ چِرْتُ الْاَباعِرِ وَعْوَعاً   مَناقِبُهُ پُشَکِ السِّخالِ الْمُکَعَّرِ

جَراعِمُ اَهْلِ الْبوقْ مِنْهَ مَجارِقٌ   وَ مَطْرَقُ دیوانِ الْپَشانِ الْمُجَمْهَرِ

لَهُ ریشُ پَشْمٍ مِنْ اَپاشِمِ خُصْیَةٍ   لِکَلْبٍ کَبیرٍ ناعِمِ الْپَشْمِ اَصْفَرِ

يُوَقِّرُ اَهْلَ الْاِيرِ لا سِيَّمَا الَّذى لَهُ دَسْتِه بيلٍ كَلَّةُ الْكَرْدِ اَحْمَرِ

اَخو هِرَّةٍ لَمْ يَعْيُفِ الْموش دونَهُ اِذا عَيُفَتْ جَمْعورُ فِهْرِ الْتَهَرْهُرِ

يَعافيرُ اَرْبابِ الْمُقَنْدَحِ كُلَّما يُقَيِّدُ جَهْجاشَتْ بُحورُ الْهَياجِرِ

تَوَعْوَعَ فَسْكُ الْجُودِ وَ اعْتَيَفَ النَّدى وَ چَپْ چَپَ اِيْوانُ الْمَعيجِ الْمُشَغَّرِ

يَعيقُّ اِذا شَدّ الْعِيارَ مُعَيْعِياً شَنيدَعَةُ الْاَفْلاكْ فَوْقَ الْمُعَكَّرِ

وَ فَرْچَقَةٌ فِى فَرْچَقٍ لَوْ رَاَيْتَهُ يُفَنْدِسُ كَيْلاً يَبْتَغِى فِى الْمُعَيْبِرِ

لَهُ آيَةٌ فى مُحْكَمِ الْگُوزْ ذِكْرُها لَها تيزَةُ ابْنِ الْهِنْد خَيْرُ مُفَسِّرِ

مُپَفْرَعُ چَفْپينٍ مُفَنَّدُ مُپَنْدِعٌ پَشَنْدُ شَپيقٍ يَفْعَمُ فى يَفْرِ اَبْقَرِ

جوادٌ اِذا عَرّ الْحَميرُ لِوَطْئِهِ صبورٌ لَدَى بَلْعِ الْچِنارِ الْمُحَرَّرِ

رَقى مُرْتَقَى الْپَهْماء حَيْثُ تَفِى الْپَهى يَگُوزُ لَهُ الْاَلْباب گوزٌ مَوَقَّرِ

عَلَى شَأْنِهِ مِنْ أَنْ يُپَخْپَخَ دونَهُ نَعَمْ خَجَخْجَخْچُسَهُ أَنْ عَوى فَوْقَ مِنْبَرِ

وَ أَنْ جائَهُ ايرٌ يُحَيِّهِ قائِماً عَلَى ساقِهِ حَيّاهُ بِأُسْتٍ مُقَرْقِرِ

فَفى ريشِهِ تيزُ ابْنِ هِنْدٍ وَ رَأْسُهُ مَعَ الْپَشْمِ فى اَسْتِ الْعِجْلِ ذاكَ الْمُتَرْتِرِ

وَ لِحْيَةُ مَنْ سَمّوهُ قِدْماً بِنَعْثَلٍ اِلَى الصَّدْرِ فى أُسْتِ الْغاصِبين لِحَيْدَرِ

وَ كَلَّةُ ذاكَ الْعِجْلِ وَ الْپَشْمُ فى أُسْتِهِم وَ تيزُ ابْنِ سُفْيانٍ لِريشِهِمُ حَرِى

وَ رَأْسُ ابْنِ سُفْيانٍ اِلَى الظَّهَرِ فِى أُسْتِهِم وَ كُلُّهُمُ فى خيكِ كَلْبٍ مُعَمَّرِ

هُمُ آلُ بَيْتِ الْكُفْرِ وَ الشِّرْكِ وَ الشَّقى أُعِدّ لَهُمْ سوءُ الْعَذابِ الْمُسَجَّرِ

لَقَدْ كَفَرُوا بِالله ما آمَنوا بِهِ وَ قَدْ نَقَضُوا عَهْدَ النَّبِيِّ الْمُبَشِّرِ

وَ قَدْ غَصَبُوا حَقَّ الْاَميرِ عَداوَةً فَلَيْسَ لَهُمْ اِلَّا اللَّظى يَوْمَ مَحْشَرِ

فَپَعْوَرُ مِقْپازِ الْعَوارَةِ عِنْدَهُمْ وَ فَرْتَنْگُ اَسْرارِ التَّلَنْگِ الْمُعَشْتَرِ

خُرُنْبُفِ اَسْرارِ الْمُپَرْنَفِ فيهِمُ اِلَى ريشِهِمْ تُهْدى پَشاكِلُ اَسْتَرِ

وَ مَخْزَنُ ريحِ التِّرْتِرِيَةِ صَدْرُهُمْ وَ مِفْتاحُهُ ذَا الْدّسْتِه بيلِ الْمُقَرَّرِ

وَ هَيْكَلُهُمْ خِيكٌ يُرى مِلْأَهُ پُخاً وَ رَوْحُهُمْ كَالضِّرْطَةِ الْمُتَحَيِّرِ

عُقولُهُمْ گِرْدٌ كَپِشْكِلَةِ الْحَشى وَ اَفْهامُهُمْ تيزٌ كَگوزٍ مُدَوَّرِ

تَنَجَّسَ اَعْیانُ النّجاسَةُ مِنْهُمُ   وَ تَنْجیسُهُمْ مِنْ سامِرِیِّ الْمُزَوِّرِ
فَلَعْنَةُ رَبِّ الْعالَمین عَلَیْهِمُ   یَضاعَفُ ما عَرّ الْحَمیرُ ما بِاَدْهُرِ

(فصل چهارم کتاب عقدالدرر)

الفَصلُ الرابع فِی وَصْفِ سُرورِ هذَا الْیَوْم عَلَی التَّعْیِینْ.

وَهُوَ مِنْ تَمامِ فَرَحِ الشّیعَةِ الْمُخْلِصین وَهُوَ کُلَیْماتٌ رائِقَةْ وَلُفَیْظاتٌ شائِقَةْ هُوَ اَنَّهُ لَمّا طَلَعَ الشَّمْسُ الْاِقْبال مِنْ مَطْلَعِ الآمال وَهَبَّ نَسیمُ الْوِصالِ بِالْاِتِّصال بِالْغُدُوِّ وَالآصالْ بِقَتْلِ مَنْ لا یُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الآخِر، عُمَرِ بْنِ الْخَطّاب اَلْفاجِرِ الَّذی فَتَنَ الْعِبادَ وَنَتَجَ الْعِناد وَاَظْهَرَ فِی الْاَرْضِ الْفَساد اِلَی یَوْمُ الْحَشْرِ وَالتَّناد مُلِئَتْ اَقْداحُ الْقَرارِ مِنْ رَحیقِ راحِ الْاَرْواح مَمْزوجَةً بِسَحیقِ تَحْقیقِ السَّرور بِماءِ رَقیقِ تَوْفیقِ الْقُبور وَاِدارَهَا السّاقی عَلَی رَقاقی مِنْ اَهْلِ الْحَقِّ وَالْیَقین لَطائِفَةِ الْمُحِقّین فَما صاحَ بِها یا صاح وَاِلّا اللّاح وَما مالَ اِلَی الْعَلِّ بَعْدَ

۱. عقد الدرر، العلامة یاسین بن احمد الصواف، ص۷۰-۸۲.

النَّهْلِ اِلَّا الْعَليل وَما آمَنَ مَعَهُ اِلَّا قَليل وَلاحَ ضَوْءُ الصَّباح وَفاحَ آفاحُ الْفَلاح وَهَبَّ نَسيمُ الْاَفْراحِ عَلَى الْاَكْمَهِ وَالْمَزْكوم وَ مِنْ جَوامِعِ الْخَيْرِ مَحْروم مِنْ فَضْلِ هَذَا الْيَوْمِ الْمَعْلوم شِعْرٌ رَحِمَ اللهُ قائِلَه:

اَما تَرَى الْيَوْمَ قَدْ بانَ السُّرورُ بِهِ	يا حَبَّذا مِنْ سُرورٍ جاءَ فِی الْقَدَرِ
طابَ التَّلَذُّذُ فِی الدُّنْيا لَدى خَبَرٍ	قَدْ جاءَ فِی جُمْلَةِ الْاَخْبارِ فِی الْبَشَرِ
فی قَتْلِ جافٍ بَغِیٍّ لا وَفاءَ لَهُ	دونَ الْبَرِيَّةَ مَجْبولٌ عَلَى الْكُفُرِ
يا نَفْسُ فَابْتَهِجی فی حُسْنِ مُفْتَرَجٍ	مَع الْاَحِبَّةِ فی رَوْضٍ مِنَ الزُهَرِ
وَ اَنْعِمی بِلَذيذِ الْعَيْشِ فی مَرَحٍ	فَصَفْوُ عَيْشِكِ مَأمونٌ مِنَ الْكَدَرِ
بِمَجْمَعٍ مِنْ اُهَيْلِ الْفَضْلِ قَدْ جَمَعوا	حُسْنَ التَّفَكُّهِ فِی الْاَخْبارِ وَ السِّيَرِ
هَذا هُوَ الْعَيْشُ لَوْ دامَ الزَّمانُ لَنا	فی دَوْلَةِ الْحَقِّ رَبُّ الْاَمْرِ فِی الْبَشَرِ

وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنورِ رَبِّها وَاهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَاَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيج وَتَاَرَّجَتِ الْاَرْجاءُ بِنَشْرِ طَيِّ طيب فَطيقٍ سَحيقٍ كُلَّ اَريج وَاَخَذَتْ مِنْ كُلِّ زينَةٍ وَزُخْرُف وَلَبِسَتْ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ اَجْمَلَ مِطْرَف وَاَيْنِعَتْ حياضُها وَاخْضَلَّتْ رياضُها وَاَظْهَرَتْ اَشْجارُها وَغَنَّتْ اَطْيارُها فَاَغْنَتِ الْاَطْيارُ عَنِ الْاَوْتارْ وَعَنْ تَدارُجِ الْاَنْهارْ وَعَنِ النَّقْلِ الْيابِسِ اَيانِعِ الثِّمار وَعَنْ صَوْتِ الْمِزْمارِ خَريرَةَ الْاَنْهار وَعَنْ تَمايُلِ السُّقّاه تَمايُلَ الْاَغْصان وَتَرْجيعَ الْاَغاريدِ عَنِ النَّغَمِ وَالْاَلْحان.

شِعْرٌ:

فَاَصْبَحَتِ الْاَغْصانُ مِنْ طَرَبٍ بِها	تُمايِلُ وَ الْاَطْيارُ فيها تُغَرِّدُ
يَرِقُّ نَسيمٌ حينَ يَنْسابُ جَدْوَلٌ	وَ هَلْ اَرَحينَ عَنِ الْمَعْنَى الْمُنَشِّدِ

فَغَنِنی اَحاديثَ هَذَا الْيَوْم وَانْعَشْ خاطِری بِذِكْرِهِ مَعَ الْقَوْم وَاشْرَحْ صَدْری بِطيبِ حَديثِهِ حَتّی نَسيتُ ما لَقيتُ مِنْ قَديمِ الْهَمِّ وَحَديثِه وَلا تَكْتُمْ مِنْهُ فَتيلا وَلا تَفْتَرُّ مِنْ حَديثِهِ وَكَرِّرْهُ.

شِعْرٌ:

كَرِّرْ حَديثَكَ قَدْ تَضَوَّعَ ريحَهُ مِسْكٌ وَ طابَ عَلَى السِّماعِ مَخيخُهُ
واَعِدْهُ حَتّى يَشْتَفى مِنْ طيبِهِ مُضْنَى الْفُؤاد وَ صَبِّهِ وَ جَريحِهِ
وَ حَديثُكَ الْمَرْفوع صِلْهُ بِمَسْمَعى فَعَساهُ مِنْ اَلَمِ الْفُؤادِ يُريحُهُ
وَ عَساهُ يَصْعَقُ مِنْ رَسائِلِ اَدْمَعى وَ يُزيلُ مُعْضَلَ عِلَّتى وَ يُريحُهُ
اِنْ كُنْتَ تَرْوى مُسْنَداً مِن لَوْعَتى لَرَوَيْتَ مِنْهُ ما تَطولُ شُروحُهُ

فَكِدْتُ اَطيرُ بَيْنَ الْفَرَحِ وَالسُّرور وَكادَ فُؤادى يَلْحَقُ بِمُلْحَقاتِ الطُّيور فَلَقَدْ رَقَدَتْ فى هَذَا الْيَوْمِ اَلْعُيونُ السّاهِرَه وَقَرَّتِ الْقُلوبُ النّافِرَه وَشُفِيَتْ اَنْفُساً اَشْرَفَتْ عَلَى التَّلَفْ وَنَعَشَتْ قَلْباً اَوْدى بِهِ وارِدَ الْاَسى وَالتَّلَف وَبَلَغَ اَمَلاً كانَ فِى الْحَضيض فَنالَ الشَّرَف وَاَحْيا روحاً اَماتَهَا الْهَمُّ وَنَفْساً لازَمَهَا الْغَمُّ فَاسْتَدْرَكَ ما بَقِىَ مِنْ رَمَقِها وَخَلَّصَها مِنْ لَوْعَتِها وَحُرْقَتِها حَتّى يَتَبَلَّجَ صُبْحُ الْحَظِّ الْدامِس وَيَتَبَسَّمَ ثَغْرُ الدَّهْرُ الْعابِس وَقَهْقَهَةِ الْعَيْشِ بَعْدَ الْخُطوب وَلَمْ يَبْقَ حاجَةٌ فى نَفْسِ يَعْقوب فَقُمْ بِنا فَقَدْ بَلَغْنَا الْاَمانى وَالْمُرادْ قَدْ حَصَلَ وَخِضابُ الْهُمومِ بِالتَّدانى قَدْ فَصَلَ وَهَبْنا وَشَرِبْنا وَغَرَّدَتْ مَناقيرُ طُيورِنا وَضَعْفَ الْهَمُّ لِتَضاعِفِ سُرورِنا وَفاحَ الْعَبيرُ بَيْنَ اَيْدينا مِنَ الْمَجامِرِ وَراحَ النَّصَبُ لِما كانَ بِنا مُخامِرِ وَاَقْبَلَتْ طَلايِعُ الْاِقْبالِ فى جَحافِلٍ وَعَساكِرِ يَتْبَعُ اَوائِلُهَا الْاَواخِرِ وَدَقَّتْ كُئوساً لِكُئوسِنا وَرَقَصْنا بِقُلوبِنا وَرُؤوسِنا وَاسْتَنْطَقْنَا اَلْسُنَ عَيْدانِنا وَكِدْنا اِنْ نَطيرَ وَنَحْنُ بِمَكانِنا وَيا طَرَباً وَيا عَجَباً فَاِنَّ هَذَا الْيَوْم عيدٌ عادَتْ بِهِ الْاَرْواح وَانْبَعَثَتْ قَلوبُنا بِطيبِ السَّلامَةِ وَالْاِنْشِراح فَما عَلَيْنا فى هَذَا الْيَوْمِ مِنْ بَاْسٍ وَلا جُناح فَقُمْ وَاغْتَنِمْ فُرْصَةَ شِراءِ الْمَسَرّةِ مِنْ قَبْلِ يَوْمٍ لايُشْتَرى فيهِ مِنْهُ يُباع وَراعِ اَيّامَ عُمْرِكَ بِاِنْفاقِها فِى الْمَسِرّات فَاِنَّ الْعُمْرَ وَدايِع.

وَاَرِحْ عَنْ نَفْسِكَ عَظايِمَ الْبَلْوى وَلا تَنْسَ نَصيبَكَ مِنَ الدُّنْيا وَلا تُدْخِلْ عَلَى نَفْسِكَ الْهُمومْ وَسَلِّمْ اَمْرَكَ اِلَى الْحَىِّ الْقَيّوم وَكُنْ مَعَ الْقَوْمِ الَّذينَ قَدْ اَفْرَغوا فى قَواليبِ الْجَمال وَتَجَلْبَبوا بِجَلابيبِ الْجَلال وَاتَّصَفوا بِصُفَةِ الْكَرَمِ وَالْكَمال وَالْفَضْلِ وَالْاِفْضال وَتَعَلَّقوا بِاَطْرافِ الْفَضائِل وَرَفَضوا قَبيحاتِ الرَذايِل وَاَظْهَروا بِحُسْنِ اَخْلاقِهِم حُسْنَ الْمَخايِل وَاَلْطَفَ الشَّمايِل وَقامَتْ

عَلَی لَذیذِ مُنادَمَتِهِم اَوْضَحَ الدَّلایِل فَمَقامُهُم فی کُلِّ فَضْلٍ سَواء فَلا یُقالَ اِلّا وَلَهُ مَقامٍ مَعْلوم کَاَنَّهُمْ فِی الْمَجالِسِ لُؤْلُوءِ مَنْظوم اَلَّذینَهُمْ بِالْحَقِّ یَعْمَلون وبِسُنَّةِ النَّبِیِّ(صلی‌الله‌علیه‌وآله) مُسْتَمْسِکون وَلِاَمْرِهِ وَنَهْیِهِ مُطیعون وَلِوَصِیِّهِ مُتَّبِعون وَبِدینِ الْایمانِ یَدینون وَعَلَیْهِ یَموتون وَیَحْیَوْن وَعَلَیْهِ یُبْعَثونَ وَیَحْشَرون وَفِی الْجِنانِ غَداً مُنَعَّمون، فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِم وَلا هُمْ یَحْزَنون.

اِنْ فوخِروا کانوا مِنْ ذَوِی التّیجان وَاِنْ جودَفوا کانوا کَالْماءِ الْبارِد عَلَی کَبِدِ الظَمْآن وَاِنِ اسْتُعینوا عَلَی النَّوائِب فَقَدْ اُغْنِیَتْ بِهِمُ عَلَی الْاَحْزان وَاِنْ حورِبوا کانوا لُیوثاً وَفُرْسان وَاِنْ نودوا اِلَی الْحَرْب فَقُلْ یارَبِّ اَسْئَلَکَ السَّلامَةَ وَالْاَمان یَحوزونَ عَنِ الْاِساءَة مِن غَیْرِ عَجْزٍ بِالْاِحْسان وَعَنِ الذَّنْبِ بِالْغُفْران اَهْلِ دینٍ وَایمان وَعِفَّةٍ وَاِحْسان عِصابَةٌ مِنْ سُراةِ النّاسِ مُنْتَجَبَةْ صَیْدُ غَطارِفَةٍ لَیْسوا بِاَغْماد غُرٌّ مَیامینَ وَضالّونَ قاطِعُهُم شَمْسُ الْعَداوَةِ اَخّاذونَ بِالثّار هُمْ اَذَا الْمَحَلُّ وافی سِحْبُ اَمْطار وَاِنْ رَحَی الْحَرْبِ دارَتْ اُسُدُ اَخْدار اَلْمُنْعِمونَ بِلا مَنّ یُکَدِّرُه اَلْمانِعونَ حِمَی الْاَعْراضِ وَالْجارّ وَالطّاعِنونَ وَساقَ الْحَرْبُ قائِمَه وَالْمُطْعِمونَ عَلَی یُسْرٍ وَاِعْسار. یَغُضّونَ عَمَّنْ اَتی ذَنْباً یَحِلُّ بِهِم وَلا یُجازونَ عَنْ عُرْفٍ بِالْاِنْکار.

مَناظِرٌ حَسُنَتْ وَ الْقَوْلُ یَشْفَعُها   مِنْهُمْ فَنالوا بِهَذا طیبَ اَخْبارِ
تَواضَعوا دُرَّةَ الْاِنْصاف بَیْنَهُمُ   فَما یَحولُ لَهُم جورٌ بِاَفْکارِ
مَنْ تَلْقَ مِنْهُم تَقُلْ لاقَیْتَ سَیِّدُهُم   مِثْلُ النُّجومُ الَّتی یَسْری بِهَا السّاری

وَاَطْلِقْ عِنانَ فَرَسِ سُرورِکَ فی مَیْدانِ الْعَقْلِ وَالْاَدَب وَاَنْطِقْ لِسانَ خُرْسٍ بِحُبُورِکَ بَیْنَ اِخْوانِ الْجَدْلِ وَالطَّرَب فَاِنَّهُ فی هَذَا الْیَوْم مِنْ اَفْضَلِ الْفَضائِل وَاَحْسَنِ الْحَسَنات وَتَلافَ ما ذَهَبَ مِنَ الآفات فِی انْتِهابِ اللَّذات فَاِنَّ الْحَسَنات یُذْهِبْنَ السَّیِّئات وَافْرَحْ بَیْنَ ریاضِ الْفَرَحِ وَالْهَنا وَاسْرَحْ فی مَیادینِ الرَّضا وَالْمُنی فَقُمْ بِنا نَرْفِلُ فی ثَوْبِ الْهَنا اِنَّ الرَّضا یَتْرُکُ عَیْنَ السَّخَط وَالْتَقِطَ اللَّذَّةَ حَیْثُ اَمْکَنَتْ فَاِنَّ اللَّذّاتِ فِی الدَّهْرِ لُقَط.

وَاَنْتَ يا صاحْ اِتَّبِعْ اَهْلَ الْحَقّ فی هَذَا الْمَقامِ وَالْمَقال وَلا تَكُنْ مِمَّنْ حالَ هَذَا الْمَحال فَانْشِدْ غَيْرَ مُتِوَقِّفٍ وَلا مُراجِعٍ وَلا مُشافِقٍ وَلا مُنازِعٍ بَيْنَ اولئِكَ الْقَوْمِ فی هَذَا الْيَوْم ما سَنَحَ مِنْ غَرايِبِ الْاَشْعار وَعَجايِبِ الْاَخْبار بِاَفْصَحِ لِسانٍ وَاَوْضَحِ بَيان وَقُمْ قِيامَ الْمُحِبِّ الطّايِعِ وَاَنْشِدْ بِتَرْتيلٍ حَسَنٍ لَدى كُلِّ مُنْصِتٍ وَسامِعٍ، مِمّا يُحْسِنُ اِنْشادُهُ يَوْمُ التّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبيعِ الْاَوَّل وَشَرْحِ حالٍ ما يُوافِقُ ايرادُهُ فيما عَلَيْهِ الْمُعَوَّل تُسِرُّ بِهِ اَهْلَ الْايمانْ وَتَكْمَدُ بِهِ اَهْلَ الْكُفْرِ وَالطُّغْيان، مُعْتَقِداً ذلِکَ مِنْ اَعْظَمِ الْوَسائِلِ اِلَى رَبِّكِ يَوْمَ حَشْرِک وَاَكْمَلِ الْفَضائِلِ يَوْمَ بَعْثِکَ مِنْ قَبْرِک.

قصيده

تُحْلَى الطُّروسُ بِجَواهِرِ مَصارِعِها   وَ تُسَرُّ النُّفوسُ بِتَواصِلِ مِقاطِعِها

نَظَمْتُها قَبْلَ ابْتِدائی بِتَأْليفِ هذِهِ الرِّسالَةْ

شعر

تَبَسَّمَ الدَّهْرُ مِنْ ثَغْرٍ مِنَ الدُّرَرِ   لَمّا فَتَكْنَ بَناتُ الدَّهْرِ فی عُمَرِ

وَ اَصْبَحَتْ جَبَهاتُ الدَّهْرِ زاهِرَةً   تَرْنو بِناظِرِها فی رونَقٍ نَضِرِ

وَرَدَّتِ الْمِلَّةُ الزَّهْراء باسِمَةً   بَعْدَ الْعَبوسْ بِوَجْهٍ مُسْفِرٍ زَهِرِ

وَ اسْتَبْشَرَتْ بِرُجوعِ الرّوحِ ثانِيَةً   وَ هَنَّئَتْ بِقُدومِ الْعِزِّ وَ الظَّفَرِ

وَ الْعَدْلُ فِی الْاَرْضِ اَضْحی وَ هُوَ مُنْتَشِرٌ   وَ الظُّلْمُ وَ الْكُفْرُ قَدْ وَلّى عَلَى الدُّبُرِ

وَ السِّرْبُ اَضْحی فی اَمْنٍ وَ فی يُمْنٍ   بَعْد الْمَخافَةِ مِنْ بُؤْسٍ وَ مِنْ حَذَرِ

وَالْاَرْضُ قَدْ اَظْهَرَتْ فی ظَهْرِها عَجَباً   وَ نَقَّطَ الدَّوْحُ فی نَوْعٍ مِنَ الزُّمَرِ

وَ فاحَ نَشْرُ شَذاها فِی الدَّناءِ وَ قَدْ   تَأَرَّجَ الْكَوْنُ مِنْ طيبِ الشَّذا الْعَطِرِ

وَ طابَ نَشْرُ رِياضِ الرَّوْضُ وَ انْتَشَرَتْ   لَمّا تَباشَرَتِ الْاَرْجاءُ بِالْبِشَرِ

مُرَتِّجاتٌ بِحُسْنِ الصَّوْتِ ناطِقَةٌ   وَ ناحَتِ الْوُرْقُ بِالْاَوْراقِ فِی الشَّجَرِ

مِنْ بَعْدِ ما صَفَرٍ وَلّى عَلَى الْاَثَرِ   وَ نَغَّمَتْ فَرَحاً فی غَيْهَبِ السَّحَرِ

تَذَكَّرَتْنی رَبيعاً قَدْ اَتی فَرِحاً   هَلْ اَنْتَ ناسٍ لِما قَدْ جاءَ فی صَفَرِ

لَمّا ادَّعَتْ فاطِمُ الزَّهْراء نِحْلَتَها   مِنَ النَّبِیِّ بِما قَدْ جاءَ فِی الْخَبَرِ

فی مَجْلِسٍ مِنْ اَبی بَکْرٍ تُحاکِمُهُ ... قَدْ ضَمَّ مَجْلِسُهُ جَمْعاً مِنَ الْبَشَرِ

اَنَّ الْعَوالی وَ ما والاهُ مِن فَدَکٍ ... عَطِیَّةٌ مِنْ اَبی مالی وَ مُدّخَری

فَقالَ هاتی شُهوداً یَشْهَدونَ عَلی ... دعوک حقا فهذا الامر فی وغر

فاقبلت بشهود یشهدون علی ... تَصْحیحِ عِرْفانَ ما فی ذاکِ مِنْ نُکُرِ

لِما تُبَیِّنُ ما فِی الْاَمْرِ مِنْ فَدَکٍ ... بِاَنَّهُ مِنْ عَطایا سَیِّدِ الْبَشَرِ

فَرَدّها ثُمَّ اَعْطاهَا الْکِتابَ عَلی ... تَسْلیمَها فَدَکاً یا صاحِ فَاعْتَبِرِ

فَجاءَهُ عُمَرٌ یَسْعی عَلی عَجَلٍ ... فی زُمْرَةٍ مِنْ مَزایَا الْقَوْمِ فی زُمَرِ

مُعَنِّفاً لِاَبی بَکْرِ اللَّعینِ بِما ... اَعْطی لِفاطِمَ مِنْ حُکْمٍ وَ مُسْتَطَرِ

وَ مُبْطِلاً ضِمْنَ ما ضَمَّ الْکتابُ وَ ما ... فی حُکْمِهِ سَفَهاً هذا مِنَ الْعِبَرِ

وَ ظَلَّ یَبْزُقُ فیهِ عامِداً سَفَهاً ... مُبَقِّراً بَطْنَ ما فِی الْحُکْمِ مِنْ سَطَرِ

وَ رَدَّ فاطِمَةَ الزَّهْرا وَ دافَعَها ... عَنْ اِرْثِ والِدِهَا الْمُخْتارُ مِنْ مُضَرِ

مُخالِفاً لِکِتابِ اللهِ مُجْتَرِیاً ... عَلَی الْبَدایِعِ لَمْ یَحْفَلْ بِمُؤْتَمِرِ

مُحَرِّفاً لِکِتابِ اللهِ مُفْتَرِیاً ... عَلَی الرَّسولِ بِقَوْلِ الزّورِ وَ الْهَذَرِ

مُهَدِّماً ما بَنَی الْمُخْتارُ مِنْ حِکَمٍ ... فَاَصْبَحَتْ مِلَّةَ الْاِسْلامْ فی دِثَرِ

مُکَذِّباً کُلَّما اَوْحَی الْاِلهُ اِلی ... رَسولِهِ وَ بِما. فِی الذِّکْرِ مِن سُطُرِ

مُحَرِّماً ما اَحَلَّ اللهُ مِنْ عَمَلٍ ... مُحَرِّماً کُلَّما قَدْ حَلَّ فِی الزُّبُرِ

مُحَرِّقاً بَیْتَ وَحْیِ اللهِ فی سَفَهٍ ... وَ عاوَدَ الْکُفْرْ لا یَخْشی مِنَ الْوِزِرِ

وَ شَمّرَ الدّینْ وَ ارْتَدَّ اللَّعینُ عَنِ ... الدّینِ الْمُبینْ کَفِعْلِ الْکاذِبِ الْاَشِرِ

وَ عانَدَ الْمُرْتَضَی الْکَرّارَ حَیْدَرَةً ... مُسَفِّهاً رَأْیُهُ لِلهِ مِنْ کُفُرِ

جارٍ عَلی عِتْرَةِ الْهادِی النَّبِیِّ وَ هُمْ ... مُطَهَّرونَ مِنَ الْاَدْناسِ وَ الْقِذَرِ

وَیْلٌ لَهُ کَیْفَ رَدَّ الطُّهْرَ فاطِمَةً ... مِنْ حَقِّها لَمْ یَخَفْ مِنْ مُنْشِیِ الصُّوَرِ

بِاَیِّ وَجْهٍ یُلاقِی الْمُصْطَفی وَ لَقَدْ ... آذَی الْبَتولْ بِقَوْلِ الْفُحْشِ وَ الضَّرَرِ

هذا وَ لَمْ یَکْتَفِ الطّاغی وَاُضَغَّطَها ... بِالْبابِ قَسْراً عَلَی ما جاءَ فِی الْخَبَرِ

وَ اَمْرُهُ قُنْفُذاً بِالسُّوْطْ یَضْرِبُها ... وا حَسْرَتاهْ لِما لاقَتْ مِنَ الضَّرَرِ

فَاَسْقَطَتْ بِجَنینٍ آه وا عَجَباً ... ما فِی الصَّحابَةِ مِنْ ناهٍ وَ مُؤْتَمِرِ
یا لِلْحَمِیَّةِ ما لِلطُّهْرِ فاطِمَةٍ ... مِنَ الْبَرِیَّةِ مِنْ حامٍ وَ مُنْتَصِرِ
هُناکَ سِتُّ النِّساءِ الطُّهْرِ فاطِمَةٌ ... بِنْتُ النَّبِیِّ عَلِیِّ الْقَدْرِ وَ الْخَطَرِ
دَعَتْ عَلَیْهِ بِبَقْرِ الْبَطْنِ مِنْهُ وَ ما ... قَدْ صارَ فیهِ بِاَمْرٍ غَیْرُ مُسْتَتِرِ
اَجابَ دَعْوَتَها الْباری وَ بَلَّغَها ... حَسْبَ الْمُرادْ عَلی ما جاءَ فِی الْخَبَرِ
فی تاسِعٍ مِنْ رَبیعِ الْاَوَّلِ انْکَسَرَتْ ... عَصَی الْفُجورْ مَعَ الْعِصْیانِ فِی الْاَثَرِ
وَ هَلَّلَتْ فَرَحاً یَوْمَ الرَّواحِ بِهِ ... نارَ السَّعیرْ وَ ما فیها مِنَ الصُّعُرِ
وَ عابِدُ اللّاتْ تَبْکیهِ وَ تَنْدِبُهُ ... اَهْلُ الْفُجورْ وَلاةُ الْغَدْرِ وَ الْکُفُرِ
یَبْکیهِ کُلُّ غَوِیٍّ فی غِوایَتِهِ ... مِنَ الْفَریقَیْنْ مِنْ جِنٍّ وَ مِنْ بَشَرِ
یا صاحُ صِحْ اَنَّ هذا عیدُ فاطِمَةٍ ... عیدُالسُّرورْ بِبَقْرِ الْبَطْنِ مِنْ عُمَرِ
وَ نادِ بَیْنَ اُهَیْلِ الدّینَ مِنْ فَرَحٍ ... مُرَنِّحاً طِبْتَ مِنْ یَوْمٍ وَ مِنْ خَبَرِ
یَوْمٌ بِهِ کُسِفَتْ شَمْسُ الضَّلالِ وَ قَدْ ... فُقِدَ الْبَدایِعُ مِنْهُ فَقْدَ ذی نَظَرِ
یَوْمٌ تَبَسَّمَ ثَغْرُ الدّینِ وَ ارْتَجَعَتْ ... سُبُلُ الْهِدایَةِ بَعْدَ الْعُسْرِ فی یُسُرِ
یَوْمٌ اُقِرَّ بِهِ عَیْنُ الْبَتولِ وَ عَیْـ ... نُ الْمُصْطَفی وَ عَلِیٌّ خیرَةُ الْخِیَرِ
یَوْمٌ بِهِ فَرَحَتْ آلُ النَّبِیِّ وَ مَنْ ... والاهُمْ مِنْ جَمیعِ الْبَدْوِ وَ الْحَضَرِ
یَوْمٌ بِهِ فَرَحَتْ اَشیاعُ حَیْدَرَةٍ ... وَعاشَ کُلُّ فُؤادٍ ماتَ مِنْ ضَرَرِ
یَوْمٌ بِهِ سُرَّ اَشْیاعُ لِحَیْدَرَةٍ ... وَ طابَ مَجْلِسُهُمْ فیهِ عَلَی الْسُرُرِ
یَوْمٌ تَنَفَّسَ فیهِ الْمُسْتَظامُ بِهِ ... وَ فاضَ بَعْدٌ اِنْقِضاءِ الْهَمِّ بِالْوَطَرِ
یَوْمُ التَّلَذُّذِ یَوْمُ الْمُسْتَطابُ بِهِ ... یَوْمُ التَّزاوُرِ یَوْمُ الْغُرِّ وَ الظَّفَرِ
یَوْمُ التَّحَبُّبْ یَوْمُ الْمُسْتَراحِ بِهِ ... یَوْمُ التَّجاوُزِ عَنْ اِثْمٍ وَ عَنْ وَزَرِ
یَوْمٌ بِهِ تَمَّ عِزُّ الْمُؤْمِنینْ وَ قَدْ ... زادَ السُّرورْ وَ اَبْدی کُلَّ مُسْتَتِرِ
یَوْمٌ بِهِ صاحَ اِبْلیسِ الْغَوِیِّ ضُحًی ... بِمَجْمَعٍ مِنْ غُواةِ الْجِنِّ وَ الْبَشَرِ
فَبَثَّ اَعْوانَهُ فی جَمْعِهِمْ فَغَدَوْا ... وَ اَقْبَلوا زُمْرَةٍ فِی الْحالِ فی زُمَرِ
حَتّی اِذَا اجْتَمَعوا مِنْ حَوْلِهِ فَعَلی ... سُراخُهُمْ اَسَفاً مِنْهُمْ عَلی عُمَرِ

وَ قامَ فیهِمْ خَطیباً قائِلاً لَهُمُ   اَلْیَوْمْ ماتَ امیرُ الْکُفْرِ وَ الْفَجَرِ

اَلْیَوْمْ ماتَ اَمیرُ الْفاسِقینَ وَ مَنْ   سادَ الْاَبالیسْ مِنْ جِنٍّ وَ مِنْ بَشَرِ

اَلْیَوْمْ ماتَ الَّذی قَدْ کانَ یَعْضُدُنی   عَلَی الْبَدایِعِ مِنْ کُفْرٍ وَ مِنْ اَشَرِ

اَلْیَوْمْ قَدْ ماتَ شَیْخی فِی النِّفاقْ وَ مَنْ   یَوْمُ الْفَخارِ بِهِ قَدْ تَمَّ مُفْتَخِری

اَلْیَوْمْ ماتَ قِوامُ الْجُورِ وَ انْفَصَمَتْ   عُرَی الضَّلالْ وَ صارَ الْکُفْرُ فی دُثُرِ

وَیْلاهُ وَیْلاهُ مَنْ لی بَعْدُهُ رَجُلٌ   مُغَیِّرٌ مِنْ اُمورِ الدّینِ بِالْغِیَرِ

وَیْلاهُ وَیْلاهُ وا حُزْنی عَلَیْهِ فَقَدْ   اَفْدیهِ سِنْ نازِحٍ عَنّی وَ مُنْغَفِرِ

وَیْلاهُ وَیْلاهُ مِنْ حُزْنی عَلی مَدَی الْـ   اَیّامْ حُزْناً مُدیماً دایِمَ الْعُمُرِ

قَدْ کانَ یُعْجِبُنی اَفْعالُهُ وَ لَهُ   بِکُلِّ مُنکَرٍ فِعْلَ غایَةُ النُّکُرِ

اَبْدا بَدایِعَ کُفْرٍ لَیْسَ یَعْقِلُها   مِنَ الْاَبالِسِ اِلّا کُلُّ ذی نَظَرِ

وَ لَمْ اَری مَثْلَهُ فِی الْخَلْقِ ذا فِتَنٍ   وَ لَمْ یَکُنْ غَیْرُهُ فیها بِمُقْتَدِرِ

ما حیلَتی وَ احْتیالی آه وا اَسَفا   عَلَیْهِ دَهْری فَهذا غایَةُ الْکُفْرِ

فیروزْ لا شُلَّتِ الْکَفّانُ مِنْکَ لَقَدْ   قَتَلْتَ جِبْتاً لَقَدْ هُنِّیتَ بِالظَّفَرِ

بَقَرْتَ بَطْنَ عَدُوِّ اللهِ مَنْ نَتَجَتْ   مِنْهُ الْبَدایِعِ وَ الْفَحْشاء وَ النُّکُرِ

عُتُلٍّ یُتْمٍ زَنیمِ الْاَصْلِ ذی دَنَسٍ   بَغِیٍّ ثُمَّ لَئیمٍ وَ غَیْرُ مُعْتَبَرِ

ظَفَرْتَ بِالْکَنْزِ فی قَتْلِ الْغَوِیِّ وَ مَنْ   عادَی النَّبِیِّ وَ آذی بَضْعَةَ الطُّهُرِ

قَتَلْتَ اَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْخِلافَ عَلی   آلَ النَّبِیِّ مَدَی الْاَیّامِ وَ الْعُصُرِ

قَتَلْتَ فِرْعَوْنَ اَهْلِ الْبَیْتِ مِنْ صَلّا   لِلاتٍ مِنْهُ الْجُزاةُ فی تَأْخیرِ ذِی الْقَدَرِ

قَتَلْتَ خَیْرَ عُنْوانِ الْفُسوقِ بِهِ   عِجْلُ الضَّلالَةِ مَحْسوبٌ مِنَ الْبَقَرِ

قَتَلْتَ مَنْ ماتَ لَمْ یُؤْمِنْ بِخالِقِهِ   وَفاسِقاً لَمْ یَکُنْ یَوْماً بِمُزْدَجِرِ

قَتَلْتَ مَنْ عانَدَ الْکَرّارَ حَیْدَرَةٍ   وَعاوَدَ الْکُفْرَ فِی سِرٍّ و فِی جَهْرِ

سَرَرْتَ فِی قَتْلِهِ الزَّهْراءَ فاطِمَةٍ   وَ حَیْدَرَ وَ بَنیهِ اَشْرَفَ الْبَشَرِ

سَرَرْتَ فِی قَتْلِهِ اَولادَ حَیْدَرَةٍ   وَ شَیْخُ الْمُرْتَضی طُرّاً بِلا نُکُرِ

بِاللهِ یا سورْ عُدْ ذِکْراً لِمَقْتَلِهِ   وَ کَرِّر قَوْلَ هذهِ الْقَتْلَ مِنْ کَطَرِ

طَرَبْتُ مِنْ قابِلٍ ذا يَوْمَ مَقْتَلِهِ بِاللهِ زِدْنِى فَذا مِنْ اَطيَبِ الْخَبَرِ
فَذِكْرُ مَقْتَلِهِ عِنْدِى بِلا نُكُرٍ اَشْهى اِلى مَسْمَعى مِنْ نَغْمَةِ الْوَتَرِ
وَ غَنِّنى بِاسْمِهِ يَحْيى فُؤادُ فَتًى قَدْ ماتَ هَمّاً مُديرَ الْكَأْسِ قَدْ فَدِرِ
وَدُرْ بِرِفْقٍ عَلى جَميعِ الرِّفاقِ ضُحًى صَهْباءَ لَيْسَ لَها عَهْدٍ بِمُعْتَصِرِ
وَ لا تَخَفْ زِلَّةً يَوْمَ الْمَعادْ فَذا عَيْدٌ بِهِ تَحِسُّ الْاَوْزارُ مِنْ وِزَرِ
مَا الْعيدُ عيدٌ وَ لَكِنْ يَوْمَ مَقتَلِهِ عيدٌ بِهِ عادَتُ الْاَرْواحْ فِى الصُّوَرِ
يَطيرُ بى طَرَبى ما جاءَ مِنْ خَبَرٍ فى قَتْلِهِ اَبَداً ناهيكَ مِنْ خَبَرِ
يا مَنْ تَرَى الْيُمْنَ وَ الْايمانَ فى رَجُلٍ قَدْ شابَ مُذْ شَبَّ بَيْنَ الْكُفْرِ وَ الْقُذِرِ
اَمْ كَيْفَ تَرْجوا اَصْلاً مِنْ فَتًى جُبِلَتْ بِالْكُفْرِ طينَتُهُ فى عالَمِ الصُّوَرِ
وَيْلٌ لَهُ سَيْلاقى تَحْتَ ما كَسَبَتْ لَهُ يَداهُ فَخُذْ ما شِئْتَ اَوْ فَذَرِ
يا سَعْدُ كَرِّرْ ذِكْراً يَوْمَ مَقْتَلِهِ وَكَرِّرِ الْقَوْلَ هذَا الْقَوْلُ مِنْ وَطَرِ
طَرِبْتُ مِنْ قائِلٍ ذَاالْيَوْمْ مَقْتَلِهِ زِدْنى فَذا مِنْ اَطْيَبِ الْخَبَرِ
وَقَدْ كانَ مَقْتَلُهُ عِنْدى بِلانُكُرٍ اَشْهى اِلى مَسْمَعى مِنْ نَغْمَةِ الْوَتَرِ
وَيْلٌ لَهُ وَ لِشَيْخٍ قَدْ تَقَدَّمَهُ اِذا مَضَوْا بِها طُرّاً اِلى سَقَرِ
وَ قَدِّرَتْ لَهُما نارٌ مُؤَجَّجَةٌ مِنَ الْجَحيمْ فَلا مَنْجى مِنَ الْقَدَرِ
سَيَقْدِمانِ عَلى ما قَدَّماهُ لَدى رَبِّ الْعِبادْ بِذَنْبٍ غَيْرَ مُغْتَفِرِ
يُعَضِّضانْ غَداً كَفّاهُما اَسَفاً عَلى فَعّالِهِما كَالنّادِمِ الْحَصِرِ
ما ذَا الْجَوابُ غَداً يَوْمَ الْمَعادِ لَدى رَبِّ الْعِبادْ بِما قَدْ ساءَ مِنْ ذِكْرِ
اَقْسَمْتُ بِاللهِ وَ الْبَيْتِ الْعَتيقِ وَ مَنْ سَعى بِمَكَّةِ مِنْ ساعٍ وَ مُعْتَمِرِ
ما اَسَّسَ الْجَوْرَ وَ الْعُدْوانَ غَيْرَ اَبى بَكْرٍ وَ لا اَسّ مِنْ ظُلْمٍ سِوى عُمَرِ
كَلّا وَ لا آمِنا بِاللهِ رَبِّهِما وَ لا بِما جاءَ فيهِ سَيِّدُ الْبَشَرِ
مَثَلاهُمَا الْجِبْتُ وَ الطّاغوتُ قَدْ فَتَنَا الْبَرِيّةَ مِنْ بادٍ وَ مِنْ حَضَرِ
ضَلّا مَعاً وَ اَضَلّا النّاسَ وَيَحّهُما سَيَلْقَيانِ غَداةَ الْحَشْرِ فى سَقَرِ
وَ ثالِثُ الْقَوْمْ اَبْدى فِى الْوَرى عَجَباً وَ سارَ بَيْنَ الْبَرايا اَقْبَحَ السِّيَرِ

تَعْساً لَهُ ثَمَّ سَحْقاً قَدْ جَنی وَ جَنی مِنَ الْقَبایِحِ مِنْ وِزْرٍ وَ مِنْ اَزَرٍ
اِنّی اِلَی اللهِ مِنْ فِعْلِ الثَّلاثَهِ فِی الْـ اِسْلامْ بَریءٌ اِلی یَوْمِ الْمَعادِ بَری
قَوْمٌ لِئامٌ غُواةٌ فِی النِّفاقِ نَشَوْا بَیْنَ الضَّلالِ وَبَیْنَ الْکُفْرِ وَ الْخَتَرِ
قَدْ غَیّروا مِلّةَ الْاِسْلامَ وَیَحُهُمُ وَ رَدّ دینُ اَحْمَدٍ مَاْمونٌ مِنَ الْغِیَرِ
فَاقْرَأُ السَّلامُ عَلَی الْاِسْلامِ قَدْ دُثِرَتْ آثارُهُ حینَ دُفِّنَتُ الطُّهْرِ بِالْاَثَرِ
فَلَیْسَ لِلدّینِ وَ الْاِسْلامِ مُنْتَصِرٌ اِلّا ظُهورُ فَتًی لَلّهِ مُنْتَصِرِ
اَلْقائِمُ الْحُجَّةُ الْمَهْدِیُ خَیْرُ فَتًی مُظَفَّرٌ لِلْبَرایا خَیْرُ مُنْتَظَرِ
اَلصّالِحُ الْخَلَفُ الْمَنْصورْ رَبُّ هُدًی یُدْعی اَبا صالِحَ الْمَمْدوحْ فِی السُّوَرِ
ظِلُّ الْاِلهِ عَلی جَمیعِ الْاَنامْ وَ مِصْ باحُ الظَّلامْ اِمامِ الْعَصْرِ وَ الْعُصُرِ
حامِی الْحَقیقَةِ مَحْمودُ الطَّریقَةِ مَنْ سادِ الْخَلیقَةَ مِنْ بَدْوٍ وَ مِنْ حَضَرِ
یَأْتی مِنَ الْبَیْتِ وَالرّایاتِ تَقْدِمُهُ مَعَ الْمَلائِکِ جَمْعٌ غَیْرُ مُسْتَتِرِ
عیسَی بْنُ مَرْیَمْ لَهُ عَوْنٌ وَ حاجِبُهُ وَ الْخِضْرُ خادِمُهُ فی کُلِّ مُؤْتَمِرِ
مَوْلًی اِذا سارَسارَ النَّصْرَ یَقْدِمُهُ مُؤَیَّدٌ بِالْهُدی وَ النَّصْرِ وَ الظَّفَرِ
وَیَمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلًا بَعْدَ ما مُلِئَتْ جَوْراً وَ یَقْمَعُ اَهْلَ الْکُفْرِ وَ الْفَجَرِ
یُعیدَ دینَ الْهُدی تَزْهو شَرایِعُهُ غَضّاً جَدیداً بِوَجْهٍ مُسْفِرٍ زَهَرِ
یا صاحبَ الْعَصْرْ فی ذِی الْعَصْرِ اَدْرِکْنا فَالدّینِ فی تَلَفٍ وَ النّاسُ فی ضَرَرِ
تَفَّرَقَ النّاسُ فِی الآیاتِ وَ اخْتَلَفوا وَ کَفَّروا بَعْضَهُمْ بَعْضاً عَلَی الْقَدَرِ
وَالدّینُ قَدْ دُرِسَتْ آثارُهُ وَ غُدَتْ مَعالِمُ الدّینْ بَیْنَ الْهَدْمِ وَ الدُّثُرِ
وَ مَسُ شیعَةَ اَهْلُ الْبَیْتْ خَتْرُ اَذًی مِنَ النَّواصِبِ اَهْلَ الْغَدْرِ وَ الْخَتَرِ
فَخَلِّصَ الشّیعَةَ الْاَبْرارْ مِنْ کَدَرٍ فَالنّاسِ فی هذِهِ الْاَوْقاتْ فی عُسُرِ
وَالنّاسُ فی جَزَعٍ مِنْ کُلِّ نائِبَةٍ تَغْشاهُمُ کُلُّ یَوْمٍ دائِمَ الْعُمُرِ
وَ یُصْبِحونَ عَلی خَوْفٍ وَ مُرْتَقَبٍ مِنَ الْعَدُوِّ وَ بِلْبالٍ مِنَ الْحَذَرِ
وَ یُظْهِرونَ اِعْتِقاداً غَیْرَ مَا اعْتَقِدوا خَوْفاً وَ تَلْقاهُمُ فی اَعْظَمِ الْخَطَرِ
اِسْتَعْذَبوا جَزَعَ التَّعْذیبْ مِنْ جَزَعٍ اَصابَهُمْ وَ لِما قاسَوْهُ مِنْ وَغَرِ

مُشَرِّدينَ عَنِ الْأَوْطانْ مِنْ وَجَلٍ — وَ مِنْ بِلاءٍ وَ مِنْ سوءٍ وَ مَنْ ضَجَرِ
يا غائِباً غابَ عَنْ هذَا الْمَقامِ اَما — آنَ الْاَوانُ فَهذا مُنْتَهَى السَّفَرِ
قَدْ حانَ اَمْرُکَ وَ الْبارى يُدَبِّرُهُ — وَ الْغالِبُ اللهُ اَعْلى كُلِّ مُقْتَدِرِ
وَ الدُّسْتُ دُسْتُكُموا وَ الْاَمْرُ اَمْرُكُمُ — وَ اَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلى مِنَ الْبَشَرِ
وَ الْحُكْمُ حُكْمانْ فى هذَا الزَّمانِ اَما — آنَ الْقِيامُ بِحُكْمِ اللهِ ذِى الْقَدَرِ
وَ الدَّهْرُ طَوْعُكَ وَ الْاَقْدارُ نافِذَةٌ — وَ حُكْمُكَ الآنْ مَأمونٌ مِنَ الْغِيَرِ
يا حُجَّةَ الله يا خِيَرَ الْاَنامِ وَ يا — نورَ الظَّلامِ وَ يَا ابْنَ الْاَنْجُمِ الزّهَرِ
اَرْجو مِنَ اللهِ رَبّى اَنْ يُبَلِّغَنى — قَريرَ عَيْنٍ رُؤيَا الْعَيْنِ بِالنَّظَرِ
سَيُنْبَشانِ كَما قالَ النَّبِىُّ لَنا — مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِما فى سائِرِ الْحَظَرِ
وَ يُشْهَرانِ بِلا رَيْبٍ وَ لا شُبَهٍ — عَلى رُؤوسِ الْمَلا مِنْ سائِرِ الْبَشَرِ
وَ يُصْلَبانِ عَلى جِذْعَيْنِ مِنْ خَشَبٍ — وَ يُحْرَقانِ بِلا شَكٍّ وَ لا نُكُرِ
هُناكَ تُشْفى قُلوبٌ طالَ ما مُلِئَتْ — هَمّاً وَ تُصْبِحُ بَعْدَ الْهَمِّ بِالْبُشُرِ
وَ يُصْبِحُ الشّيعَةُ الْاَطْهارْ فى فَرَحٍ — وَ يُكْشَفُ الْهَمُّ بَعْدَ الْبُؤْسِ وَ الْكَدَرِ
يا آلَ اَحْمَدَ يا سُفْنَ النّجاةِ وَ مَنْ — مَديحُهُمْ جاءَ فِى الْقُرْآنِ وَ السُّوَرِ
اَعْدَدْتُ حُبُكُمُ ذُخْراً لآخِرَتى — نِعْمُ الذَّخيرَةُ اَنْتُمْ خَيْرُ مُدَّخَرِ
وَ لَيْسَ لى عَمَلٌ اَرْجوا النَّجاةَ بِهِ — اِلّا وِلايَتَكُمْ يا خِيَرَةَ الْخِيَرِ
وَ مَدْحُكُمْ جُنَّةٌ مِنْ حَرِّ نارِ لَظّى — اَرْجو بِهِ جَنَّةً فى يَوْمِ مُنْتَشَرى
وَ دونَكُمْ يا وُلاةِ الْاَمْرِ رائِقَةٌ — رَقَّتْ فَراقَتْ مَعانيها لَدى بَصَرِ
غَرّاءُ رائِقَةٌ حَسْناءُ فائِقَةٌ — جاءَتْ وَ فى جيدِها عِقْدٌ مِنَ الدُّرَرِ
تُسِرُّ كُلَّ مُحِبٍّ طابَ مولِدُهُ — عَلَى الْوِلا وَ الْبَرا قَدْ صارَ فِى الصُّوَرِ
وَ تَكْمِدُ النّاصِبينَ الْباغِضينَ وَ مَنْ — قَدْ صارَ مُذْ صارَ بَيْنَ الْكُفْرِ وَ الْقَذَرِ
مِنْ عَبْدِ عَبْدِكُمُ الْعَبْدِ نَجْلِ فَتَى — الصَّوافْ اَحْمَدَ رَبُّ الشِّعْرَ وَ الْفِكَرِ
صَلّى الْاِلهُ عَلى اَرْواحِكُمْ اَبَداً — ما ناحَتِ الْوُرْقُ بِالْاَوْراقِ فِى الشَّجَرِ
وَ جاءَ اَحْداثِكُمْ سُحُ السَّحابِ وَ ما — تَبَسَّمَ الدَّهْرِ عَنْ ثَغْرٍ مِنَ الدُّرَ رِ[1]

---

۱. کتاب عقد الدرر فی بقر بطن عمر، نوشته یاسین الصواف، ص۹۱- ۱۱۶

(ملاقات عمر (لعنةالله‌علیه) با شیطان و گفتگوی بین آن دو لعین)

نَقَلْتُ مِن خَطِ بَعْضِ الْعُلَماء مِنْ کِتابٍ هُوَ مُوجُودٌ عِنْدِی:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم

قٰالَ الْعَبْدُ الْمِسْکین اَحْمَدُ بْنُ زَینُ العابِدِینْ قَدْ وَجَدْتُ فِی کِتابٍ عَتِیق اَظُنُّ اَنَّ تارِیخَ کِتابَتِهِ یَزِیدُ عَلیٰ خَمْسَمِائَة سَنَة وَهُوَ مِنْ تَصٰانِیفِ اَصْحابِنَا الْإِمامِیَّه وَکانَ مُشْتَمِلاً عَلیٰ اَحادِیثٍ مِنْ طُرُقِ الْإِمامِیَه فِی فَضائِلِ اَهْلِ الْبَیْت عَلَیْهِمُ السَّلام وَاَسْرارِهِمْ وَمَثالِبِ اَعْدائِهِم.

مِنْها مٰا هُوَ مُوجُودٌ فِی الْکُتُبِ الْمُوجُودَةِ عِنْدَنا وَمِنْهٰا مٰا لَیْس بِمُوجُودٍ فِیمٰا وَصَلَ اِلَیْنٰا وَکٰانَ مِمّٰا فِیهِ قِصَّةٌ عَجِیبَة لَمْ اَحْفَظْهٰا وَاِنَّمٰا اَحْفَظُ بَعْضَهٰا بِالْمَعْنٰی وَبَعْضَ اَشْعٰارِهٰا بِاللَّفْظ وَهُوَ:

اَنَّهُ قَدْ اَصْحَرَ الْاَعْرابِی اَلْاَزْرَق مَعَ جَمٰاعَةٍ مِنْ اَصْحٰابِهِ فَظَهَرَ لَهُمْ ابْلِیس لَعْنَةُ الله عَلَیْه فِی الصَّحْراءِ فَاَتیٰ اِلَی الرَّجُل فَسَجَدَ لَهُ وَ عَفَّرَ خَدَّیْه بَیْنَ یَدَیْهِ وَ اَقْسَمَ بِاللّٰاتِ وَ الْعُزّیٰ وَ الْهُبَلِ الْاَعْلیٰ وَ قٰالَ اِنَّکَ مَعْبُودِی وَقُدْوَتِی وَ مُنْتَهیٰ مَطْلَبِی وَ مُنْیَتِی لِاَنَّکَ اَنْتَ الَّذِی شَدَدْتَ أَزْرِی

---

۱. اعیان الشیعه، محسن امین، ج۹، ص۴۱۸.

وَ قَوّيْتَ ظَهْرِی وَ نَصَرْتَ جُنْدِی وَ اَعَنْتَنِی عَلیٰ اِبْطالِ دِينِ الله وَ لَوْلاک لَااسْتَقْوَيْتُ عَلیٰ جُنُودِ الرَّحْمٰن وَ بَطَلَ جَمِيعَ ما اَسّسته‌ُ.

ثُمَّ اَنْشَاَ يَقُول وَ قالَ اَبْياتاً ما اَحْفَظُها اِلّا ثَلاثَةَ اَبْياتٍ مِنْها وَهِیَ قَوْلُهُ:

اَنْتَ الَّذِی غادَرْتَنِی بَعْدَ الصِّغارِ مُكَبِّرا وَتَرَكْتَ اَحْمَدَ فِی الْخِلٰافَةِ هاجِرا فِی ما يَرىٰ

وَمَنَعْتَ فاطِمَةَ الْوِراثَةَ بِالْحَدِيثِ الْمُفْتَرىٰ

وَهِیَ تَقْرِيباً فِی اِثْنٰی عَشَرَ بَيْتاً فَلَمّا فَرَغَ اِبْلِيسُ مِنْ شِعْرٍ، لَاَسْجَدَ لَهُ الرَّجُل وَ اَطالَ السُّجُود وَ عَفَّرَ خَدَّيْه وَ اَقْسَمَ بِهِ وَ بِاللٰاتِ وَ الْعُزّىٰ وَالْهُبَلِ الْاَعْلىٰ وَ قالَ اَنَّک مَعْبُودِی وَ غايَةُ مَقْصُودِی وَ اَنّی ما عَبَدْتُ رَبَّهُم قَطُّ وَلاتَقَلَّدْتُ بِشَيٍ مِنْ دِينِهِم اِلّا خَوْفاً مِنْ اَسْيافِهِمْ وَ اتِّقاءً مِنْ شَرِّهِم وَ اَمْثالِ هٰذَا الْمَعْنىٰ ثُمَّ اَنْشَاَ يَقُولْ:

أُعْلُ هُبَل أُعْلُ هَبَل

أُعلُ اَبونا اَنتَ من نارٍ، مِن الطّين اَجَلّ — اَعَزُّ مِن اَمرِ الوَرى بالخلاف لَم تَزَل

وَ اِن رَماکَ بِالبَلاء عَلَى الجَحِيم لَم تُبَل — يا مَلكاً دُولَتُهُ بِالارضِ تَحتاجُ الدُوَل

و يا عزيزًا تاه بالفَخر عَلَى شيخ الرُسُل — يا باطلاً فی اكثر النّاس به الحَق بَطَل

و يا مُطاعَ الاَمرِ بَينَ الاخرين و الأوَل — بالنّقدِ اَسعَفْتُ و شانیکَ عَلَى الوَعدِ حَصَل

حسبُکَ فَخراً اَن يَقولَ اللهُ ابليسَ فَعَل — حَسبِی رِضاک و قلا الرّب و اَرباب المِلَل

ثُم اِنّه مَجّدَه و عَظَّمَه و اَثنَى عَليه؛ حَشَرَهُما اللهُ فِی دارِ سَخَطِهِ وَ غَضَبِهِ و هذا الرّجُل هُو الّذِی وُجِد فِی عُيون بَقر لَمّا طَلَبَه بَعضُ الشّياطِين والظّاهرُ اَنَّ عيونَ البَقر وادٍ مِن اَودِيَة سَقَر « وَما اَدراکَ ما سَقَر لا تُبقِی وَ لا تَذَرُ لَوّاحَةٌ لِلبَشَرِ عَلَيها تِسعَةَ عَشَر»[1] و هذا المَعنَى

---

۱. مدثر، آيات ۲۷ - ۳۰.

المُشارُ اِلَیه، معروفٌ فِی ناحیتِنا، جارٍ عَلَی اَلسِنَةِ عَوامِهِم وَ خَواصِّهِم. وَ الحَمدُ لله رَبِّ العالَمِین وَ لاحَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ؛ تَمّ کَلامُه اِلَی هُنا اَعلَی اللهُ مَقامَه وَ اَنا العَبدُ الآثم الْجانِی اَبُوالمَکارِمِ دَبِیرُالدِّین اَقلُّ الطُّلابِ وَ المُشتَغِلِین، طائفُ بَیتِ اللهِ الحَرام، اَذلُّ الاَنام علی اکبر بن شیر محمد بن محمد بن محمد طاهر الهَمدانِی اَصلاً و النّجفِی مَسکناً و مَدفناً بِمُحمّد وَ الِه الطّاهِرین. اَلّلهُم احشُرنِی مَع عَلی وَ اَولادِه المَعصُومِین بِمُحَمدٍ وَ آلِهِ الطاهِرین.